

ولادت فقیہ

حکومت اسلامی

امام خمینی (س)

خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸.
ولایت فقیه: حکومت اسلامی / امام خمینی، (ویرایش ۲). — تهران: مؤسسه تنظیم و نشر
آثار امام خمینی(س)، ۱۳۷۳. ۱۶۹ ص.

ISBN: 964 - 335 - 023 - 1

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيها.

كتابنامه: ص ۱۶۹ - ۱۶۹؛ همچنین به صورت زيرنويس.

۱. ولایت فقیه، ۲. اسلام و دولت. الف. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س).

ب. عنوان.

۲۹۷ / ۴۵

BP ۲۲۳ / ۸ / ۸

م ۷۸ - ۱۰۵۶۹

كتابخانه ملي ايران

کد / م ۴۲۲



كتابخانه ملي ايران

□ ولایت فقیه: حکومت اسلامی (تقریر بیانات امام خمینی(س))

○ ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)

○ ليتوغرافي، چاپ و صحافي: مؤسسه چاپ و نشر عروج

○ چاپ سیزدهم: ۱۳۸۵ / ۵۰۰۰ نسخه

○ قيمت: ۱۲۰۰ تومان

خیابان انقلاب، بین فرودین و فخر رازی، فروشگاه مرکزی، تلفن: ۰۹۱۵ - ۴۶۴۰۴۸۷۳ - ۶۶۴۰۹۱۵. دوزنگار: ۶۶۴۰۹۱۵
خیابان انقلاب، تقاطع حافظه، فروشگاه شماره ۱، تلفن: ۰۹۱۲۹۷ - ۶۶۷۰۱۲۹۷
مراکز پخش خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ۵ آذرمری، فروشگاه شماره ۲، تلفن: ۰۹۱۷ - ۶۶۹۵۵۷۳۷
حرم مطهر حضرت امام خمینی(س)، ضلع شمالی، فروشگاه شماره ۳، تلفن: ۰۹۱۰ - ۵۵۲۰۳۸۰۱
کلیه نمایندگیهای فروش در استانها

نشانی الکترونیکی: pub@imam-khomeini.ir

فهرست مطالب

۱	مقدمه ناشر:
۹	مقدمه
۹	ضرورت و بدأهت ولايت فقيه
۹	نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام
۱۹	خودباختگی افراد جامعه در برابر پیشرفتهای مادی غرب
۲۰	اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزء ولايت است
۲۵	دلایل لزوم تشکیل حکومت
۲۵	لزوم مؤسسات اجرایی
۲۶	سنن و روایه رسول اکرم(ص)
۲۶	ضرورت استمرار اجرای احکام
۲۸	روایه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع)
۲۸	ماهیت و کیفیت قوانین اسلام
۳۱	بررسی نمونه هایی از احکام اسلامی
۳۱	۱- احکام مالی

پنج

۳۳	۲- احکام دفاع ملی
۳۴	۳- احکام احراق حقوق و احکام جزایی
۳۴	لزوم انقلاب سیاسی
۳۶	لزوم وحدت اسلامی
۳۷	لزوم نجات مردم مظلوم و محروم
۳۸	لزوم حکومت از نظر اخبار
۴۳	طرز حکومت اسلامی
۴۳	اختلاف آن با سایر طرز حکومتها
۴۷	شرایط زمامدار
۴۹	شرایط زمامدار در دوره غیبت
۵۰	ولایت فقیه
۵۱	ولایت اعتباری
۵۳	ولایت تکوینی
۵۴	حکومت وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به هدفهای عالی
۵۵	هدفهای عالی حکومت
۵۶	خصال لازم برای تحقق این هدفها
۵۹	ولایت فقیه به استناد اخبار
۵۹	جانشینان رسول اکرم(ص) فقهای عادلند
۶۶	بحث در روایت اذا مات المؤمن...
۶۹	بحث در روایت الفقهاء امناء الرسل...
۷۰	هدف بعثتها و وظایف انبیا
۷۰	فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و
۷۲	دادرسی و قضاؤت مورد اعتماد پیامبرند
۷۲	حکومت بر وفق قانون

۷۵	منصب قضا متعلق به کیست
۷۵	دادرسی با فقیه عادل است
۷۸	در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم
۸۳	بحث در روایت مقبوله عمر بن حنظله
۸۳	بحث پیرامون آیاتی از قرآن مجید
۸۸	مقبوله عمر بن حنظله
۹۰	تحریم دادخواهی از قدرتهای ناروا
۹۱	حکم سیاسی اسلام
۹۱	مرجع امور علمای اسلامند
۹۱	علماء منصوب به فرمانروایی اند
۹۲	بحث در روایت ابی خدیجه
۹۴	آیا علماء از منصب حکومت معزولند؟
۹۵	منصبهای علماء همیشه محفوظ است
۹۶	بحث در صحیحه فَدَاح
۹۷	بحث در روایت ابوالبختری
۹۷	بررسی روایت ابوالبختری
۱۰۴	اثبات ولایت فقیه از طریق نص
۱۰۵	مؤیدی از فقهه رضوی
۱۰۵	سایر مؤیدات
۱۲۶	برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی
۱۳۱	اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات
۱۳۳	عاشرایی به وجود آورید
۱۳۴	مقاومت در مبارزه‌ای طولانی
۱۳۷	اصلاح حوزه‌های روحانیت
۱۳۷	از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

۱۴۳	اصلاح مقدس نماها
۱۴۶	تصفیه حوزه‌ها
۱۴۸	آخوندهای درباری را طرد کنید
۱۵۰	حکومتهاي جائز را براندازيم

	● فهرس
۱۰۵	● فهرست آيات
۱۰۷	● فهرست روایات
۱۰۹	● فهرست اعلام
۱۶۱	● فهرست کتابها
۱۶۲	● فهرست اصطلاحات فقهی و حقوقی
۱۶۶	● فهرست مأخذ پاورقیها

مقدمه ناشر:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم والصلوة والسلام على رسول الله محمد
خاتم النبيين وآلته الطيبين.

کتاب «ولایت فقیه» که اینک متون مصحح آن همراه با پانوشهای توضیحی و مجموعهای از فهرستها به جامعه اهل فضل و تحقیق و مشتاقان آثار حضرت امام تقدیم می‌گردد، مجموعه سیزده سخنرانی است که حضرت امام خمینی، سلام الله عليه، در فاصله سیزده ذیقعده ۱۳۸۹ تا دوم ذیحجه ۱۳۸۹ (مطابق با ۱۱/۱۱/۱۳۴۸ تا ۱۱/۲۰/۱۳۴۸ ش.) در ایام اقامت در نجف اشرف ایراد فرموده‌اند. این سخنرانیها در همان ایام به صور مختلف، گاهی کامل و گاه به صورت یک یا چند درس تکثیر و منتشر شده است. و در پاییز ۱۳۴۹ ش. پس از ویرایش و تأیید حضرت امام برای چاپ آماده گردید و نخست توسط بیاران امام در بیروت به چاپ رسید و پنهانی به ایران فرستاده شد و همزمان برای استفاده مسلمانان انقلابی به کشورهای اروپایی و امریکا و پاکستان و افغانستان ارسال گردید. این کتاب قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در سال ۱۳۵۶ ش. در ایران با نام «نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء» به ضمیمه «جهاد اکبر» چاپ شده است. کتاب «ولایت فقیه» همچون دیگر آثار امام خمینی در رژیم شاه در صدر لیست

کتب ممنوعه قرار داشت و چه بسیار بودند کسانی که به جرم چاپ و تکثیر این کتاب و حتی به جرم همراه داشتن و یا مطالعه این اثر به زندان افتاده و وزیر شکنجه قرار می‌گرفتند ولی علی‌رغم فشار ساواک و تضییقات رژیم شاه، جانبداری از اندیشه حکومت اسلامی که مبانی فقهی آن در کتاب حاضر به وسیلهٔ حضرت امام خمینی تبیین گردیده بود به سرعت در میان نیروهای مسلمان و انقلابی در حوزه‌های علمیه، دانشگاهها و دیگر مراکز گسترش یافت و ایدهٔ تشکیل حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه به عنوان یکی از اصلیترین آرمانهای قیام پانزده خرداد و نهضت امام خمینی جلوه‌گر شد.

فقها در باب ولایت فقیه معمولاً به تناسب مورد در ابواب مختلف فقه بحث‌های کوتاهی کرده‌اند و گرچه بعضی بسیار مختصر و برخی به تفصیل بیشتر به موضوع پرداخته‌اند اما یک بحث منظم و جامع در این مورد در کتب فقهی قدماً دیده نمی‌شود که دلیل آن را می‌بایست در شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر تاریخ گذشتهٔ ممالک اسلامی و سلطهٔ حکومتهاي جائز و عدم امکان طرح چنین مباحثی به لحاظ مهیا نبودن شرایط حاکمیت فقها جستجو کرد. در عین حال قطع نظر از اختلاف آرای فقهای شیعه در محدودهٔ اختیارات و شئون ولایت فقیه در زمان غیبت، عموم فقها در اثبات نوعی ولایت برای فقیه جامع الشرایط اجمالاً اتفاق نظر دارند، که اخیراً در همین رابطه آرای فقها در باب ولایت و دامنهٔ اختیارات آنها در زمان غیبت در ضمن کتابهایی چند گردآوری شده است. بر اساس منابع موجود مرحوم آیت‌الله ملا احمد نراقی از علمای عصر قاجاریه در کتاب «عواائد الایام» بیشتر و جامعتر از سایرین به این موضوع پرداخته است. ایشان ابتدا با تمسک به روایات متعدد، به طور کلی ثابت کرده است که در «عصر غیبت» فقیه در دو چیز حق ولایت دارد.

- ۱- در همهٔ اموری که پیامبر(ص) و ائمه(ع) در آنها صاحب اختیار بوده و ولایت داشته‌اند مگر اینکه مواردی به دلیل شرعی استثنای شود.
- ۲- در همهٔ اموری که با دین و دنیا بندگان خدا ارتباط دارد و باید انجام شود. ایشان در ادامه به ده مورد از شیوه‌های ولایت فقها و از آن جمله: افتاء، اجرای حدود الهی، حفظ اموال یتیمان و مجانین و غاییین، تصرف در اموال امام معصوم(ع) و... با استناد به آیات و

روايات و استدلالهای فقهی توجه خاص کرده و به تفصیل بحث کرده است.^۱

گرچه از مطالب اولیه مرحوم نراقی (رض) بر می‌آید که او ولايت فقيه را شامل امر حکومت نيز می‌دانسته است، اما خود در وجهی گسترده بر آن تصریح و تأکید نمی‌کند.

پس از مرحوم نراقی، حضرت امام خمینی (س) تنها فقیهی است که علاوه بر بحث در این مورد مثل سایر فقیهان به تناسب مسائل مختلف، ولايت فقيه را در تصدی امر حکومت با همان معنای جامع و شامل، برای اولین بار با روشنی و تأکید و تصریح، تفصیلاً مورد بررسی و اثبات قرار داده است و چنانکه اشاره شد مبحث ولايت فقيه را يك بار به صورت شفاهی در طی سیزده جلسه در نجف اشرف تدریس نموده‌اند که کتاب حاضر، صورت مکتوب و ویرایش شده همان درسهاست. و بار دیگر مبحث ولايت فقيه را در جلد دوم از مجموعه پنج جلدی - «كتاب البيع»^۲ تقریباً با همان سبک نوشته‌اند.

امام خمینی در کتاب «ولايت فقيه» با عنایت و تأکید بسیار، اصل «ولايت» - که اساس و پایه تمام وظایف است - بخصوص ولايت در امر حکومت و جنبه‌های سیاسی آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. و در این باب علاوه بر تبیین عوامل سیاسی و اجتماعی که سبب شده است تا این مهمترین موضوع اسلامی مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد، ضمن بحثهای استدلالی بر همان روش متقن فقهی، به برنامه‌ریزی عملی برای تحقق ولايت فقيه در امر حکومت با طرح کردن راههای مشخص و قابل عملی نيز توجه داشته‌اند.

حضرت امام در این کتاب ابتدا به نقشه‌های دشمنان که برای نابودی اسلام به معرض اجرا گذارده شده اشاره می‌کنند و با بیانی مستدل به شبهاتی از قبیل اینکه اسلام در عصر تمدن و صنعت قادر نیست جامعه را اداره کند و یا اینکه موازین حقوقی آن برای حل مشکلات جامعه ضعیف و ناتوان است، پاسخ می‌دهند و در همین رابطه اشاره می‌کنند که القاءات دشمنان در ایجاد زمینه لازم برای جدایی دین از سیاست حتی در حوزه‌های علمیه نیز اثر کرده است به طوری که اگر کسی بخواهد درباره حکومت اسلامی سخن بگوید، باید تقدیم کند. امام خمینی با اشاره به ضعفهای داخلی و خودباختگی در برابر تمدن جدید که رهاورد تبلیغات استعمارگران بوده است، به حوزه‌ها و طلاب جوان و اندیشمندان اسلام

۱۰۱. كتاب البيع؛ ج ۲، ص ۴۵۹-۵۰۱، نشر مؤسسه اسماعیلیان، قم.

هشدار می‌دهند که با جدیت تمام به وظایف سیاسی و اجتماعی خویش همت گمارند، و فریب این نقشه‌ها و شباهه‌ها را نخورند زیرا اسلام با پیشرفت مادی مخالف نیست و مشکلات اجتماعی راه حل‌های اخلاقی و اعتقادی می‌خواهد و اسلام دینی است جامع که قادر است تمامی مشکلات را حل کند مشروط به آنکه اندیشمندان و علمای اسلام به تلاش برخیزند.

امام خمینی با بیان این واقعیت مسلم تاریخی که پیامبر اکرم (ص) خلیفه تعیین کرده است. این سؤال را مطرح می‌کند که آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام که خلیفه نمی‌خواهد. خلیفه برای حکومت است، برای اجرای مقررات و قوانین است. در اینجا مهم این است که ما به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی معتقد شویم و در این صورت است که جایگاه خلیفه روش می‌شود.

حضرت امام در این کتاب مواردی را به عنوان دلایل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ذکر می‌کنند که عبارتند از:

۱- عمل پیامبر در تشکیل حکومت؛

۲- ضرورت استمرار اجرای احکام الهی که فقط در زمان پیامبر ضرورت ندارد بلکه برای همیشه است؛

۳- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام که بدون حکومت قابل اجرا نیست. مثل: احکام مالی، دفاع ملی، و احکام حقوقی و جزائی.

امام خمینی پس از بیان مستدل ضرورت حکومت اسلامی، به سابقه تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی ایمیه باز می‌گردد و در دوران بنی عباس ادامه می‌یابد، اشاره می‌کنند. با این بیان که روش آنان در حکومت شیوه‌ای ضد اسلامی و به صورت نظام شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم و فراعنه مصر بود و در دورانهای بعد نیز به همان اشکال غیر اسلامی ادامه یافت. حضرت امام تأکید می‌کند که عقل و شرع بر قیام برای تغییر این وضع حکم می‌کنند پس وقوع یک انقلاب سیاسی ضرورت می‌یابد و علاوه بر ضرورت جلوگیری از حکومت طاغوتی و لزوم ایجاد زمینه لازم برای حکومت اسلامی و پاده شدن احکام اسلام، لزوم وحدت امت اسلامی که بر اثر عوامل گوناگون داخلی و خارجی دچار تفرقه شده و نیز لزوم نجات مردم مظلوم و محروم که از تکالیف الهی مسلمین و بخصوص

علمای پاپلیک انجام یک انقلاب سیاسی را ضروری می‌سازد. امام خمینی در ادامه با ذکر روایتی از فضل بن شاذان در فلسفه تشریع حکومت، به لزوم تشکیل حکومت از نظر اخبار و روایات می‌پردازد.

بعض مهمن از کتاب «ولایت فقیه» به بیان فرق حکومت اسلامی با سایر حکومتها اختصاص یافته است و به این نکته اشاره شده است که حکومت اسلامی نوع خاصی از حکومت مشروطه است یعنی مشروط به قوانین اسلام؛ بدین جهت از نظر امام خمینی وظیفه قوه مقننه و مجالس قانونگذاری در واقع برنامه‌ریزی برای وزارت‌خانه‌های مختلف و تشکیلات حکومت در محدوده احکام اسلامی است نه قانونگذاری مصطلح در سایر حکومتها.

حضرت امام در ادامه مباحث ولایت فقیه به شرایط زمامدار که مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است اشاره می‌کند و می‌فرماید: پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر برای زمامدار دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: علم به قانون و عدالت.

ولایت فقیه در عصر غیبت موضوع مباحث بعدی کتاب است. امام خمینی با تکیه بر مطالب گذشته می‌فرمایند: «اکنون که دوران غیبت است و از طرفی بنا است احکام اسلام اجرا شود و از طرف دیگر از طرف خدای متعال کسی برای اجرای احکام تعین نشده است، تکلیف چیست؟» و سرانجام پس از بررسی این موضوع چنین نتیجه می‌گیرند که «خداآوند خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان [شروع غیبت] حضرت صاحب(ع) موجود بود برای بعد غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است، اگر با هم اجتماع کنند می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند» و بعد به این مطلب اشاره می‌کنند که ولایت فقیه یک امر اعتباری عقلایی است و تمام اختیاراتی که پیامبر و ائمه برای اداره جامعه داشته‌اند برای فقیه جامع الشرایط نیز ثابت است و این ولایت «واقعیتی جز جمل ندارد و فی حد ذاته شأن و مقامی نیست بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام است.»

حضرت امام پس از این مباحث به هدفهای عالی حکومت و خصائص لازم برای حاکم

اشاره می‌کنند و با ذکر اخبار و استدلال بر آنها به اثبات ولایت فقیه در معنای تصدی حکومت می‌پردازند که قسمت اعظم این کتاب را همین مباحث تشکیل می‌دهد. بخش پایانی کتاب به ضرورت برنامه‌بازی مبارزة طولانی برای رسیدن به این هدف الهی اختصاص یافته است. امام خمینی در این قسمت ابتدا به مسأله تبلیغات و تعلیمات و اهمیت و ضرورت آنها اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: باید اجتماعات در خدمت این دو امر قرار گیرد. باید در این مورد مثل عاشورا بخورد شود باید کاری کرد که راجع به حکومت اسلامی موج به وجود آید و اجتماعات برپا گردد. و باید متظر بود که زود به نتیجه برسد بلکه باید به یک مبارزة طولانی همت گماشت.

لزوم پرداختن به امور آموزشی و تبلیغاتی، اصلاح حوزه‌ها، از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعماری، اصلاح مقدس نماهای، تصفیه حوزه‌ها و طرد آخوندگان درباری و اقداماتی عملی برای براندازی حکومتها جائز، از جمله مسائلی است که در قسمت نهایی کتاب مطرح شده است.

توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می‌کنیم که امام خمینی پس از آنکه قیام الهی خویش را در پرتو عنایات حق تعالی و بیداری و اتحاد مردم در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با سرنگونی نظام سلطنتی ایران و تشکیل جمهوری اسلامی در این کشور به ثمر نشاند، بر اساس خواست عمومی ملت ایران و بر طبق اصول قانون اساسی نظام اسلامی در نقش رهبر انقلاب اسلامی، ولایت و هدایت جامعه اسلامی را بر عهده گرفت، از این رو فهم دقیق ابعاد نظریه حضرت امام در باب «ولایت فقیه» که اصول آن در کتاب حاضر ارائه شده است، زمانی کامل خواهد شد که به مشی عملی آن حضرت در دوران زمامداری جامعه و آراء و نظریاتی که در برده است از پیروزی انقلاب اسلامی در زمینه اصل ولایت فقیه و محدوده اختیارات و شئون ولایت ابراز نموده‌اند و در سخنرانیها و پیامها و نامه‌های ایشان منعکس گردیده است، توجه کافی مبذول شود.

«بارالها، دست ستمگران را از بلاد مسلمین کوتاه کن. خیانتکاران به اسلام و ممالک اسلامی را ریشه کن فرما. سران دولتها اسلام را از این خواب گران بیدار کن تا در مصالح ملتها کوشش کنند، و از تفرقه‌ها و سودجوییهای شخصی دست بردارند. نسل

جوان و دانشجویان دینی و دانشگاهی را توفیق عنایت فرماتا در راه اهداف مقدسه اسلام به پاختیزند، و با صفت واحد در راه خلاص از چنگال استعمار و عمال خبیث آن و دفاع از کشورهای اسلامی اشتراک مساعی کنند. فقهاء و دانشمندان را موفق کن که در هدایت و روشن کردن افکار جامعه کوشانند؛ و اهداف مقدسه اسلام را به مسلمین خصوصاً نسل جوان برسانند؛ و در برقراری حکومت اسلامی مجاهدت کنند. آنک ولی التوفیق.

ولاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم^۱.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

۱. دعای مندرج در پایان کتاب حاضر (ولایت فقیه).

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآلله اجمعين

ضرورت و بداهت ولایت فقیه

موضوع «ولایت فقیه» فرصتی است که راجع به بعضی امور و مسائل مربوط به آن صحبت شود. ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود، و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هرکس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علیش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً، و حوزه‌های علمی خصوصاً می‌باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنم.

نقش استعمار در معرفی ناقص و نادرست اسلام

نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد؛ و تبلیغات ضد اسلامی و دسایس فکری را نخست آنها شروع کردند؛ و به طوری که ملاحظه می‌کنید دامنه آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به یک معنی شیطانتر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش، یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند^۱؛ و برای

۱. از اواسط قرن شانزدهم میلادی، یعنی پیش از سه قرن پیش بود که پرتغالیها و به دنبال آنان اتباع کشورهای هلند، انگلستان، فرانسه و ایتالیا به استعمار کشورهای مسلمان‌نشین پرداختند، در آغاز کشورهای تازه کشف شده آفریقا، ←

رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصدشان این بود که مردم را از اسلام دور کنند تا نصرانیت نضجی بگیرد؛ چون اینها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام؛ لکن در طول این مدت، و در اثنای جنگهای صلیبی^۱، احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می‌اندازد اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس، به وسائل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دوسيسه کردند. مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت درست کردند، و عمالي که در دانشگاهها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاههای انتشاراتی داشتند، و مستشرقینی که در خدمت دولتهاي استعمارگر هستند، همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند. به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیلکرده نسبت به اسلام گمراه و دچار اشتباه شده‌اند.

اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است. اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به وجود آورده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلامی را از آن بگیرند، و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند؛ آزادیخواه باشند؛ دنبال اجرای احکام اسلام باشند؛ حکومتی به وجود بیاورند که سعادتشان را تأمین کند؛ چنان زندگی داشته باشند که در شان انسان است.

مثلًا تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست؛ دین زندگی نیست؛ برای جامعه نظامات و قوانین ندارد؛ طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده است. اسلام فقط احکام

→ و بعد از پیدا شدن راههای دریایی، کشورهای آسیایی (که ارتباط آنها بعد از استیلای تُرکان عثمانی بر قسطنطینیه، با اروپا قطع شده بود) تحت استعمار درآمد.

۱. جنگهای صلیبی نام سلسله جنگهایی است که بین قرون یازده و سیزده میلادی، میان مسیحیان اروپایی و مسلمانان، به منظور گرفتن اورشلیم (بیت المقدس) از مسلمین جریان داشت. این جنگها که طی هشت مرحله صورت گرفت، در ۱۰۹۶ م. (۴۸۹ ق) با فتوای پاپ اوربان دوم آغاز گردید، و با مرگ سن لوری پادشاه فرانسه در ۱۲۷۰ م. (۶۶۹ ق) خاتمه یافت. مسیحیان از آن رو که پارچه‌ای قرمز رنگ به شکل صلیب بر شانه راست خود دوخته بودند، به قشون صلیب یا صلیبیون مشهور شدند.

حیض و نفاس است. اخلاقیاتی هم دارد؛ اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد. تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیلکرده، چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلین روحانی، اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطابی دارند. همان‌طور که مردم افراد غریب را نمی‌شناسند، اسلام را هم نمی‌شناسند. و [اسلام] در میان مردم دنیا به وضع غربت زندگی می‌کند. چنانچه کسی بخواهد اسلام را آنطور که هست معرفی کند، مردم به این زودیها باورشان نمی‌آید؛ بلکه عمال استعمار در حوزه‌ها هیاهو و جنجال به پا می‌کنند.

برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان «قرآن» و کتب حدیث، با رساله‌های عملیه هست: قرآن و کتابهای حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله‌های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد بکلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث، که حدود پنجاه کتاب^۱ است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه - چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است؛ مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است.

شما آقایان که نسل جوان هستید و ان شاء الله برای آینده اسلام مفید خواهید بود، لازم است در تعقیب مطالب مختصری که بنده عرض می‌کنم در طول حیات خود در معرفی نظامات و قوانین اسلام جدیت کنید. به هر صورتی که مفیدتر تشخیص می‌دهید، کتاب، شفاهان، مردم را آگاه کنید که اسلام از ابتدای نهضت خود چه گرفتاریهایی داشته، و هم‌اکنون چه دشمنان و مصائبی دارد. نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند، و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی - و نه حقیقی - چند دستور درباره رابطه بین حق

۱. «کتاب» در اصطلاح اهل فقه و حدیث به ابوابی گفته می‌شود که در آنها احادیث مربوط به یک موضوع جمع‌آوری شده، یا احکام خاص یک موضوع مورد بحث قرار گرفته است. مانند «کتاب التوحید»، «کتاب الایمان والکفر»، «کتاب الصلاة» و مانند آن. فی المثل دوره کافی - در حدیث - شامل ۳۵ «کتاب» است. و یا شرائع‌الاسلام - در فقه - پنجاه «کتاب» دارد.

و خلق است، و «مسجد» فرقی با «کلیسا» ندارد.

آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و امریکا سرزمین سرخپوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثرب از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است. همان‌طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقب و متكامل و جامع است. کتابهای قطعی که از دیرزمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضايا» و «معاملات» و «حدود»^۱ و «قصاص»^۲ گرفته تا روابط بین ملت‌ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین‌الملل عمومی و خصوصی، شمهای از احکام و نظمات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.

دستهای اجانب برای اینکه مسلمین و روشنفکران مسلمان را، که نسل جوان ما باشند، از اسلام منحرف کنند، و سوسه کرده‌اند که اسلام چیزی ندارد؛ اسلام پاره‌ای احکام حیض و نفاس است! آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند!

حق هم همین است! آخوندهایی که اصلًا به فکر معرفی نظریات و نظمات و جهان‌بینی اسلام نیستند، و عملده وقتیان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند و سایر کتابهای «فصلوں» اسلام را فراموش کرده‌اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار

۱. تاریخ تمدن اسلامی؛ جرجی زیدان؛ ج ۱۰، ص ۳۳-۴۱- تاریخ اجتماعی ایران؛ مرتضی راوندی؛ ص ۶۶۰. ایران در زمان ساسانیان؛ آرتور کریستین سن؛ ص ۴۷۰ و ۵۲۳. جهان در عصر بعثت؛ شهید محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی؛ تاریخ روم؛ آکبر ماله و زول ایزاک. تاریخ کلیسای قدیم در اسپر انوری روم و...

۲. «حد» در شیع اسلام بر آن دست از مجازاتهای بدنی اطلاق می‌شود که برای معاصی خاصی مقرر می‌گردد. اندازه این مجازاتهای از سوی شارع تعیین شده است.

۳. «قصاص» در فقه اسلام، عبارت است از آنکه به حکم قانون، عین جنایت، خواه قتل باشد یا قطع عضو یا ضرب و جرح، در مورد جانی اعمال شود؛ اگر کسی که مورد جنایت واقع شده یا اولیای او تقاضای قصاص نمایند و از اخذ دیه امتناع ورزند.

بگیرند. آنها هم تقصیر دارند؛ مگر خارجیها تنها مقصرونند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند صد سال پیش اساس را تهیه کرده‌اند؛ و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما، روحانیون، بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است.

گاهی وسوسه می‌کنند که احکام اسلام ناقص است. مثلاً آین دادرسی و قوانین قضایی آنچنان که باید باشد نیست. به دنبال این وسوسه و تبلیغ، عمال انگلیس به دستور ارباب خود اساس مشروطه را به بازی می‌گیرند؛ و مردم رانیز (طبق شواهد و اسنادی که در دست است) فریب می‌دهند و از ماهیت جنایت سیاسی خود غافل می‌سازند. وقتی که می‌خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه حقوقی بلژیکیها را از سفارت بلژیک قرض کردند، و چند نفری (که من اینجا نمی‌خواهم اسم بیرم) قانون اساسی را از روی آن نوشتند؛ و نقایص آن را از مجموعه‌های حقوقی فرانسه و انگلیس به اصطلاح «ترمیم» نمودند^۱! و برای گول زدن ملت بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند! اساس قوانین را از آنها اقتباس کردند و به خورد ملت ما دادند. این مواد قانون اساسی و متهم آن، که مربوط به سلطنت و ولایتهادی و امثال آن است کجا از اسلام است؟ اینها همه ضداسلامی است؛ ناقض طرز حکومت و احکام اسلام است. سلطنت و ولایتهادی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته است. رسول اکرم (ص) در مکاتیب مبارکش که به امپراتور روم شرقی (هراکلیوس^۲) و شاهنشاه ایران^۳ نوشت، آنها را

۱. طرح نخستین قانون اساسی مشروطه، توسط هیأتی از نمایندگان نوشته شد و در ۵۱ اصل به تصویب رسید. کسری در این باره می‌نویسد: «گروی مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و پسران صدر اعظم آن را می‌نوشتند؛ با بهتر بگریم ترجمه می‌کردند». پس از آن کمیسیونی تشکیل شد تا متنی به عنوان «متهم» به قانون اساسی بیفزاید. این متن در ضمن ۱۰۷ اصل تهیه شد. طبق روایت آقای مصطفی رحیمی: «این هیأت با استفاده از قانون اساسی بلژیک، و تا حدی قانون اساسی فرانسه، و توجه به قوانین کشورهای بالکان (از نظر تازه بودن مطالب و نزدیکتر بودن به زمان تدوین متهم مورد بحث) به تدوین متهم قانون اساسی و رفع نقص قانون سابق پرداخت». تاریخ مشروطه ایران کسری تبریزی^۴ ص ۱۷۰ و ۲۲۴ – قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی؛ مصطفی رحیمی^۵ ص ۹۴ – قانون اساسی و متهم آن؛ چاپخانه مجلس شورای ملی.

۲. هراکلیوس (هرقل) اول (حدود ۵۷۵ – ۶۴۱ م). امپراتور روم شرقی.

۳. خسرو دوم معروف به خسرو پرویز (۶۲۸ م). شاه ساسانی.

دعوت کرده که از طرز حکومت شاهنشاهی و امپراتوری دست بردارند؛ از اینکه بندگان خدا را وادار به پرستش و اطاعت مطلقه خود کنند دست بردارند؛ و بگذارند مردم خدای یگانه و بی شریک را، که سلطان حقیقی است، پرستند.^۱ سلطنت و لا یتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سید الشهداء (ع) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای اینکه زیر بار ولا یتعهدی یزید^۲ نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسند قیام فرمود، و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و لا یتعهدی ندارد. اگر نقص به این معنی باشد، اسلام ناقص است! چنانکه اسلام برای رباخواری و بانکداری توأم با رباخواری و برای پیاله فروشی و فحشا هم «قانون» و «مقررات» ندارد؛ چون اساساً اینها را حرام کرده است. این هیأت‌های حاکمه

۱. پیامبر اسلام در سال ششم از هجرت رسولانی را به سوی فرانزروایان کشورهای همجوار اعزام فرمود از جمله آنان عبدالله بن حذافه سهمی را به سوی خسروپریز و دحیة بن خلیفه کلبی را به سوی قیصر روم گسیل داشت. پیامبر اسلام در نامه‌های خود آنان را به اسلام و یکتاپرستی دعوت فرمود. متن نامه پیامبر به خسروپریز چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ الْأَكْرَبِ كِسْرَى عَظِيمٍ فَارسٍ. سَلَامٌ عَلَى مَنْ أَتَيَنَّ الْهُدَى وَآمَنَّ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَشَهَدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. إِذْكُرُوكَ بِدُعَائِيَّةِ اللَّهِ. فَإِنَّمَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافِةً. لَا تُنَزِّلَنَّ مِنْ كَانَ حَيَا وَيَحْتَلُّ الْقَوْلَ عَلَى الْكُفَّارِينَ. أَشْلِمْ تَشْلِمَ فَإِنْ أَتَيْتَ، فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجْوُسِ.

(به نام خداوند بخشایندۀ مهریان. از محمد، پیغمبر خدا، به کسری، فرانزروای پارس. درود بر کسی که پیرو هدایت گردد و به خدا و فرستاده او ایمان آورد و گواهی دهد که معبودی جز الله نیست که یکی است و شریکی ندارد، و گواهی دهد محمد بنده و فرستاده است. تو را به سوی خدا می خوانم، و من فرستاده خدا به سوی همه مردم هست تا گروندگان را بیم دهم و بر کافران حجت را تمام گردانم. اسلام بیاور تا در امان مانی. پس اگر سر باز زنی، گناه مجوسیان بر گردن تو است.)

متن نامه آن حضرت به هرقل: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ. سَلَامٌ عَلَى مَنْ أَتَيَنَّ الْهُدَى. أَمَا بَعْدُ؛ فَإِنَّمَا أَذْعُرُكَ بِدُعَائِيَّةِ الْإِسْلَامِ، أَشْلِمْ تَشْلِمَ، يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرْتَبَتِكَ، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ إِثْمُ الْأَرْسَلِينَ. وَ «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كُلِّيَّةِ سَوَاءٍ تَبَشَّرُوا وَيَئُنْكُمْ أَلَا تَعْبُدُ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً. وَلَا تَبْخَدُ بَعْضَنَا بَعْضاً أَزْبَابَا مِنْ دُونِ اللَّهِ. فَإِنْ تَوَلَّا فَقَوْلُوا اشْهَدُوا بِإِيمَانِ مُسْلِمِوْنَ».

(به نام خداوند بخشایندۀ مهریان. از محمد پسر عبدالله به هرقل، فرانزروای روم. درود بر کسی که پیرو هدایت گشت. اما بعد من تو را به سوی اسلام دعوت می کنم. اسلام بیاور تا در امان مانی، و خداوند به تو دو بار پاداش عطا کند. پس اگر روی برگردانی، گناه مردمانت بر گردن تو است. و «ای اهل کتاب به کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است روی آورید. و آن اینکه جز خدا را نپرسیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند واحد به خدای نگیرد، و اگر روی بگردانند، پس بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم». (آل عمران / ۶۴). مکاتب الرسول؛ ج ۱، ص ۹۰ و ۱۰۵.

۲. یزید بن معاویه بن ابی سفیان (۶۴-۲۵ هـ. ق.). دومین خلیفۀ اموی.

دست نشانده استعمار که می‌خواهند در بلاد اسلامی چنین کارهایی را رواج بدهند، البته اسلام را ناقص می‌بینند؛ و مجبورند برای این کارها قانونش را از انگلیس و فرانسه و بلژیک، و اخیراً از امریکا وارد کنند! اینکه اسلام مقرراتی برای سر و صورت دادن به این کارهای نارواندار از کمالات اسلام است؛ از افتخارات اسلام است.

توطئه‌ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی که در همان موقع فاش شد، این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد. و دیگری همینکه با آوردن قوانین غربی احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.

تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه اسلامی ما منشأ گرفتاریها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطلعی‌الآن در عدیله هستند که از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایتها دارند. اگر کسی گرفتار دادگستری فعلی ایران یا سایر کشورهای مشابه آن شود، یک عمر باید زحمت بکشد تا مطلبی را ثابت کند. وکیل متبحری که در جوانی دیده بودیم می‌گفته محاکمه‌ای را که بین دو دسته است من تا آخر عمرم در میان قوانین و چرخ و پر دستگاه دادگستری می‌چرخانم! و بعد از من پسرم این کار را ادامه خواهد داد! الآن درست همین طور شده است؛ مگر در مورد پرونده‌هایی که اعمال نفوذ می‌شود، که البته بسرعت، ولی به ناحق، رسیدگی و تمام می‌شود. قوانین فعلی دادگستری برای مردم جز زحمت، جز بازماندن از کار و زندگی، جز اینکه استفاده‌های غیرمشروع از آنها بشود، نتیجه‌ای ندارد. کمتر کسی به حقوق حقه خود می‌رسد. تازه در حل و فصل دعاوی همه جهات باید رعایت شود، نه اینکه [فقط] هرکس به حق خود برسد. باید ضمیناً وقت مردم، کیفیت زندگی و کارهای طرفین دعوی ملاحظه شود؛ و هرچه ساده‌تر و سریعتر انجام بگیرد. دعواهای که آنوقتها قاضی شیع در ظرف دو-سه روز حل و فصل می‌کرد، حالا در بیست سال هم تمام نمی‌شود! در این مدت جوانان، پیرمردان و مستمندان، باید هر روز صبح تا عصر به دادگستری بروند، و در راهروها و پشت میزها سرگردان باشند؛ آخرش هم معلوم نمی‌شود که چه شد. هر کدام که زنگتر و برای رشوه دادن دست و دلبازتر باشند، کار خود را به ناحق هم که شده زودتر از پیش می‌برند؛ و گرنه تا آخر عمر باید بلا تکلیف و سرگردان بمانند.

گاهی در کتابها و روزنامه‌هایشان می‌نویسند که احکام جزایی اسلام احکام خشنی است! حتی یک نفر با کمال بی‌آبرویی نوشته بود احکام خشنی است که از اعراب پیدا شده

است! این خشونت عرب است که اینگونه احکام آورده است! من تعجب می‌کنم اینها چگونه فکر می‌کنند! از طرفی اگر برای ده گرم هروئین چندین نفر را بکشند می‌گویند قانون است! (ده نفر را مدتی پیش و یک نفر را هم اخیراً برای ده گرم هروئین کشند. و این چیزی است که ما اطلاع پیدا کردیم). وقتی این قوانین خلاف انسانی جعل می‌شود، به نام اینکه می‌خواهند جلو فساد را بگیرند، خشونت ندارد! من نمی‌گویم هروئین بفروشنده، لکن مجازاتش این نیست. باید جلوگیری شود، اما مجازاتش باید متناسب با آن باشد! اگر شارب‌الخمر را هشتاد تازیانه بزنند خشونت دارد، اما اگر کسی را برای ده گرم هروئین اعدام کنند خشونت ندارد! در صورتی که بسیاری از این مفاسد که در جامعه پیدا شده از شرب خمر است: تصادفاتی که در راهها واقع می‌شود، خودکشیها، آدم‌کشیها، بسیاری از آنها معلوم شرب خمر است. استعمال هروئین می‌گویند چه بسا از اعتیاد به شرب خمر است. مع ذلك، اگر کسی شراب بخورد اشکالی ندارد؛ چون غرب این کار را کرده است! و لهذا آزاد می‌خرند و می‌فروشنند. اگر بخواهند فحشا را، که شرب خمر یکی از واسطه‌ترین مصادیق آن است، جلوگیری کنند و یک نفر را هشتاد تازیانه بزنند، یا زناکاری را صد تازیانه بزنند، یا م爐نه یا م爐نه را رجم کنند^۱، و مصیبتاست! ای وای که این چه حکم خشنی است! و از عرب پیدا شده است! در صورتی که احکام جزایی اسلام برای جلوگیری از مفاسد یک ملت بزرگ آمده است. فحشا که تا این اندازه دامنه پیدا کرده که نسلها را ضایع، جوانها را فاسد، و کارها را تعطیل می‌کند، همه دنبال همین عیاشیهای است که راهش را باز کردند، و به تمام معنا دامن می‌زنند و از آن ترویج می‌کنند. حال اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسل جوان یک نفر را در محضر عموم شلاق بزنند^۲، خشونت دارد؟

-
۱. اعتراض امام(س) جهت دیگری دارد و آن عدم رعایت عدالت است. ← ص ۱۳۰.
 ۲. در قوانین جزایی اسلام، ثبوت إحصان یکی از شرایط وجوب رجم است در مجازات فرد زناکار، مُ爐نه یا مُ爐نه مرد یا زنی را گویند که بالغ و عاقل بوده و ضمن داشتن همسر دائمی به او دسترسی داشته باشد.
 ۳. در قانون اسلام، حضور تعدادی از مؤمنان، به هنگام اجرای حدود، از جمله آداب کیفر خاطی بر شمرده شده است. فقهای شیعه بر رعایت این سنت در زمان اجرای حد زنا و قیادت و قذف تصریح نموده‌اند. فتوای آنان در مورد نخست ناظر به آیه دوم از سوره نور است.
- دو گروهی از مؤمنان باید بر مجازات مرد و زن زناکار گواه باشند. وجه دیگر آن است که حاضران، از عقوبات آنان عبرت گیرند و هر آن کس در او میلی بدين کار هست یا آن را مرتکب شده است، از ارتکاب باز ایستد.

از آن طرف، کشتاری که قریب پانزده سال است به دست اربابهای این هیأت‌های حاکمه در ویتنام^۱ واقع می‌شود، و چه بودجه‌هایی خرج شده و چه خونهایی ریخته شده است، اشکالی ندارد! اما اگر اسلام برای اینکه مردم را در برابر قوانینی که برای بشر مفید است خاضع کند، فرمان دفاع یا جنگ بدده و چند نفر مفسد و فاسد را بکشد، می‌گویند این جنگ چرا شده است.

تمام اینها نقشه‌هایی است که از چند صد سال پیش کشیده شده؛ و بتدریج دارند اجرا می‌کنند و نتیجه می‌گیرند. ابتدا مدرسه‌ای در جایی تأسیس کردند؛ و ما چیزی نگفتیم و غفلت کردیم. امثال ما هم غفلت کردند که جلو آن را بگیرند و نگذارند اصلاً تأسیس شود. کم کم زیاد شد، و حالا ملاحظه می‌فرمایید که مبلغین آنها به تمام دهات و قصبات رفته‌اند و بچه‌های ما را نصرانی یا بی دین می‌کنند.^۲ نقشه آن است که ما را عقب‌مانده نگه

۱. ویتنام پس از سالهای طولانی مبارزه با استعمارگران فرانسوی و ژاپن از سال ۱۹۶۰ م. بار دیگر در گیر جنگی فرآگیر با امریکا شد. این جنگ که به سال ۱۹۷۳ با شکست و عقب‌نشینی نیروهای امریکایی پایان گرفت، صدمات و تلفات بسیاری بر مردم ویتنام وارد ساخت. ارقام مستند زیر هرچند از توصیف دقیق میزان تلفات و ضایعات این تهاجم بی‌رحمانه قاصر است، می‌تواند تا حدی گویای واقعیات تلخ تاریخ معاصر باشد: تا اوایل سال ۱۹۶۵ که دامنه جنگ به ویتنام شمالی کشیده شد، این تعداد از مردم ویتنام جنوبی هلاک گردیده با صدمه دیده بودند: ۱۷۰ هزار تن کشته، هشتصد هزار تن مجروح و چهارصد هزار تن زندانی. در این زمان تعداد کسانی که به اردوگاه اسیران، که آنها را به نام «واحدهای کشاورزی» می‌خوانندند، فرستاده شده بودند از پنج میلیون تجاوز می‌کرد. به نقل برنامه صدای امریکا («آنویه ۱۹۶۳») طی سال ۱۹۶۲ نیروی هوایی ایالات متحده پنجاه هزار بار به دهکده‌هایی که در خارج از مرز «دهکده‌های دولتی» قرار داشتند، حمله کرده بود؛ و طبق آنها را زیرالهاریت، در همین سال قریب سی هزار نفر دهقانان به هلاکت رسیدند. عملیات هوایی ارتش ایالات متحده بر فراز ویتنام جنوبی به سی هزار پرواز در ماه رسید؛ و طبق گزارش روزنامه نیویورک تایمز در عملیات مشترک نیروهای ایالات متحده و دولت سایگون تقریباً ۱۴۰۰ دهکده از ۲ هزار و ششصد دهکده جنوب با بمبهای ناپالم و سلاحهای شیمیایی کاملاً نابود شد. گزارش سازمان صلیب سرخ آزاد ویتنام جنوبی حاکی از آن بود که بر اثر به کار بردن ترکیبات سمی در نواحی وسیع و پر جمعیت، هزاران نفر از ساکنان جنوب به امراض مختلف، خصوصاً امراض جلدی، مبتلا شده و مدت‌ها دچار رنجها و ناراحتیهای ناشی از بیماری بوده‌اند. علاوه بر آن، بسیاری از رمه‌های گاو و گاومیش و چهارپایان اهلی دیگر نابود شده و برگها و گلها و میوه‌های درختان و نیز همه مزارع برنج کاملاً از بین رفته بود.

۲. نخستین میسیون پایدار مسیحی در ایران (هیأتی که به منظور تبلیغات مذهبی به ایران اعزام شده بودند). میسیون «نسطوریها» بود که در سال ۱۸۲۵ م. به سرپرستی بلک کشیش به نام جاستین پرکیتز و دکتر ایزاهل گرانت شروع به ←

دارند، و به همین حالی که هستیم و زندگی نکبت‌باری که دارند تا بتوانند از سرمایه‌های ما، از مخازن زیرزمینی و منابع و زمینها، و نیروی انسانی ما استفاده کنند. می‌خواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم؛ فقرای ما در همین بدینختی بمانند و به احکام اسلام، که مسألهٔ فقر و فقرا را حل کرده است، تسلیم نشوند؛ و آنان و عمالشان در کاخهای بزرگ بنشینند، و آن زندگانی مرفه و کذابی را داشته باشند.

اینها نقشه‌هایی است که دامنه‌اش حتی به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است؛ به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند، باید با تقيه صحبت کند، و با مخالفت استعمارزادگان رویه‌رو شود. چنانچه پس از نشر چاپ اول این کتاب، عمال سفارت (سفارت رژیم شاه در عراق) به پا خاسته و حرکات مذهبانه‌ای کردند؛ و خود را پیش از پیش رسوان نمودند. اکنون کار به اینجا رسیده که لباس جندی (سربازی) را جزء خلاف مردم و عدالت می‌دانند^۱! در صورتی که ائمه دین ما

→
کار کرد. در سال ۱۸۳۲ م. از سوی «هیأت مرکزی میسیونهای خارجی» امریکا مأموریت داشت، اولین مدرسه به سبک جدید که جنبه تبلیغی مذهبی نیز داشت را در ارومیه تأسیس کند؛ و در سال ۱۲۵۵ ه.ق. توانست حمایت شاه ایران را نیز جلب کند. پیش از این هیأت‌های مذهبی آلمانی، سوئیسی، انگلیسی و فرانسوی در ایران فعالیت داشتند.

طبق توافقی که بعداً با انگلیسیها به عمل آمد، شمال و غرب ایران منطقهٔ فعالیت میسیونهای آمریکایی، و بقیه مناطق حیطهٔ فعالیت میسیونهای انگلیسی شناخته شد.^۲ در سال ۱۸۷۱ م. افزون بر مرکز میسیونری ارومیه، ۴۸ مرکز مختلف دیگر در خارج از این شهر دایر بود. مرکز میسیونری تهران، تبریز، همدان و سلماس نیز به ترتیب در سالهای ۱۸۷۱، ۱۸۷۳، ۱۸۸۱، ۱۸۸۵ م. گشایش یافت. طبق اظهارات باست، میسیونر کلیسای پرسترهای امریکا، در سال ۱۸۸۴ م.، شماری از مسلمانان در تهران و تبریز در مراسم عبادی پرستانتها شرکت می‌کردند. نظری به کارنامه سال ۱۸۸۴ م. میسیونهای امریکایی نشان خواهد داد که وسعت فعالیتهای آنان تا چه حد بوده است: ادارهٔ ۲۴ میسیون امریکایی در تهران، ارومیه، همدان و تبریز، تعلیم و ارشاد ۲۳۰ مددکار بومی؛ ادارهٔ ۲۵ کلیسا با ۱۷۹۶ شرکت کننده؛ برگزاری ۴۵۷۸ مراسم مذهبی؛ شرکت ۲۰۸ دانشآموز در مدارس شبانه‌روزی با ۲۴۵۲ دانشآموز در مدارس روزانه؛ و انتشار ۱۶۸۰۸۹۰ صفحهٔ چاپی و دریافت ۱۹۱۰ دلار اعانه. سلیسون فعالیت میسیونهای کلیسای انگلیسی را بیشتر مصروف اصلاح کلیسای نسطوریها دانسته است. به اعتقاد او پرسترهای بیشتر خواهان تغییر مذهب مسلمانان بودند.

روابط سیاسی ایران و امریکا، آبراهام سلیسون، ترجمه محمد باقر آرام. نقش کلیسا در ممالک اسلامی، مصطفی خالدی و عمر فروخ، ترجمهٔ مصطفی زمانی.

۱. عدالت به قولی یک صفت راسخ نفسانی است که شخص را بر ملازمت نقو، یعنی ترك محركات و انجام واجبات ←

جندي (سر باز) بودند؛ سردار بودند؛ جنگي بودند. در جنگهايی که شرحش را در تاريخ ملاحظه می فرمایيد بالباس سربازی به جنگ می رفتد؛ آدم می کشته می دادند. امير المؤمنین(ع) «خود» بر سر مبارک می گذاشت و زره بر تن می کرد و شمشير حمایل داشت. حضرت امام حسن(ع) و سید الشهداء چنین بودند. بعد هم فرصت ندادند و گرنه حضرت باقر(ع) هم اينطور می بود حالا مطلب به اينجا رسیده که پوشیدن لباس جندي مضر به عدالت انسان است! و نباید لباس جندي پوشید! و اگر بخواهيم حکومت اسلامي تشکيل دهيم، باید با همین عبا و عمامه تشکيل حکومت دهيم، والا خلاف مروت و عدالت است! اينها موج همان تبلیغاتی است که به اينجا رسیده؛ و ما را به اينجا رسانيده است که حالا محتاجيم زحمت بکشيم تا اثبات کنيم که اسلام هم قواعد حکومتی دارد.

اين است وضع ما. خارجيها به واسطه تبلیغاتی که کرده‌اند و مبلغيني که داشته‌اند اين اساس را درست کرده‌اند. قوانين قضائي و سياسي اسلام را تمام از اجراء خارج کرده‌اند؛ و به جاي آن مطالب اروپائي نشانده‌اند، تا اسلام را کوچك کنند و از جامعه اسلامي طرد کنند؛ و عمالشان را روي کار بياورند و آن سوءاستفاده‌ها را بکنند.

خودباختگی افراد جامعه در برابر پیشرفت‌های مادی غرب

نقش تخربي و فاسدکننده استعمار را گفتيم؛ حالا عوامل درونی بعضی از افراد جامعه خودمان را باید بر آن اضافه کنيم. و آن خودباختگی آنهاست در برابر پیشرفت مادی استعمارگران. وقتی کشورهای استعمارگر با پیشرفت علمی و صنعتی یا به حساب استعمار و غارت ممل آسیا و افريقا ثروت و تجملاتی فراهم آوردن، اينها خود را باختند. فکر کردن در راه پیشرفت صنعتی اين است که قوانين و عقاید خود را کنار بگذارند! همينکه آنها مثلاً به کره ماه رفتند، اينها خيال می کنند باید قوانين خود را کنار بگذارند! رفتن به کره ماه چه ربطی

→ وادرد. عدالت از شرایط قضي و مقتی و امام جماعت است. و مروت به معنی پیروی از عادات نیکو و دری از زشتیهای رفتاری، حتی امور مباحی که در نظر مردم ناپسند است می باشد. برخی مرقت را از شروط تحقق عدالت به شمار آورده‌اند.

در حاشیه کتاب شرح لمعه، ج ۱، ص ۹۸، نصل ۱۱ در نماز جماعت، پوشیدن لباس جندي خلاف مروت و عدالت دانسته شده است.

دارد به قوانین اسلامی! مگر نمی‌بینند که کشورهایی با قوانین و نظامات اجتماعی متضاد توانسته‌اند در پیشرفت صنعتی و علمی و تسخیر فضا با هم رقابت کنند، و با هم پیش بروند. آنها به کرهٔ مریخ هم بروند، به کهکشانها هم بروند، باز از سعادت و فضایل اخلاقی و تعالیٰ روانی عاجزند؛ و قادر نیستند مشکلات اجتماعی خود را حل کنند. چون حل مشکلات اجتماعی و بدبهتیهای آنها محتاج راه حل‌های اعتقادی و اخلاقی است؛ و کسب قدرت مادی یا ثروت و تسخیر طبیعت و فضا از عهدهٔ حل آن برآمده‌اید. ثروت و قدرت مادی و تسخیر فضا احتیاج به ایمان و اعتقاد و اخلاق اسلامی دارد تا تکمیل و متعادل شود و در خدمت انسان قرار گیرد؛ نه اینکه بلای جان انسان بشود. و این اعتقاد و اخلاق و این قوانین را ما داریم. بنابراین تا کسی جایی رفت یا چیزی ساخت، مانباید فوراً از دین و قوانینی که مربوط به زندگی بشر است و مایهٔ اصلاح حال بشر در دنیا و آخرت است دست برداریم.

در مورد تبلیغات استعمارگران وضع همین‌طور است. آنها که دشمن ما هستند تبلیغاتی کرده‌اند، و متأسفانه بعضی از افراد جامعهٔ ما تحت تأثیر قرار گرفته‌اند؛ در حالی که نباید قرار می‌گرفتند. استعمارگران به نظر ما آورده‌اند که اسلام حکومتی ندارد؛ تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض که احکامی داشته باشد، مجری ندارد. و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است. واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشهٔ استعمارگران است برای بازداشت مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است.

اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جزءٔ ولایت است
ما معتقد به «ولایت» هستیم؛ و معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعین کند و تعین هم کرده است.^۱ آیا تعین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه

۱. پیغمبر اسلام (ص) در موارد متعددی بر جانشینی علی (ع) تصریح فرموده است؛ از جمله در حدیث یوم الدار (روز دعوت خویشاوندان)، حدیث مژلت (جانشینی علی (ع) پیغمبر را در جنگ تبوك)، آیهٔ ولایت (اعطای انگشتی به نقیر و نزول آیهٔ کریمه)، واقعهٔ غدیر خم و حدیث ثقلین. ← تفسیر کبیر؛ ج ۱۲، ص ۵۳ و ۲۸ و ذیل آیات ۵۵ و ۶۷ سورهٔ مائدہ - سیرهٔ این هشام؛ ج ۴، ص ۵۲۰ - تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۳۱۹ و ۳۲۲ - الغدیر؛ ج ۱ - ۲ - ۳.

نمی خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می کرد. همه احکام را در کتابی می نوشتند، و دست مردم می دادند تا اعمال کنند. اینکه عقلای لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه کشورهای دنیا اینطور است که جعل قانون به تنها بی فایده ندارد و سعادت بشر را تأمین نمی کند. پس از تشریع قانون، باید قوه مجریه ای به وجود آید. در یک تشریع یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد، نقص وارد است. به همین جهت اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولئن امر» متصلی قوه مجریه قوانین هم هست. اگر پیغمبر اکرم(ص) خلیفه تعیین نکند، فَمَا بَلَغَتِ رسالَةُ». «رسالت» خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه ای که مایه خوشبختی بشر است سبب شده که تعیین جانشین مرادف اتمام رسالت باشد.

در زمان رسول اکرم(ص) اینطور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می کردند. رسول الله(ص) مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می کرد؛ دست سارق را می برید؛ حد می زد؛ رجم می کرد^۱. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدرا که رسول اکرم(ص) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می آید. اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره جزئی از ولایت است؛ چنانکه مبارزه و کوشش برای آن از اعتقاد به ولایت است. درست توجه کنید. همان طور که آنها بر ضد شما اسلام را بد معرفی کرده‌اند، شما اسلام را آنطور که هست معرفی کنید؛ ولایت را چنانکه هست معرفی کنید. بگویید ما که به ولایت معتقدیم، و به اینکه رسول اکرم(ص) تعیین خلیفه کرده و خدا او را واداشته تا تعیین خلیفه کند و «ولئن امر» مسلمانان را تعیین کند، باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم؛ و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. شما قوانین اسلام و آثار اجتماعی و فواید آن را بنویسید و نشر کنید. روش و طرز تبلیغ و

۱. اقتباس است از آیه ۶۷ سوره مائدہ.

۲. ← وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، ص ۳۷۶ و ۵۰۹.

فعالیت خودتان را تکمیل کنید. توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید، و بدانید که از عهده این کار برمی آید. استعمارگران از سیصد - چهارصد سال پیش زمینه تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به اینجا رسیدند. ما هم از صفر شروع می کنیم. از جنجال چند نفر غربزده و سرپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندھید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشة نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می خوانند و کاری به سیاست ندارند؛ و باید دیانت از سیاست جدا باشد. این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دینها می‌گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده‌ای روحانی بودند، و عده‌ای دیگر سیاستمدار و زمامدار؟ مگر زمان خلقای حق، یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر(ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند؛ و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جدا کنند. در این صورت می‌توانند بر مردم مسلط شده، و ثروتهاي ما را غارت کنند. منظور آنها همین است.

اگر ما مسلمانان کاری جز نماز خواندن و دعا و ذکر گفتن نداشته باشیم، استعمارگران و دولتهای جائز متحد آنها هیچ کاری به ما ندارند. شما برو هر قدر می‌خواهی اذان بگو، نماز بخوان؛ بیایند هرچه داریم ببزنند، حواله‌شان با خدا لا حُوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ! وقتی که مردیم، ان شاء الله به ما اجر می‌دهند! اگر منطق ما این باشد، آنها کاری به ما ندارند. آن مردک (نظمی انگلیس در زمان اشغال عراق) پرسید اینکه در بالای ماذنه دارد اذان می‌گوید به سیاست انگلستان ضرر دارد؟ گفتند: نه. گفت: بگذار هرچه می‌خواهد بگوید! اگر شما به سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می‌کنید بدانید و هرگز از آن تخطی نکنید، به شما کاری ندارند. شما هرچه می‌خواهید نماز بخوانید؛ آنها نفت شمارا می‌خواهند، به نماز شما چکار دارند. آنها معادن ما را می‌خواهند؛ می‌خواهند کشور ما بازار فروش کالاهای آنها باشد. و به همین جهت، حکومتهای دست‌نشانده آنها از صنعتی شدن ما جلوگیری می‌کنند؛ یا صنایع

وابسته و مومناژ تأسیس می‌کنند. آنها می‌خواهند ما آدم نباشیم! از آدم می‌ترسند. اگر یک آدم پیدا شد از او می‌ترسند. برای اینکه تولید مثل می‌کند، و تأثیراتی می‌گذارد که اساس استبداد و استعمار و حکومت دست نشاندگی را در هم می‌ریزد. لذا هر وقت آدمی پیدا شد، یا او را کشتند؛ یا زندانی و تبعیدش کردند؛ یا لکه دارش کردند که «سیاسی» است! این آخروند «سیاسی» است! پیغمبر(ص) هم سیاسی بود. این تبلیغ سوء را عمال سیاسی استعمار می‌کنند تا شما را از سیاست کنار بزنند، و از دخالت در امور اجتماعی باز دارند؛ و نگذارند با دولتهای خائن و سیاستهای ضد ملی و ضد اسلامی مبارزه کنند؛ و آنها هر کاری می‌خواهند بکنند و هر غلطی می‌خواهند بکنند؛ کسی نباشد جلو آنها را بگیرد.

دلایل لزوم تشکیل حکومت

لزوم مؤسسات اجرائی

مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد. در آن زمان مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می پرداخت: دست می برد؛ حد می زد؛ و رجم می کرد. پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد. رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای بیان عقاید و احکام نبود؛ بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفيذ قوانین بود. وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود، که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) ما بلغ رسالت. رسالت خویش را به اتمام نمی رسانید. زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند؛ نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتshan تأمین شود. اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارد. در همه کشورهای عالم و همیشه اینطور است که قانونگذاری به تنها بی فایده ندارد.

قانونگذاری به تهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند. پس از تشریع قانون باستی قوهٔ مجریه‌ای به وجود آید. قوهٔ مجریه است که قوانین و احکام دادگاهها را اجرا می‌کند؛ و ثمرة قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می‌سازد. به همین جهت، اسلام همان طور که قانونگذاری کرده، قوهٔ مجریه هم قرار داده است. «ولی امر» متصلی قوهٔ مجریه هم هست.

سنّت و رویهٔ رسول اکرم(ص)

سنّت و رویهٔ پیغمبر اکرم(ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا:

اولاً، خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است: والی به اطراف می‌فرستاده؛ به قضاوت می‌نشسته، و قاضی نصب می‌فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده؛ معاہده و پیمان می‌بسته؛ جنگ را فرماندهی می‌کرده. و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است.

ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم(ص) تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم(ص) نیز لازم است. و چون رسول اکرم(ص) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند.

ضرورت استمرار اجرای احکام

بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم(ص) را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم(ص) نیز ادامه دارد. طبق آیهٔ شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست^۱. تنها برای زمان رسول اکرم(ص) نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاصن، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود؛

۱. آیات: ۵۲ / سورهٔ ابراهیم؛ ۲ / سورهٔ یونس؛ ۴۹ / سورهٔ حجج؛ ۴۰ / از سورهٔ احزاب؛ ۷۰ / سورهٔ یس.

یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و بدون برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می‌یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیتهای افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنابراین، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است.

برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح می‌کنم: از غیبت صغراً تاکنون که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صدهزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضانکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مديدة احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود، و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقتفرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغراً اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی

۱. دوازدهمین پیشوای شیعیان، حضرت حجت بن‌الحسن در سال ۲۶۰ هـ. ق. از انتظار غایب شدند. از آن زمان تا سال ۳۲۹ هـ. ق. شیعیان از طریق نایان چهارگانه (عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد) با حضورش در ارتباط بودند. این دوره را عصر غیبت صغراً نامند. بعد از آن دوره غیبت کبرای ایشان آغاز شد.

دفع کنیم؛ یا امروز مالیات و جزیه^۱ و خراج^۲ و خمس^۳ و زکات^۴ باید گرفته شود؛ قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده، و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.

رویهٔ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(ع)

پس از رحلت رسول اکرم(ص)، هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده‌دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لهذا، پس از رسول اکرم(ص)، در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر(ع)، هم حکومت تشکیل شد. سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می‌گرفت.

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع)

۱. «جزیه» مالی است که اهل کتاب به حکومت اسلام می‌دهند و در ازای آن جان و مال و عرض ایشان از سوی حکومت اسلام حمایت می‌شود.
 ۲. «خراج» مقدار مالی‌ای است که حکومت اسلامی بر زمینه‌ای که به دست مسلمانان فتح شده و موسوم به «اراضی خراجیه» است می‌بنندند.
 ۳. «خمس» یکی از حقوق واجب در اسلام؛ که با احراف شرایط به اموال هفتگانه ذیل تعلق می‌گیرد: ۱- غنایمی که در جنگ با کفار حریب گرفته می‌شود؛ ۲- معادن؛ ۳- گنج، یعنی مالی که در جایی دفینه شده باشد؛ ۴- اشیای گرانبهای دریابی مانند: مروارید و مرجان، که از طریق غواصی به دست آیند؛ ۵- مال حلال مخلوط به حرام به صورتی که تمیز داده نشود، و مقدار و مالک آن معلوم نباشد؛ ۶- زمینی که کافر ذمی از مسلمانان بخرد؛ ۷- آنچه زاید بر مخارج سالانه شخص باشد.
 ۴. «زکات» مالیات حکومت اسلامی است که با شرایط آن از نه جنس گرفته می‌شود: ۱- شتر؛ ۲- گاو؛ ۳- گوسفند (انعام ثلاته)؛ ۴- طلا؛ ۵- نقره (نقدين)؛ ۶- گندم؛ ۷- جو؛ ۸- خرما؛ ۹- کشمش (غلات اربع).
- نوع دیگر از زکات موسوم به زکات فطره، در شب عید فطر واجب می‌گردد. و مقدار آن معادل سه کیلو از قوت رایج و یا بهای آن است.

است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است:

اولاً، احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هرچه بشر نیاز دارد فراهم آمده است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد، و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است، و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند. انسان کامل و فاضل - انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی^۱ فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است»^۲ و «کتاب» یعنی قرآن، «تبیان کُل شی»^۳ است. روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می‌کند (طبق روایات) که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست^۴. و در این شکی نیست.

۱. الکافی فی الحدیث؛ مشهور به کافی از کتب اربعه شیعه تألیف محمد بن یعقوب کلینی. این اثر شامل ۳۴ کتاب و ۳۲۶ باب است و احادیث آن را تاشنده هزار شمار کرده‌اند.

۲. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۷۶ - ۸۰، «کتاب فضل العلم» «باب الرَّدِّ إلَى الْكِتَابِ وَالسُّنْنَةِ... وَ جَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنْنَةٌ».

۳. اشاره است به آیه ۸۹ سوره نحل: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنَ لَكُمْ شَيْءٌ...» (و ما بر تو قرآن را فرو فرستادیم، در حالی که روشنگر هر چیز است).

۴. عن مُرازِم، عن أبي عبد الله، عليه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ، حَتَّى وَاللَّهُ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ عِبَادُهُ حَتَّى لَا يَسْتَطِعَ عَنْهُ بَيْوَلَ تَوْكِيدَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ. (امام صادق(ع)) فرمود: خدای تبارک و تعالی بیان هر چیز را در قرآن فرو فرستاده، تا آنجا که به خدا سوگند چیزی از احتیاجات

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

ما اکنون بعضی موارد را ذکر می‌کنیم، آقایان به موارد دیگر هم مراجعه کنند.

بندگان را فرجکذار نکرده. و بنده نتواند بگویید کاش این در قرآن آمده بود، چه همان را خدا در قرآن بیان فرموده است). اصول کافی، ج ۱، ص ۷۷. «كتاب فضل العلم»، «باب الرد الى الكتاب و السنة...»، حدیث ۱.

بررسی نمونه‌هایی از احکام اسلامی

۱- احکام مالی

مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است:

مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت‌المال می‌ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی، و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه‌ای [خمس] گرفته می‌شود. به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد، یا معدن استخراج می‌کند، همه را شامل می‌شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام پردازنند تا به بیت‌المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام درآید - حساب کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهمتر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات‌هایی که داریم، یعنی خمس و زکات - که البته مالیات اخیر زیاد نیست - جزیه و «خراجات» (یا مالیات بر اراضی

ملی کشاورزی) اداره شود.

садات کی به چنین بودجه‌ای احتیاج دارند؟ خمیں درآمد بازار بغداد برای سادات و تمام حوزه‌های علمیه و تمام فقرای مسلمین کافی است تا چه رسید به بازار تهران و بازار اسلامبول و بازار قاهره و دیگر بازارها. تعیین بودجه‌ای به این هنگفتی دلالت دارد بر اینکه منظور تشکیل حکومت و اداره کشور است. برای عمدۀ حوایج مردم و انجام خدمات عمومی، اعم از بهداشتی و فرهنگی و دفاعی و عمرانی، قرار داده شده است. مخصوصاً با ترتیبی که اسلام برای جمع‌آوری و نگهداری و مصرف آن تعیین کرده: که هیچ‌گونه حیف و میلی در خزانه عمومی واقع نشود؛ و رئیس دولت و همه والیان و متصدیان خدمات عمومی، یعنی اعضای دولت، هیچ‌گونه امتیازی در استفاده از درآمد و اموال عمومی بر افراد عادی ندارند؛ بلکه سهم مساوی می‌برند. آیا این بودجه فراوان را باید به دریا بریزیم؟ یا زیر خاک کنیم تا حضرت بیاید؟ یا برای این است که آن روز مثلاً پنجاه نفر سید بخورند؟ یا اکنون فرض کنید به پانصد هزار سید بدنهند که ندانند چکارش کنند؟ در صورتی که می‌دانیم حق سادات و فقرا به مقداری است که با آن امرار معاش کنند. متنها طرح بودجه اسلام اینطور است که هر درآمدی مصارف اصلی معینی دارد. یک صندوق مخصوص زکات، و صندوق دیگر برای صدقات و تبرعات، و یک صندوق هم برای خمس است. سادات از صندوق اخیر تأمین معاش می‌کنند. و در حدیث است که سادات در آخر سال باید اضافه از مخارج خود را به حاکم اسلام برگردانند. و اگر کم آورند، حاکم به آنان کمک می‌کند.^۲.

۱. در مصرف خمس، بوریه نصف آن که «سهم امام» نامیده می‌شود؛ نظر فقهای امامیه مختلف است. برخی گویند که آن ملك شخص امام معصوم است، و باید تا ظهور آن حضرت در زیر خاک مدفون و محفوظ بماند. المقتعه؛ ص ۲۸۵-۲۸۶-شرح لمعه؛ ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. عن العبد الصالح(ع): ولَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ كُمَلًا وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الباقي بَيْنَ أهْلِ بَيْتِهِ. سَهْمٌ لِمَاكِينِهِمْ؛ وَ سَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَيِّلِهِمْ. يُقْسِمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتَابِ وَالسُّنْنَةِ مَا يَسْتَغْشُونَ فِي سَهْمِهِمْ. فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ، فَهُوَ لِلْوَالِي. وَ إِنْ عَجَزَ أَنْ تَنَقَّصَ عَنِ اسْتِغْشَانِهِمْ، كَانَ عَلَى الرَّالِي أَنْ يُنْقَصَ مِنْ عَنْيِهِ بِقَدْرِ مَا يَسْتَغْشُونَ بِهِ. وَ إِنَّمَا صَارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمْسُوْنَهُمْ لَأَنَّ لَهُ مَفْضَلَ عَنْهُمْ». (موسی بن جعفر) فرمود: نصف کامل خمس از آن امام است. و نصف دیگر بین خانوارده او تقسیم می شود. یک سهم به پیمان آنها، و یک سهم به تهیستان، و یک سهم به در راه ماندگانشان داده می شود، تا طبق قرآن و سنت پیامبر به مقداری که یک سالشان را کفایت کند میان آنها تقسیم

از طرفی، «جزیه»، که بر «اهل ذمه^۱» مقرر شده، و «خروج» که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می‌شود، درآمد فوق العاده‌ای را به وجود می‌آورد. مقرر شدن چنین مالیاتهایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدشان مالیات سرانه بیند؛ یا از مزارع و مواشی^{*} آنها مالیات مناسب بگیرد. همچنین، خراج یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال الله» و در تصرف دولت اسلامی است، جمع آوری کند. این کار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت‌اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیاتهایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع آوری کنند، و به مصرف مصالح مسلمین برسانند.

لاحظه می‌کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.

۲- احکام دفاع ملی

از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا أَسْتَطَعْنُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْعَيْلِ»^۲، که امر به تهیه و تدارک هرچه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده‌باش و مراقبت همیشگی در دورهٔ صلح و آرامش. هرگاه مسلمانان به این حکم عمل کرده و با تشکیل حکومت اسلامی به تدارکات

→ شود. و اگر چیزی از مخارج آنها زیاد آید، به حاکم می‌رسد. و اگر قابل قسمت نبود یا کمتر از مقدار کفاف آنها بود، بر عهدهٔ حاکم است که از آنچه در دست دارد ایشان را بی‌نیاز سازد. و بدان سبب تأمین مخارج آنها بر عهدهٔ حاکم گذارده شده است که آنچه از سهم آنها باقی می‌ماند به امام تعلق می‌گیرد).

اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۱-۴۹۲، «كتاب الحجۃ»، «باب الفتن والأنفال»، حدیث ۴-النهذب، ج ۴، ص ۱۲۷، «كتاب الزکرة»، «باب ۳۶»، حدیث ۵ و ص ۲۸۱، «باب ۳۷»، حدیث ۲.

۱. اهل ذمه به کسانی از اهل کتاب گفته می‌شود که با شرط پرداخت جزیه و خراج در سرزمین اسلام و تحت حمایت حکومت اسلام زندگی می‌کنند.

* : ستوران و چهار بیان بویژه شتر، گاو و گوسفند.

۲. «هرآنچه از نیروی سلاح و اسباب آماده می‌توانید فراهم سازید». (انفال/ ۶۰).

وسيع پرداخته، به حال آماده باش كامل جنگي می بودند، مشتى يهودي جرأت نمی كردند سرزمينهای ما را اشغال کرده مسجد اقصای ما را خراب کنند و آتش بزنند، و مردم نتوانند به اقدام فوري برخizند. تمام اينها نتيجه اين است که مسلمانان به اجرای حکم خدا برخاسته و تشکيل حکومت صالح و لايق نداده اند. اگر حکومت کتندگان کشورهای اسلامی نماینده مردم با ايمان و مجری احکام اسلام می بودند، اختلافات جزئی را کثار می گذاشتند، دست از خرابکاری و تفرقه اندازی بر می داشتند، و متحد می شدند و يد واحده می بودند، در آن صورت مشتى يهودي بد بخت، که عمال امریکا و انگلیس و اجانبند، نمی توانستند این کارها را بکنند، هرچند امریکا و انگلیس پشتیبان آنها باشند. اين از بی عرضگی کسانی است که بر مردم مسلمان حکومت می کنند.

آیه «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» دستور می دهد که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تعجائزات بیگانه شده و می شویم و ظلم می بینیم.

۳- احکام احراق حقوق و احکام جزائی

بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بزیمی آید.

لزوم انقلاب سیاسی

پس از رحلت رسول اکرم (ص)، معاندین و بنی امية^۱، لعنهم الله، نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت علی بن ابیطالب (ع) مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضتی خدای

۱. تعبیری است برگرفته از فرمایشات پیامبر اسلام (ص) از جمله: وَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَدْرَأُونَهُمْ عَلَى مَنْ يَسْأَمُونَ. بخار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۰۴، «كتاب الفتن والمحن»، باب ۴۳، حدیث ۲، نیز ج ۳۷، ص ۱۱۴.

۲. فرزندان امية بن عبد مناف، از قبیله قريش. معاویه اولین خلیفه از این خاندان بود که در سال ۴۱ هـ. ق. به حکومت رسید. این سلسله در سال ۱۳۲ هـ. ق. با قتل مروان دوم منقرض شد.

تبارک و تعالی و رسول اکرم (ص) بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه، اساس حکومت را دگرگون کردند. برنامه حکومتشان بیشترش با برنامه اسلام مغایرت داشت. رژیم حکومت و طرز اداره و سیاست «بنی امیه» و «بنی عباس^۱» ضد اسلامی بود. رژیم حکومت کاملاً وارونه و سلطنتی شد؛ و به صورت رژیم شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم و فراعنه مصر درآمد. و در ادوار بعد غالباً به همان اشکال غیر اسلامی ادامه پیدا کرد تا حالا که می‌بینیم.

شرع و عقل حکم می‌کند که نگذاریم وضع حکومتها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است:

چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی‌اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی نظامی شرک آمیز است، چون حاکمش «طاغوت^۲» است؛ و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم. و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرتهای نارواست. شرایط اجتماعی ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک آمیز است لازمه‌اش همین فسادی است که می‌بینید. این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود؛ و مسببین آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فسادی است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد، و «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ^۳» در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقدی و عادل نمی‌تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. و در راه در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتكب شود که شرک آمیز و ناصالح است. یا برای اینکه چنین اعمالی مرتكب نشود و تسليم اوامر و قوانین «طواغیت» نشود با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

۱. فرزندان عباس بن عبدالملک عموی پیامبر اسلام (ص). این سلسله در سال ۱۳۲ هـ. ق. با خلافت عبدالله سفاح آغاز شد و در ۶۵۶ هـ. ق. با کشته شدن مستعصم به پایان رسید.

۲. طاغوت هر متتجاوز و هر معبد غیر خداوند را گویند.

۳. «همانا او از فسادگران بود». (قصص/۴).

ما چاره نداریم جز اینکه دستگاههای حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیأتهای حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائز را سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهنند، و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.

لرrom وحدت اسلامی

از طرفی، وطن اسلام را استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده‌اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا درآورده‌اند. یک زمان هم که دولت بزرگ عثمانی به وجود آمد، استعمارگران آن را تجزیه کردند. روسیه و انگلیس و اتریش و سایر دولتهای استعماری متعدد شدند، و با آن جنگها کردند، و هر کدام قسمتی از قلمرو آن را به تصرف یا تحت نفوذ خود درآوردند.^۱ گرچه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند، و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند، باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند، و به کمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته، با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند. به همین علت، پس از جنگهای متعدد، در جنگ بین‌الملل اول آن را تقسیم کردند، که از قلمرو آن ده تا پانزده مملکت یک و جمی پیدا شد! هر وجب را دست یک مأمور یا دسته‌ای از مأمورین خود دادند. بعدها بعضی از آنها از دست مأمورین و عملاء استعمار بیرون آمده است.

ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست‌نشانده آنها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدھیم. چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت‌های مسلمان بایستی حکومتهای ظالم و دست‌نشانده را سرنگون کنیم؛ و پس از آن حکومت عادلانه اسلامی را

۱. انحطاط امپراتوری عثمانی از اوایل قرن نوزدهم آغاز شد. در جنگ اتحاد بالکان که به عهدنامه لندن (۱۹۱۳ م.) انجامید، این دولت تقریباً کلیه مستملکات اروپایی خود و دریای اژه را از دست داد. در جریان جنگ جهانی اول و با انعقاد قرارداد لوزان (۱۹۲۰ م.) سرزمینهای عربی شامل عراق، سوریه، عربستان، اردن و فلسطین از تصرف آن خارج شد و تحت قیومت دول اروپایی درآمد. پس از آن نواحی ترکنشین مستقل شد و به کشور ترکیه فعلی محدود گشت.

که در خدمت مردم است به وجود آوریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنانکه حضرت زهرا، سلام الله علیها، در خطبهٔ خود می‌فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افراق مسلمین به اتحاد است^۱.

لزوم نجات مردم مظلوم و محروم

به علاوه، استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده‌اند، نظامات اقتصادی ظالمناه‌ای را تحمیل کرده‌اند؛ و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است. و در طرف دیگر، اقلیتهايی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می‌کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تازنگی بهتری پیدا کنند، و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیتهاي حاکم و دستگاههای حکومتی جائز مانع آنهاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیر المؤمنین(ع) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می‌دهد و می‌فرماید: وَ كُونَا لِلظَّالِمِ خَضِمًا، وَ لِلنَّظَّلُومِ عَزَّزْنَا^۲. (دشمن ستمگر، ویاور و پشتیبان ستمدیده باشید).

علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده‌های نامشروع ستمگران مبارزه کنند؛ و نگذارند عدهٔ کثیری گرسنه و محروم باشند، و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت به سر برند. امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آنها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساكت ننشینند و بیکار نایستند:

أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ النَّجَّابَةَ وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ

۱. وَ طَاعَنَا نِظامًا لِلْمُلْكَ وَ إِمَانَنَا لَنَا لِلْفُرْقَةِ - کشف الغمة، ج ۱، ص ۴۸۳.

۲. نهج البلاغه، فاتحة، ۴۷.

الله عَلَى الْعُلَمَاءِ أَن لَا يُقْرَأُوا عَلَى كِظَةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَقَبٌ مَظْلُومٌ، لَا لَقَبْثٌ حَبَّلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَبُ
آخِرُهَا بِكَائِنٍ أَوْ لَهَا؛ وَ لَا لَقَبْثٌ دُبِيَّا كُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةٍ عَنْهُ.

سوگند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و
حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد، و اگر نبود که خدا از علمای
اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان
خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می ساختم و از بی آن نمی گشتم. و دیدید که این دنیاتان و
مقام دنیابی تان در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می پرد ناچیزتر است.

امروز چطور می توانیم ساكت و بیکار بنشینیم و بینیم عده‌ای خائن و حرامخوار و
عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را
تصاحب کرده‌اند و نمی گذارند از حدائق نعمتها استفاده کنند؟ وظيفة علمای اسلام و همه
مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند؛ و در این راه، که راه سعادت صدها
میلیون انسان است، حکومتهای ظالم را سرنگون کنند، و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

لزوم حکومت از نظر اخبار

طبق ضرورت عقل و ضرورت احکام اسلام و رویه رسول اکرم (ص) و حضرت
امیر المؤمنین (ع) و مفاد آیات و روایات، تشکیل حکومت لازم است. اکنون به عنوان نمونه
روایتی را که از حضرت الرضا (ع) نقل شده می‌آورم:

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری الطمار، قال حدثني أبوالحسن على بن محمد
بن قُبَيْلَةَ النِّيَسَابُوريَّ، قال قال أبو محمد الفضل بن شاذان النِّيَسَابُوريَّ: إِنْ سَأَلَ سَائِلٌ فَقَالَ: أَخِيرَنِي
هَلْ يَجْعُولُ أَنْ يَكْلُفَ الْحَكِيمُ... فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: وَلَمْ جَعَلْ أُولَئِكَ الْأَنْهَى وَ أَمْرَ بِطَاعَهُمْ؟ قَيْلَ لِعَلَى
كَبِيرَةِ إِنْهَا، أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وُقْفُوا عَلَى حَدِّ مَعْذُودٍ وَ أَسْرُوا أَنْ لَا تَمْلَأُوا تِلْكَ الْحُدُودَ— لِمَا فِيهِ مِنْ
قَسَادِهِمْ— لَمْ يَكُنْ يَتَبَثُّ ذَلِكَ وَ لَا يَقُولُ إِلَّا يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَمْيَانًا يَأْخُذُهُمْ بِالْوَقْبِ عِنْدَ مَا أَبْيَحَ
لَهُمْ وَ يَنْهَاهُمْ مِنَ الْعَدْيِ عَلَى مَا حَظَرَ عَلَيْهِمْ؛ لَأَنَّهُ لَوْلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لَكَانَ أَحَدًا لَا يَنْهَا لَهُ وَ مَنْفَعَتْ
لِفَسَادِغَيْرِهِ. فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيمَةً يَنْهَاهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقْبِلُ فِيهِمُ الْحُدُودُ وَ الْأَحْكَامُ. وَ مِنْهَا أَنَا لَا تَحِدُّ

۱. نهج البلاغه، «خطبه ۳» (شقشیه).

فِرَقَةٌ مِّنَ الْفِرَقِ وَ لَا مِلْئَةٌ مِّنَ الْمِلَلِ يَقْنَوْا عَاسِيُّوا إِلَيْقِيمٍ وَ رَبِّيْسٌ لِمَا لَابَدَ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا. فَلَمْ يَجْزُ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَشْرِكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَابَدَ لَهُمْ مِنْهُ وَ لَا قَوْمٌ لَهُمْ إِلَّا يَدْعُونَ بِهِ عَذَّوْهُمْ وَ يَقْسِمُونَ بِهِ فَيَتَّهُمْ وَ يَقْسِمُونَ بِهِ جَمْعَهُمْ وَ جَمْعَاتَهُمْ وَ يُمْنَعُ ظَالِمُهُمْ مِنْ ظَلْمِهِمْ. وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْلَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قَيْمًا حَافِظًا مُشْتَدِّعًا، لَدَرَسَتِ الْمِلْةَ وَ ذَقَتِ الدِّينَ وَ غَيْرَتِ الشَّنَآنُ وَ الْأَخْكَامُ، وَ لَرَادَ فِيهِ الْبُتْدَعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْجَدُونَ وَ شَبَهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ. إِذْ قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مُنْتَهَوْصِينَ مُخْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ، مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَاهِهِمْ وَ تَقْسِيْتِ حَالَاتِهِمْ، فَلَوْلَمْ يَجْعَلْ قَيْمًا حَافِظًا لِمَا جَاءَ فِي الرَّسُولِ الْأَوَّلِ، لَقَسَدُوا عَلَى تَحْوِيْلِ مَا يَبْتَاهُ وَ غَيْرَتِ الشَّرَائِعُ وَ الشَّنَآنُ وَ الْأَخْكَامُ وَ الْأَيْمَانُ. وَ كَانَ فِي ذَلِكَ فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ^۱.

قسمت اول حديث را که مربوط به نبوت است و الآن مورد بحث ما نیست نیاوردیم.

مورد بحث ما قسمت اخیر است که امام می فرماید:

اگر کسی پرسد چرا خدای حکیم «اولی الامر» قرار داده و به اطاعت آنان امر کرده است. جواب داده خواهد شد که به عمل و دلایل بسیار چنین کرده است. از آن جمله، اینکه چون مردم بر طریقه مشخص و معینی نگهداشته شده، و دستور یافته‌اند که از این طریقه تجاوز ننمایند و از حدود و قوانین مقرر در نگذرند، زیرا که با این تجاوز و تخطی چار فساد خواهد شد، و از طرفی این امر به تحقق نمی‌پیوندد و مردم بر طریقه معین نمی‌روند و نمی‌مانند و قوانین الهی را برقا نمی‌دارند، مگر در صورتی که فرد (یا قدرت) امین و پاسداری بر ایشان گماشته شود که عهده‌دار این امر باشد و نگذارد پا از دایره حرشان بیرون نهند، یا به حقوق دیگران تعدی کنند. زیرا اگر چنین نباشد و شخص یا قدرت بازدارنده‌ای گماشته نباشد، هیچ‌کس لذت و منفعت خویش را که با فساد دیگران ملازم دارد فرو نمی‌گذارد و در راه تأمین لذت و نفع شخصی به ستم و تباہی دیگران می‌پردازد - و علت و دلیل دیگر اینکه ما هیچ‌یک از فرقه‌ها یا هیچ‌یک از ملت‌ها و پیروان مذاهب مختلف را نمی‌بینیم که جز به وجود یک برپانگهدارنده نظم و قانون و یک رئیس و رهبر توانسته باشد به حیات خود ادامه داده باقی بماند، زیرا برای گذران امر دین و دنیا خویش ناگزیر از چنین شخص هستند؛ بنابراین، در حکمت خدای حکیم روانیست که مردم، یعنی آفریدگان خویش، را بی‌رهبر و بی‌سرپرست رها کند؛ زیرا خدا می‌داند که به وجود چنین شخصی نیاز دارند،

۱. علل الشرائع؛ ج ۱، ص ۲۵۱، فیاب ۱۸۲، حدیث ۹.

و موجودیتشان جز به وجود وی قوام و استحکام نمی‌یابد؛ و به رهبری اوست که با دشمنانشان می‌جنگند؛ و درآمد عمومی را میانشان تقسیم می‌کنند؛ و نماز جمعه و جماعت را برگزار می‌کنند؛ و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه می‌دارند.

و باز از جمله آن علل و دلایل، یکی این است که اگر برای آنان امام برپا نگهدارنده نظم و قانون، خدمتگزار امین و نگاهبان پاسدار و امانتداری تعیین نکند، دین به کهنگی و فرسودگی دچار خواهد شد، و آئین از میان خواهد رفت؛ و سنن و احکام اسلامی دگرگونه و وارونه خواهد گشت؛ و بدعتنگذاران چیزها در دین خواهند افزود؛ و ملحدان و بی‌دینان چیزها از آن خواهند کاست، و آن را برای مسلمانان به گونه‌ای دیگر جلوه خواهند داد. زیرا می‌بینیم که مردم ناقصند، و نیازمند کمالند و ناکاملند؛ علاوه بر اینکه با هم اختلاف دارند و تمایلات گوناگون و حالات متشتت دارند. بنابراین، هرگاه کسی را که برپانگهدارنده نظم و قانون باشد و پاسدار آنچه پیامبر آورده بر مردم نگماشته بود، به چنان صورتی که شرح دادیم، فاسد می‌شدن؛ و نظمات و قوانین و سنن و احکام اسلام دگرگونه می‌شدو عهدها و سوگندها دگرگون می‌گشت. و این تغییر سبب فساد همگی مردمان و بشریت به تمامی است.

چنانکه از فرمایش امام، علیه السلام، استبطاط می‌شود، علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولی امر» را لازم آورده است. این علل و دلایل و جهات، موقتی و محدود به زمانی نیستند؛ و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است. مثلاً تعدی مردم از حدود اسلام و تجاوز آنان به حقوق دیگران و اینکه برای تأمین لذت و نفع شخصی به حریم حقوق دیگران دست‌اندازی کنند همیشه هست. نمی‌توان گفت این فقط در زمان حضرت امیرالمؤمنین(ع) بوده، و مردم بعداً همه ملائکه می‌شوند! حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند، و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سنتهای خداوند متعال، و تغیرناپذیر است. بنابراین، امسروز و همیشه وجود «ولی امر»، یعنی حاکمی که قیم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد - وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگریها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظمات اسلام باشد؛ و از بدعنهایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظمات می‌گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیرالمؤمنین(ع) به خاطر همین معانی نبود؟ آن

علل و ضرورتهایی که آن حضرت را امام کرده است آن هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را «عنوانی» قرار داده‌اند^۱ تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیأت‌های حاکمه استمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیتهاي حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه عادلانه اسلام رفتار کنند، و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلو بدعنگذاری و تصویب قوانین ضداسلامی توسط مجلسهای قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ یگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی‌شود. البته حکومت صالح لازم است: حاکمی که قیم امین صالح باشد. و گرنه حکومت کنندگان موجود به درد نمی‌خورند، چون جابر و فاسدند و فاسدیت ندارند.

چون در گذشته برای تشکیل حکومت و بر اندختن سلط حکام خائن و فاسد به طور دسته‌جمعی و بالاتفاق قیام نکردیم، و بعضی سستی به خرج دادند، و حتی از بحث و تبلیغ نظریات و نظامات اسلامی مضایقه نمودند، بلکه بعکس، به دعاگویی حکام ستمکار پرداختند! این اوضاع به وجود آمد؛ نفوذ و حاکمیت اسلام در جامعه کم شد؛ ملت اسلام دچار تجزیه و ناتوانی گشت؛ احکام اسلام بی‌اجرا ماند، و در آن تغییر و تبدیل واقع شد؛ استعمارگران برای اغراض شوم خود به دست عمال سیاسی خود قوانین خارجی و فرهنگ اجنبی را در بین مسلمانان رواج دادند و مردم را غربیزده کردند. اینها همه برای این بود که ما قیم و رئیس و تشکیلات رهبری نداشتیم. ما تشکیلات حکومتی صالح می‌خواهیم. این مطلب از واصحات است.

۱. مراد آن است که در لزوم تشکیل حکومت و هدایت مردمان، عنوان «ولی امر» مذکور آمده است؛ نه آنکه از شخص معینی مثلاً حضرت امیر(ع) نام برده شده باشد. بنابراین اداره نظام اسلامی در هر عصر، از وظایف کسی است که عنوان «ولی امر» بر او قابل انطباق باشد.

طرز حکومت اسلامی

اختلاف آن با سایر طرز حکومتها

حکومت اسلامی هیچ یک از انواع طرز حکومتها م وجود نیست. مثلاً استبدادی^۱ نیست، که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد، و هر کس را خواست انعام کند، و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن بیخشند. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه»^۲ است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. «مجموعه شرط» همان احکام و

۱. «استبدادی» حکومتی است که مردم در آن نساینده یا حق رأی نداشته و از هر سهمی در اداره امور کشور محروم باشند. نامحدود بودن قدرت فرمانروا از لحاظ قانونی وجود دستگاه متصرکزی که هر نوع مخالفت را سکوب من کند، از مشخصات این نظام است.

۲. «مشروطیت» نوعی رژیم حکومتی است که در آن قدرت حکومت ناشی از مردم شناخته می شود و به اصول معین و قابل اجرای محدود و مشروط می گردد. قانون اساسی، بالاترین مرجع و سند عالی کشوری می باشد که در آن حقوق اصلی و اساسی کلیه افراد و گروهها محترم شناخته شده است. حکومت مشروطه به دو شکل اصلی سلطنتی و جمهوری وجود دارد. اختیارات رئیس جمهور نسبت به شاه در نظام مشروطه کمتر می باشد.

قوانين اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای «مشروطه سلطنتی^۱» و «جمهوری^۲» در همین است: در اینکه نمایندگان مردم، یا شاه، در اینگونه رژیمهای قانونگذاری می‌پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شایع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد؛ و هیچ قانونی جز حکم شایع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای «مجلس قانونگذاری»، که یکی از سه دسته حکومت‌کنندگان را تشکیل می‌دهد، «مجلس برنامه‌ریزی» وجود دارد که برای وزارت‌خانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد؛ و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می‌کند.

مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گردآمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتی که در حکومتهای جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند هرچه خواستند به نام «قانون» تصویب کرده، سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند.

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر

۱. «پادشاهی» یا «سلطنت» شکلی است از نظام حکومت که در آن رئیس کشور عنوان پادشاه یا ملکه دارد. ویزگی این نوع نظام، جانشینی ارشی است اگرچه گاه به صورت انتخاب از سوی شاه یا دیگران انجام می‌پذیرد. حکومت سلطنتی گاه نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در دست شاه بوده و قوای سه گانه از او ناشی می‌شود که آن را سلطنت مطلقه گویند. و گاه، اقتدارات شاه توسط مجلس قانونگذاری محدود می‌شود و وضع قوانین به نمایندگان مردم تفویض می‌گردد. این نوع حکومت را «سلطنت مشروطه» نامند.

۲. «جمهوری» نوعی حکومت است که زمامدار آن توسط رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انتخاب می‌شود. در این شکل از حکومت توارث دخالتی ندارد و مدت ریاست محدود است. جمهوری، رژیم کشورهایی است که دموکراسی پارلمانی دارند، اما گاه بر حکومتهای دیکتاتوری غیرسلطنتی نیز اطلاق می‌شود.

دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است، «خلیفة الله في الأرض». نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (ص) را الزام کرد که فوراً همان‌جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند^۱. پس رسول اکرم (ص) به حکم قانون و به تعییت از قانون حضرت امیر المؤمنین (ع) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود.

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تعییت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکم‌فرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (ص) و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکم را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنایستی از آن پیروی و تعییت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تعییت از رسول اکرم (ص) هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «وَأَطِيعُوا الرَّسُولُ» (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا «اولوا الامر» نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولُى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲. رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (ص)، در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند.

۱. اشاره است به واقعه غدیرخم که با ترول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ يَلِعْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ وَإِذَا لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغَتْ يُشَائِهَ...»، ای پیامبر آنچه را بر تو از پروردگارت فرو فرستاده شده برسان، اگر این کار را انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای. (مائده/ ۶۷). ← الغدیر؛ ج ۱، ص ۲۱۴-۲۲۹.
۲. نسا/ ۵۹.

حکومت اسلام سلطنتی هم نیست تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری.^۱ در این نوع حکومتها حکام بر جان و مال مردم مسلط هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزه است. به همین جهت در حکومت اسلامی برخلاف رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراتوری، اثری از کاخهای بزرگ، عمارات کذایی، خدم و حشم، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد، و دیگر لوازم سلطنت، که نصف یا بسیاری بودجهٔ مملکت را از بین می‌برد، نیست. زندگی پیغمبر اکرم(ص) را که رئیس دولت اسلام بود و حکومت می‌کرد همه می‌دانید. بعد از آن حضرت نیز تا قبل از دورهٔ بنی‌امیه این سیره و روش باقی بود. دو نفر اول سیرهٔ پیغمبر(ص) را در زندگی شخصی و ظاهری حفظ کرده بودند؛ گرچه در امور دیگر مخالفتها کردند؛ که انحراف فاحش دورهٔ عثمان ظاهر شد.^۲ همان انحرافهایی که ما را امروز به این مصیبتها دچار کرده است. در عهد حضرت امیر المؤمنین(ع) طرز حکومت اصلاح شده و رویه و اسلوب حکومت صالح بود. آن حضرت با اینکه بر کشور پهناوری حکومت می‌کرد، که ایران و مصر و حجاز و یمن از استانهای آن بود، طوری زندگی می‌کرد که یک طبلهٔ فقیر هم نمی‌تواند زندگی کند. به حسب نقل وقتی که دو پیراهن خرید، یکی را که بهتر بود به قبر (مستخدم خود) داد؛ و پیراهن دیگر را که آستینش بلند بود برای خود برداشت؛ و زیادی آستین را پاره کرده پیراهن آستین پاره را برابر تن کرد.^۳ در صورتی که بر کشور بزرگ و پر جمعیت و پردرآمدی فرمانروایی می‌کرد. هرگاه این سیره حفظ می‌شد و حکومت به شیوهٔ اسلام می‌بود، نه تسلط بر جان و مال مردم، نه سلطنت و نه شاهنشاهی، این ظلمها و غارتگریها و دستبرد به خزانهٔ عمومی و فحشا و منکرات واقع نمی‌شد. بسیاری از این مفاسد از همان هیأت حاکمه و خانوادهٔ حاکم مستبد و هوسران سرچشمه می‌گیرد. این حکام هستند که اماکن فساد درست می‌کنند؛ مراکز فحشا و میگساری می‌سازند؛ و موقوفات را صرف ساختن سینما می‌کنند.

۱. «امپراتوری» عنوان کشورهایی است با وسعت زیاد، دارای جمیعت بسیار، مرکب از ملل و نژادهای مختلف که تحت حکومت یک فرمانروا (امپراتور) وحدت یافته باشد.

۲. شرح نهج البلاغه؛ ابن‌ابی‌الحدید؛ ج ۲، ص ۱۲۶-۱۶۱؛ شرح خطبهٔ ۳۰، ص ۲۲۴-۳۳۳-۳۳۳، وج ۳، ص ۶۹-۳؛ شرح خطبهٔ ۴۲، وج ۹، ص ۳-۳۰؛ شرح خطبهٔ ۱۳۵-الغدیر؛ ج ۸، ص ۹۷-۳۲۳.

۳. بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۳۲۴.

اگر این تشریفات پرخرج سلطنتی و این ریخت و پاشها و اختلاسها نبود، بودجه مملکت کسر نمی‌آورد تا در برابر امریکا و انگلیس خاضع شوند و تقاضای قرض و کمک کنند. مملکت به خاطر این ریخت و پاشها و اختلاسها محتاج شده است؛ و گزنه نفت ما کم است؟ یا ذخایر و معادن نداریم؟ همه‌چیز داریم، لکن این مفترضهایها و اختلاسها و گشادبازیهایی که به حساب مردم و از خزانه عمومی می‌شود مملکت را بیچاره کرده است. اگر اینها نبود، احتیاج پیدا نمی‌کرد که از اینجا راه بیفت برود امریکا، در برابر میز آن مردک (رئیس جمهور امریکا) گردن کج کند که مثلاً به ما کمل کنید!

از طرف دیگر، تشکیلات اداری زاید و طرز اداره توأم با پرونده‌سازی و کاغذباز که از اسلام بیگانه است، خرجهایی بر بودجه مملکت تحمیل می‌کند که از خرجهای حرام نوع اول کمتر نیست. این سیستم اداری از اسلام بعید است. این تشریفات زاید که برای مردم جز خرج و زحمت و معطلی چیزی ندارد از اسلام نیست. مثلاً آن طرزی که اسلام برای احراق حقوق و حل و فصل دعاوی و اجرای حدود و قانون جزا تعیین کرده است بسیار ساده و عملی و سریع است. آن وقت که آیین دادرسی اسلام معمول بود، قاضی شرع در یک شهر با دو سه نفر مأمور اجرا و یک قلم و دوات فصل خصومات می‌کرد، و مردم را به سراغ کار و زندگی می‌فرستاد. اما حالا این تشکیلات اداری دادگستری و تشریفات آن خدا می‌داند چقدر زیاد است. و تازه هیچ کاری هم از پیش نمی‌برد. اینهاست که مملکت را محتاج می‌کند، و جز زحمت و معطلی اثری ندارد.

شرایط زمامدار

شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:

۱- علم به قانون؛ ۲- عدالت.

چنانکه پس از رسول اکرم (ص) وقتی در آن کس که باید عهده‌دار خلافت شود اختلاف پیدا شد، باز در اینکه مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ گونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد. اختلاف فقط در موضوع بود.

۱- چون حکومت اسلام حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد. چنانکه در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. متنه حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد^۱. اشکالاتی هم که علمای شیعه بر دیگران نموده‌اند در همین بوده که فلان حکم را از خلیفه پرسیدند توانست جواب بگوید، پس لایق خلافت و امامت نیست. فلان کار را برخلاف احکام اسلام انجام داد، پس لایق امامت نیست^۲. و.... «قانوندانی» و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن^{*} دخالت و ضرورت ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به اینکه صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است هیچ یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنانکه اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند، یا موسیقی را خوب بلد باشد، شایستگی خلافت را پیدانمی‌کند. و نه به این وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می‌دانند و عادلند نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا می‌کند. آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم (ص) و ائمه ما (ع) درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده، این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند، یعنی قانوندان باشد؛ و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است، نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست: چون اگر تقليد کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود. و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد.

۱. علی (ع) می‌فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَفْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَغْلَمُهُمْ بِإِمْرِ الْفَرِنَةِ. (ای مردم، سزاوارترین مردمان برای خلافت، تواناترین و داناترین ایشان به دستورهای خداوند است). نهج البلاغه، «خطبه ۱۷۲-الاحتجاج؛ ج ۱، ص ۲۲۹-بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۱۶، «كتاب الامامة»، «باب جامع في صفات الإمام».

۲. کشف المراد في شرح تجرید الاعتقاد؛ علامه حلی؛ مقصد بنجم، مسأله ششم.
* زمامداری.

و این مسلم است که الفقهاء حکام علی السلاطین^۱. سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند؛ پس بایستی حاکمیت رسمآ به فقها تعلق بگیرد؛ نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تعیت کنند. البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری، همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند؛ بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند. چنانکه در زمان پیغمبر(ص) و امیر المؤمنین(ع) اینطور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد؛ لکن معاونین و صاحب منصبان و مأمورانی که به شهرستانها فرستاده می‌شوند باید قوانین مربوط به کار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند.

۲- زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوه نباشد. کسی که می‌خواهد «حدود» جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصلی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیتکار نباشد: «قالَ لَا يُنَالُ عَهْدِ الظَّالِمِينَ^۲». خداوند تبارک و تعالیٰ به جائز چنین اختیاری نمی‌دهد. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیاتها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد؛ و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمل نماید، و بیت المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنابراین، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده‌دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم(ص) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.

شرایط زمامدار در دوره غیبت

اکنون که دوران غیبت امام(ع) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند

۱. امام صادق(ع) فرمود: **الْمُلُكُ حُكَمَّةُ عَلَى النَّاسِ، وَالْفَقِيهُ حُكَمَّةُ عَلَى الْمُلُوكِ**. (پادشاهان حاکم بر مردمند، عالمان حاکم بر پادشاهانند). بحار الانوار؛ ج ۱، ص ۱۸۳، «كتاب العلم»، باب ۱، حدیث ۹۲. ۲. بقره / ۱۲۴.

و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روانیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردن بتوانیم جلوگیری کنیم؛ اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که می‌خواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید. برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضائی و اجرائی لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی‌گیرد، باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات می‌خواهد، شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است؛ مانند خراجات، خمس، زکات و غیره.

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رهای کنیم؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دویست سال بود؟ یا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و نفوذ مسلمین از دست برود؛ و ما با بیحالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می‌خواهند بکنند. و ما اگر کارهای آنها را امضا نکنیم، رد نمی‌کنیم. آیا باید اینطور باشد؟ یا اینکه حکومت لازم است؛ و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب(ع) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

ولایت فقیه

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم(ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

این توهمند که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل

حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و لایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات‌الله‌علیهم، در تدارک و پسیج سپاه، تعین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ متهماً شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.

ولایت اعتباری

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) داشتند، بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهمندی پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه(ع) و رسول اکرم(ص) است. زیرا اینجا صحبت از مقام نیست؛ بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصوری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است.

«ولایت فقیه» از امور اعتباری عقلایی^۱ است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام(ع) کسی را برای حضانت^۲، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد معقول نیست که رسول اکرم(ص) و امام با فقیه فرق داشته باشد.

مثالاً یکی از اموری که فقیه متصدی ولایت آن است اجرای «حدود» (یعنی قانون

۱. امور اعتباری در برابر امور تکوینی، اموری را گویند که به فرض و جمل و قرارداد ایجاد می‌شود و آن را به واضح و جاعل آن نسبت دهنده. چنانچه اگر واضح آن شارع باشد، آن را «اعتبار شرعاً» نامند. و اگر واضح آن مردم باشند که برای اداره امور زندگی خود وضع و جعل کنند، آن را «اعتبار عقلایی» گویند.

۲. حضانت، اداره و نگهداری کودک یا معجنون را گویند. حضانت طفل در درجه اول بر عهده مادر و پدر است. و اگر این دو حیات نداشته باشند یا فاقد صلاحیت باشند، امام و حاکم اسلامی کسی را برای این کار بر می‌گزینند.

جزای اسلام) است. آیا در اجرای حدود بین رسول اکرم(ص) و امام و فقیه امتیازی است؟ یا چون رتبه فقیه پایین‌تر است باید کمتر بزند؟ حد زانی که صد تازیانه است اگر رسول اکرم(ص) جاری کند، ۱۵۰ تازیانه می‌زند، و حضرت امیرالمؤمنین(ع) صد تازیانه، و فقیه پنجاه تازیانه؟ یا اینکه حاکم متصلی قوه اجراییه است و باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله(ص) باشد، و چه حضرت امیرالمؤمنین(ع)، یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه، یا فقیه عصر.

دیگر از شئون رسول اکرم(ص) و حضرت امیر(ع) اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه، و خراج اراضی خواجه^۱ است. آیا رسول اکرم(ص) اگر زکات بگیرد، چقدر می‌گیرد؟ از یک جا ده یک و از یک جا بیست یک؟ حضرت امیرالمؤمنین(ع) خلیفه شدند چه می‌کنند؟ جنابعالی فقیه عصر و نافذ الكلمه شدید چطور؟ آیا در این امور ولایت رسول اکرم(ص) با حضرت امیرالمؤمنین(ع) و فقیه فرق دارد؟ خداوند متعال رسول اکرم(ص) را «ولی» همه مسلمانان قرار داده؛ و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر(ع) ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی، اوامر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می‌تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. همین ولایتی که برای رسول اکرم(ص) و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست. لکن فقهاء «ولی مطلق» به این معنی نیستند که بر همه فقهاء زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند. در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد؛ یکی والی و دیگری والیتر باشد.

پس از ثبوت این مطلب، لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته

۱. اراضی خواجه یا زمینهای خواجهی به زمینهای آباد گفته می‌شود که مسلمانان به فرمان پیغمبر(ص) یا امام آن را فتح کرده باشند. این نوع زمینها به تمام مسلمین تعلق دارد و خرید و فروش آن منوع است. حکومت اسلامی آنها را واگذار می‌کند و در برابر استفاده از آن مالی دریافت می‌کند که به آن «خراج» می‌گویند.

بایشد، واجب عینی است؛ و گرنه واجب کفایی است^۱. در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود، زیرا از جانب خدا منصوبند. اگر توانستد، باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در صالح مسلمین صرف کنند؛ و اجرای حدود کنند. اینطور نیست که حالا که نمی‌توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم، کنار بنشینیم؛ بلکه تمام امور [ی] که مسلمین [بدان] محتاجند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده‌دار شود، هر مقدار که می‌توانیم باید انجام دهیم.

ولایت تکوینی

لازمه اثبات ولایت و حکومت برای امام(ع) این نیست که مقام معنوی نداشته باشد. برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفة حکومت است. و آن، مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه، علیهم السلام، از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعنده. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه(ع) نمی‌رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولاً رسول اکرم(ص) و ائمه(ع)- طبق روایاتی که داریم- قبل از این عالم انواری بوده‌اند در ظل عرش؛ و در انعقاد نطفه و «طینت» از بقیه مردم امتیاز داشته‌اند^۲. و مقاماتی دارند الى ماشاء الله. چنانکه در روایات «معراج» جبریل غرض می‌کند: *لَوْ دَتَّوْتُ أَنْمَلَةً، لَخَتَرْتُ*^۳. (هرگاه کمی نزدیکتر می‌شدم، سوخته بودم). یا این فرمایش که *إِنَّ لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ لَا يَسْعُهُ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَ لَا نَسْيٌ مُرْسَلٌ*^۴. (ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می‌تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل). این جزء اصول مذهب ماست که ائمه(ع) چنین مقاماتی دارند، قبل از آنکه موضوع حکومت در میان باشد. چنانکه به حسب روایات این مقامات

۱. واجبی را «عینی» گویند که انجام آن برای یکایک مکلفین الزامی است؛ و انجام دادن یکی موجب سقوط تکلیف از عهده دیگری نمی‌شود، مانند: نماز و روزه. واجبی را «کفایی» نامند که اگر شخص یا عده‌ای آن را به جا آورند از عهده دیگران ساقط می‌شود، مانند: امر به معروف و نهی از منکر.

۲. بصائر الدرجات؛ ج ۱، ص ۲۰، باب ۱۰- بحار الانوار؛ ج ۲۵، ص ۱۰۳- ۱۰۴.

۳. بحار الانوار؛ ج ۱۸، ص ۲۸۲، باب اثبات المعراج و معناه و کیفیته.

۴. اربعین؛ علامه مجلسی؛ ص ۱۷۷، شرح حدیث ۱۵- کلمات مکنونه؛ ص ۱۰۱ با اندکی تغییر در عبارت- بصائر الدرجات؛ ص ۲۳، باب ۱۱.

معنوی برای حضرت زهرا، سلام الله علیها، هم هست^۱؛ با اینکه آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفة حکومت است. لذا وقتی می‌گوییم حضرت زهرا، علیه‌اسلام، قاضی و خلیفه نیست، لازمه‌اش این نیست که مثل من و شماست؛ یا برابر ما برتری معنوی ندارد. همچنین اگر کسی قائل شد که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲. سخنی درباره رسول اکرم (ص) گفته بالاتر از اینکه آن حضرت مقام ولایت و حکومت بر مؤمنان را دارد. و ما در این باره اکنون صحبتی نداریم، زیرا به عهده علم دیگری است.

حکومت وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به هدفهای عالی
عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته شان و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظيفة
اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره نفس
حکومت و فرماندهی به ابن عباس^۳ فرمود: این کفش چقدر می‌ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود:
فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم‌ارزشتر است؛ مگر اینکه به وسیله فرماندهی و
حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم؛ و باطل (یعنی قانون
و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم.^۴ پس، نفس حاکم شدن و فرمانروایی وسیله‌ای
بیش نیست. و برای مردان خدا اگر این وسیله به کار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید،
هیچ ارزش ندارد. لذا در خطبه نهج‌البلاغه می‌فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم
به این کار نشده بودم، آن را (یعنی فرماندهی و حکومت را) رها می‌کردم». بدیهی است
تصدی حکومت به دست آوردن یک وسیله است؛ نه اینکه یک مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر

۱. علل الشرائع؛ ج ۱، ص ۱۲۳، باب ۱۴۳، حدیث ۱ - معانی الاخبار؛ ص ۶۴ و ۱۰۷ - بحار الانوار؛ ج ۴۳، ص ۱۲ به بعد.

۲. «یامبر از خود مؤمنان به آنها سزاوارتر است». (احزاب / ۶).

۳. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (سنه سال قبل از هجرت - ۶۸ هـ. ق). پسر عمومی رسول خدا (ص) و علی (ع)، تفسیر را از علی (ع) فرا گرفت و به «رئيس المفسرين» و «جیزرا لامة» (دانشمند امت) معروف گردید. از یاران و سرداران سپاه حضرت در جنگهای جمل و صفين و نهروان بوده است.

۴. نهج‌البلاغه؛ خطبه ۱۳۳.

مقام معنوی بود، کسی نمی‌توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند؛ و متصلی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می‌شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده، خیال می‌کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه(ع) شان و مقامی است، که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می‌خورد. حال آنکه نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور امریکا حکومت دارند، متنهای کافرند، اما حکومت و نفوذ سیاسی دارند؛ و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیله کامروابی خود از طریق اجرای قوانین و سیاستهای ضدانسانی می‌کنند.

ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ متنهای چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع «ولایت فقیه» مأموریت و انجام وظیفه است.

هدفهای عالی حکومت

حضرت درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده‌دار کار حکومت شده، تصریح می‌کند که برای هدفهای عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا تو می‌دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده‌ایم؛ بلکه مقصود مناجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادر کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که «خدای تبارک و تعالی از علماء تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره‌مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند^۱». یا می‌فرماید:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّمَا لَمْ يَكُنِ اللَّذِي كَانَ مِنَ الْمُنَافَسَةِ فِي سُلْطَانِكَ وَلَا اتِّمَاسَ شَنِيٍّ مِنْ فُضُولِ الْحُطَاطِمِ.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۳ (شقشیه).

خدایا، تو خوب می‌دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جستجوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است. و بلافاصله درباره اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می‌کرده‌اند می‌فرماید:

وَ لِكُنْ لِرَبِّ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ، نُظُفِرُ الْإِلْصَاحَ فِي سِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عَبَادِكَ، وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حَدُودِكَ.

بلکه برای این بود که اصول روش دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم؛ و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه آن بندگان ستمدیدهات اینمی یابند؛ و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی‌اجرا ماندهات به اجرا درآید و برقرار گردد.

خصال لازم برای تحقق این هدفها

حاکمی که می‌خواهد به وسیله تشکیلات دولت و قدرت آمرانه‌ای که دارد هدفهای عالی اسلام را عملی کند، همان هدفهایی را که امام(ع) شرح داد، بایستی همان خصال ضروری را که سابقاً اشاره کردیم داشته باشد؛ یعنی، عالم به قانون و عادل باشد. به همین جهت، حضرت امیر المؤمنین(ع) به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدفهای حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می‌فرماید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَوْلَى مَنْ أَنَا بِوَسْعِ وَأَجَابَتْ لَمْ يَسْتَغْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَا يَبْتَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفَرِيقَيْنِ وَالْمُعَاوِيَ وَالْأَخْكَامِ وَإِمَامَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ. فَتَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ تَهْمَةٌ.

خدایا، من اولین کسی بودم که رو به تو آورد؛ و (دینت را که بر زبان رسول الله(ص) جاری شد) شنید و پذیرفت. هیچ کس جز پیغمبر خدا(ص) در نمازگزاردن بر من سبقت نجست. و شما مردم خوب می‌دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خونها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می‌کند بخیل باشد تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد.

وَ لَا الْجَاهِلُ فَيَصِلُّهُمْ بِعَجْلَهِ.

و باید که جاہل (و ناآگاه از قوانین) نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند.

وَ لَا الْجَاهِيُّ فَيَقْطَعُهُمْ بِجَهَانِهِ، وَ لَا الْخَافِئُ لِلَّدُوْلِ فَيَئْخُذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ.

و باید که جفاکار و خشن نباشد تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولتها نرسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.
وَ لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيُذَهَّبٌ بِالْحُقُوقِ وَ يَقْتَلُ بِهَا دُونَ الْمَقْاتِعِ، وَ لَا الْمُعَطَّلُ لِلشَّأْنِ فَيَهْلِكَ الْأَمَّةَ^۱.

و باید که در کار قضایت رسوه خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حقدار برسد. و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و تابودی نرود. درست توجه کنید که مطالب این روایت حول دو موضوع دور می‌زنند: یکی «علم»، و دیگری «عدالت». و این دو را خصلت ضروری «والی» قرار داده است. در عبارت **وَ لَا الْجَاهِلُ فَيَضْلُّهُمْ بِجَهْلِهِ رَوِيَ خَصْلَتُ «عِلْمٍ» تَكِيهً مَعْنَى كَنْد.** و در سایر عبارات روی «عدالت»، به معنای واقعی، تأکید می‌نماید. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتباط با دول و معاشرت با مردم و معاملات با مردم و دادرسی و قضا و تقسیم درآمد عمومی، مانند حضرت امیر المؤمنین(ع) رفتار کند؛ و طبق برنامه‌ای که برای مالک اشتر^۲، و در حقیقت برای همه والیان و حکام، تعیین فرموده است^۳؛ چون بخشش‌نامه‌ای است عمومی که فقهاء هم اگر والی شدند بایستی دستور العمل خویش بدانند.

۱. نهج البلاغه؛ «خطبه ۱۳۱».

۲. مالک بن حارث نخعی معروف به اشتر (۳۷ هـ ق). از فرماندهان سپاه اسلام و در شجاعت زبانزد بود. در جنگهای جمل و صفين در کنار حضرت امیر(ع) شمشیر زد، امام ولایت مصر را بدو سپرد و در راه رسیدن به آن سامان با دسیسه معاویه مسموم و شهید گشت. فرمان امام خطاب به مالک موسوم به عهدنامه مالک اشتر که در نهج البلاغه (نامه ۵۳) مذکور گردیده شهرت بسیار دارد.

۳. نهج البلاغه؛ (نامه ۵۳).

ولایت فقیه به استناد اخبار

جانشینان رسول اکرم(ص) فقهای عادلند

از روایاتی که در دلالتش اشکال نیست این روایت است:

قال أمير المؤمنين(ع) قال رسول الله(ص): اللَّهُمَّ ارْحِمْ خُلَفَاءِي (ثلاث مرات) قيل: يا رسول الله، وَمَنْ خَلْفَائِكَ؟ قال: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرْوَنَ حَدِيبَيْ وَ سُتْرَيْ فَيَعْلَمُوْهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي^۱.

امیرالمؤمنین(ع) می فرماید که رسول الله(ص) فرمود: «خدایا، جانشینان مرا رحمت کن.» و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه کسانی هستند. فرمود: «کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند، و آن را پس از من به مردم می آموزند.».

۱. «صاحب وسائل الشیعه این حدیث را در کتاب قضا، «ابواب صفات قاضی»، باب ۸، حدیث ۵، و نیز باب ۱۱، حدیث ۷ به طور ارسال آورده است، و از معانی الاخبار و مجالس به دو سند که در بعض رجال با هم مشترکند نقل می کنند، و در عین به سه سند مختلف که در تمام رجال غیر یکدیگرند و در سه مکان دور از هم به سر می برده‌اند (مردو نیشابور و بلخ) نقل شده است.» (مؤلف)

شیخ صدوق^۱، علیه الرحمة، این روایت را در کتابهای معانی الاخبار^۲، عيون اخبارالرضا^۳، و مجالس^۴، از پنج طریق - که تقریباً چهار طریق می‌شود، چون دو طریق از بعضی جهات مشترک است - نقل کرده است.

در مواردی که «مُسَنَّد»^۵ ذکر شده است، در يك مورد فيعلمونها، و در بقیة موارد فيعلمونها الناس می‌باشد^۶. و آنچه که «مرسل»^۷، ذکر شده است، فقط صدر روایت است و جملهٔ فيعلمونها الناس من بعدی را ندارد.^۸

ما دربارهٔ این روایت روی دو فرض صحبت می‌کنیم:

فرض کنیم روایت «واحده» باشد و جملهٔ فيعلمونها... در ذیل حدیث زیاده شده. و یا اینکه جملهٔ مزبور بوده و افتاده است. و سقوط جمله به واقع نزدیکتر است؛ زیرا اگر اضافه شده باشد، نمی‌توان گفت از روی خطای اشتباه بوده است؛ چون همان‌طور که عرض شد، روایت از چند طریق رسیده، و راویان حدیث هم دور از هم زندگی می‌کردند: یکی در بلخ، و دیگری در نیشابور، و سومی در جای دیگر. با این وصف نمی‌شود عمدتاً این جمله

۱. محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مکنی به «ابوجعفر»، معروف به «صدقه» و «ابن بابویه»^۹ هـ. ق.) از بزرگان علمای امامیه و مشايخ حدیث و فقهای شیعه. ولادت وی در غیبت صغراء و به دعای امام زمان(عیج) واقع شد. وی از پدر خود، علی بن بابویه و محمدبن حسن بن ولید و جعفر بن محمد قولویه، روایت

کرده است. شیخ مفید، ابن شاذان، غضائی، و شیخ ابوجعفر دوریستی از او روایت کرده‌اند. تأییفتش را حدود سیصد نوشته‌اند. معروف‌ترین آنها عبارت است از: من لا يحضره الفقيه، الخصال، الترجيد، عيون اخبارالرضا، الامالی، معانی الاخبار، علل الشرايع، کمال الدین

۲. معانی الاخبار؛ شیخ صدوق، مؤلف در این کتاب احادیثی را که در تفسیر کلمات و اخبار معصومین وارد شده، گرد آورده است.

۳. عيون اخبارالرضا؛ ج ۲، ص ۳۷، باب ۳۱، حدیث ۹۴، این کتاب شامل روایات و شرح احوال امام رضا(ع) و دارای ۱۳۹ باب است.

۴. مجالس؛ ص ۱۵۲، «مجلس»^{۱۳۴}، حدیث ۴، کتاب امالی معروف به مجالس یا عرض المجالس از شیخ صدوق. در ۹۷ «مجلس» ترتیب یافته است.

۵. «مُسَنَّد» روایتی است که تمام راویان آن در سلسلهٔ سند تا معصوم(ع) مذکور گردیده باشند.

۶. در مجالس؛ ص ۱۵۲؛ مُسَنَّد با «يعلمونها» و در عيون اخبارالرضا مُسَنَّد با «يعلمونها الناس» آمده است.

۷. «مرسل» روایتی است که تمامی یا بخشی راویان آن در سلسلهٔ سند افتاده باشد.

۸. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۴، ص ۳۰۲، «باب النوادر»، حدیث ۹۵.

زیاد شده باشد. و بعيد به نظر می‌رسد که چند نفر دور از هم به ذهنشان باید که چنین جمله‌ای را به حدیث اضافه کنند. بنابراین، اگر روایت «واحده» باشد، ما قاطعیم که جمله فیعلمونها... از طریقی که صدوق(ره) نقل کرده‌اند ساقط شده و از قلم نساخته است. یا اینکه صدوق(ره) جمله را ذکر نکرده است.

فرض دیگر اینکه دو حدیث باشد: یکی بدون جمله فیعلمونها... و دیگری با این جمله وارد شده باشد. بنابراینکه جمله مزبور در حدیث باشد، قطعاً کسانی را که شغل آنان نقل حدیث باشد و از خود رأی و فتوایی ندارند شامل نمی‌شود؛ و نمی‌توان گفت بعضی از محدثین که اصلاً حدیث را نمی‌فهمند و مصدق رُب حامل فقههٔ تئیش بفقیهٔ هستند و مانند دستگاه ضبط اخبار و روایات را می‌گیرند و می‌نویسند و در دسترس مردم قرار می‌دهند خلیفه‌اند و علوم اسلامی را تعلیم می‌دهند. البته زحمات آنان برای اسلام و مسلمین ارزشی است، و بسیاری از آنان هم فقهی و صاحب رأی بوده‌اند؛ مانند کلینی^۱(ره)، شیخ صدوق(ره) و پدر شیخ صدوق^۲(ره) که از فقهاء بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم می‌داده‌اند. ما که می‌گوییم شیخ صدوق(ره) با شیخ مفید^۳(ره) فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق(ره) فقاہت نداشت؛ یا اینکه فقاہت او از مفید(ره) کمتر بوده است؛ شیخ صدوق(ره) همان کسی است که در یک مجلس تمام اصول و فروع مذهب را شرح داده

۱. رسول خدا(ص) در مسجد خیف در ضمن خطبه‌ای فرمود: *رُب حامل فقهه لیس بفقیه*. و *رُب حامل فقهه إلى من هو أفقه منه*. (چه بسا حامل دانشی که خود به آن آگاه نباشد. و چه بسا بردارنده دانشی که آن را به آگاهتر از خود رساند). اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۸، «كتاب الحجۃ»، «باب ما أمر النبي(ص) بالنصيحة لائمه المسلمين»، حدیث ۱.

۲. محمدبن یعقوب بن اسحق کلینی رازی، (۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ. ق.) معروف به «ثقة الاسلام» از محدثان بزرگ شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث. وی اولین مؤلف از مؤلفان «كتب اربعة» شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم کافی را در سه بخش «أصول» و «فروع» و «روضه» گردآورده.

۳. علی بن حسین بن موسی بن بابویه (۳۲۹ هـ. ق.) فقهی و محدث گرانقدر شیعه، کتابهای بسیاری را بدو منسوب کرده‌اند از جمله: *التوحید الإمامة والتبصرة من الحيرة*، *الصلوة*، *الاخوان والشرايع*، *ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان* (۳۳۶ یا ۳۳۸ - ۴۱۳ هـ. ق.). ملقب به «شیخ مفید» و «ابن معلم» از فقهاء و متكلمان و محدثان نامآور شیعه. در زمان خود ریاست علمی بغداد را به عهده داشت. سید مرتضی علم الهدی، سیدرضی، شیخ طوسی، و نجاشی از مشهورترین شاگردان وی بوده‌اند. حدود ۲۰۰ اثر کوچک و بزرگ از او به جای مانده است که معروفترین آنها: ارشاد، اختصاص، اوائل المقالات، امالی، مقنعت است.

است^۱؛ لکن قرق ایشان با مفید(ره) این است که مفید(ره) و امثال ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روایات و اخبار به کار می‌برده‌اند؛ و صدق(ره) از فقهایی است که نظر خود را به کار نمی‌برده، یا کمتر به کار می‌برده‌اند.

حدیث آنها بی راشامل می‌شود که علوم اسلام را گسترش می‌دهند، و احکام اسلام را بیان می‌کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می‌سازند تا به دیگران تعلیم بدهند. همان‌طور که رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) احکام اسلام را نشر و بسط می‌دادند؛ حوزه درس داشتند؛ و چندین هزار نفر در مکتب آنان استفاده علمی می‌کردند؛ و وظیفه داشتند به مردم یاد بدهند. معنای یعلمونها الناس همین است که علوم اسلام را بین مردم بسط و نشر بدهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. اگر گفتیم که اسلام برای همه مردم دنیاست، این امر جزء واضحات عقول است که مسلمانان، مخصوصاً علمای اسلام، موظفند اسلام و احکام آن را گسترش بدهند و به مردم دنیا معرفی نمایند.

در صورتی که قائل شویم جمله یعلمونها الناس در ذیل حدیث نبوده است، باید دید فرموده پیغمبر اکرم(ص): اللَّهُمَّ ارْحِمْ خَلْفَائِي... الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي بِرُونَ حَدِيثَيْ وَ سُنْتِي، چه معنایی دارد. در این صورت، روایت باز راویان حدیثی را که «فقیه» نباشند شامل نمی‌شود. زیرا سنن الهی که عبارت از تمام احکام است، از باب اینکه به پیغمبر اکرم(ص) وارد شده سنن رسول الله(ص) نامیده می‌شود. پس، کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم(ص) را نشر دهد باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقیید^۲ عام و خاص^۳، و جمعهای

۱. الامالی أو المجالس؛ «مجلس ۹۳»، ص ۵۰۹-۵۲۰- بحار الانوار؛ ج ۱۰، ص ۳۹۳-۴۰۵، «كتاب الاحتجاج»، باب ۲۵.

۲. «مطلق» در اصطلاح علم اصول لفظی است که نسبت به افراد معنای خود شایع و فراگیر بوده و بر هر کدام از آنها قابلیت انتساب داشته باشد، مانند کلمه «مرد» که بر هر مذکور قابل اطلاق است. و «مقید» لفظی را گویند که مطلق نباشد؛ مانند «مرد دانشمند».

۳. «عام» در اصطلاح علم اصول لفظی را گویند که همه افراد معنای خود را دربرگیرد. هر لفظ توسط اادات عموم یا موقعیت خاص در کلام مفید این معنا خواهد بود؛ مانند هر دانشمندی را احترام کن. و خاص لفظی است که فقط بر بعضی از افراد معنای خود دلالت کند؛ چنانکه با ادای همراه شود که آن را تخصیص دهنده مانند: هر دانشمندی را جز آنکه ناپرهیزکار است احترام کن.

عقلایی^۱، را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام «تفیه» وارد شده از غیر آن تمیز بدهد، و موازینی را که برای آن تعیین کرده‌اند بداند. محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند و فقط نقل حدیث می‌کنند این امور را نمی‌دانند، و سنت واقعی رسول الله (ص) را نمی‌توانند تشخیص دهنند. و این از نظر رسول الله (ص) بی‌ارزش است. مسلم است که آن حضرت نمی‌خواسته‌اند فقط «قال رسول الله (ص)» و «عن رسول الله (ص)». گرچه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد. در بین مردم رواج پیدا کند. بلکه منظورشان این بوده که سنت واقعی نشر شود، و احکام حقیقی اسلام بین مردم گسترش یابد. روایت مَنْ حَفِظَ حَلَّ أُمُّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيبَةً، حَشَرَةً اللَّهُ تَقْيِهَا^۲ و دیگر روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده^۳، مربوط به محدثینی نیست که اصلاً نمی‌فهمند حدیث یعنی چه، اینها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم (ص) را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهنند. و روى موازینی که مگر مجتهد و فقيه باشند، که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند، و روى موازینی که در دست دارند، و نيز موازینی که اسلام و ائمه (ع) معین کرده‌اند، احکام واقعی اسلام را به دست آورند. اینان خلیفه رسول الله (ص) هستند، که احکام الهی را گسترش می‌دهند و علوم اسلامی را به مردم تعلیم می‌کنند، و حضرت در حق آنان دعا کرده است: اللهم ارحم خلفائی.

بنابراین، جای تردید نیست که روایت اللهم ارحم خلفائی شامل روایان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی‌شود؛ و یک کاتب و نویسنده نمی‌تواند خلیفه رسول اکرم (ص) باشد. منظور از «خلفاً» فقهای اسلامند. نشر و بسط احکام و تعلیم و تربیت مردم با فقهایی است که عادلند؛ زیرا اگر عادل نباشند، مثل قصاصی هستند که روایت بر ضد اسلام جعل کردند؛

۱. «جمع عقلایی» شیوه مردمان عاقل و زباندان را گویند که دو کلام و دلیل در ظاهر متنافق را با هم آشنا دهند و یکی را در مقابل دیگری از درجه اعتبار ساقط ننمایند، و از این راه مراد گوینده را معلوم سازند. برای مثال دو دلیل «هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید» و «زناکار محصن را سنگسار کنید» در نظر نخست متنافق است، اما عقلاً اول را «عام» و دوم را «خاص» می‌گیرند، و حکم عام را در مورد خاص سراایت نمی‌دهند. و به عبارت دیگر، خاص را از دایرة شمول عام خارج ساخته و به هر دو دلیل عمل می‌کنند.

۲. این مضمون با الناظ مختلف در منابع شیعه و اهل سنت آمده است. برای نمونه: خصال؛ ج ۲، «باب الأربعين»، حدیثهای ۱۵-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۱۹۱۰-۱۹۱۱-۱۹۱۲-۱۹۱۳-۱۹۱۴-۱۹۱۵-۱۹۱۶-۱۹۱۷-۱۹۱۸-۱۹۱۹-۱۹۲۰-۱۹۲۱-۱۹۲۲-۱۹۲۳-۱۹۲۴-۱۹۲۵-۱۹۲۶-۱۹۲۷-۱۹۲۸-۱۹۲۹-۱۹۳۰-۱۹۳۱-۱۹۳۲-۱۹۳۳-۱۹۳۴-۱۹۳۵-۱۹۳۶-۱۹۳۷-۱۹۳۸-۱۹۳۹-۱۹۴۰-۱۹۴۱-۱۹۴۲-۱۹۴۳-۱۹۴۴-۱۹۴۵-۱۹۴۶-۱۹۴۷-۱۹۴۸-۱۹۴۹-۱۹۵۰-۱۹۵۱-۱۹۵۲-۱۹۵۳-۱۹۵۴-۱۹۵۵-۱۹۵۶-۱۹۵۷-۱۹۵۸-۱۹۵۹-۱۹۶۰-۱۹۶۱-۱۹۶۲-۱۹۶۳-۱۹۶۴-۱۹۶۵-۱۹۶۶-۱۹۶۷-۱۹۶۸-۱۹۶۹-۱۹۷۰-۱۹۷۱-۱۹۷۲-۱۹۷۳-۱۹۷۴-۱۹۷۵-۱۹۷۶-۱۹۷۷-۱۹۷۸-۱۹۷۹-۱۹۸۰-۱۹۸۱-۱۹۸۲-۱۹۸۳-۱۹۸۴-۱۹۸۵-۱۹۸۶-۱۹۸۷-۱۹۸۸-۱۹۸۹-۱۹۸۱۰-۱۹۸۱۱-۱۹۸۱۲-۱۹۸۱۳-۱۹۸۱۴-۱۹۸۱۵-۱۹۸۱۶-۱۹۸۱۷-۱۹۸۱۸-۱۹۸۱۹-۱۹۸۲۰-۱۹۸۲۱-۱۹۸۲۲-۱۹۸۲۳-۱۹۸۲۴-۱۹۸۲۵-۱۹۸۲۶-۱۹۸۲۷-۱۹۸۲۸-۱۹۸۲۹-۱۹۸۳۰-۱۹۸۳۱-۱۹۸۳۲-۱۹۸۳۳-۱۹۸۳۴-۱۹۸۳۵-۱۹۸۳۶-۱۹۸۳۷-۱۹۸۳۸-۱۹۸۳۹-۱۹۸۴۰-۱۹۸۴۱-۱۹۸۴۲-۱۹۸۴۳-۱۹۸۴۴-۱۹۸۴۵-۱۹۸۴۶-۱۹۸۴۷-۱۹۸۴۸-۱۹۸۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸۴۳۴-۱۹۸۴۳۵-۱۹۸۴۳۶-۱۹۸۴۳۷-۱۹۸۴۳۸-۱۹۸۴۳۹-۱۹۸۴۴۰-۱۹۸۴۴۱-۱۹۸۴۴۲-۱۹۸۴۴۳-۱۹۸۴۴۴-۱۹۸۴۴۵-۱۹۸۴۴۶-۱۹۸۴۴۷-۱۹۸۴۴۸-۱۹۸۴۴۹-۱۹۸۴۱۰-۱۹۸۴۱۱-۱۹۸۴۱۲-۱۹۸۴۱۳-۱۹۸۴۱۴-۱۹۸۴۱۵-۱۹۸۴۱۶-۱۹۸۴۱۷-۱۹۸۴۱۸-۱۹۸۴۱۹-۱۹۸۴۲۰-۱۹۸۴۲۱-۱۹۸۴۲۲-۱۹۸۴۲۳-۱۹۸۴۲۴-۱۹۸۴۲۵-۱۹۸۴۲۶-۱۹۸۴۲۷-۱۹۸۴۲۸-۱۹۸۴۲۹-۱۹۸۴۳۰-۱۹۸۴۳۱-۱۹۸۴۳۲-۱۹۸۴۳۳-۱۹۸

مانند سمرة بن جندي^۱ که بر ضد حضرت امیرالمؤمنین(ع) روایت جعل کرد. و اگر فقیه نباشند، نمی‌توانند بفهمند که فقه چیست و حکم اسلام کدام. و ممکن است هزاران روایت را نشر بدهنند که از عمال ظلمه و آخوندهای درباری در تعریف سلاطین جعل شده است. به طوری که ملاحظه می‌کنید، با دو روایت ضعیف چه بساطی راه اندخته‌اند^۲، و آن را در

۱. ابوعبدالرحمن سمرة بن جندي بن ملال بن جریح (۵۸-ق). از پیامبر بسیار روایت کرده است. بعد از مرگ زیاد چندی در بصره جانشین وی بود تا آنکه معاویه وی را معزول ساخت. طبیعی می‌نویسد که سمرة در ایامی که والی بصره بود فرمان قتل هشت هزار تن را صادر کرد. چون به کوفه آمد زیاد از او پرسید: نمی‌ترسی که فردی گناهی را کشته باشی؟ گفت: اگر افزون بر این هم می‌کشتم نمی‌ترسیدم. به نقل از ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، ج، ۷۳. معاویه در ازای صدهزار درهم به او پیشنهاد کرد تا روایت کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُغَيِّبُ كَوْلَةً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (بقره/ ۲۰۴) در شان علی بن ابیطالب نازل گردیده است و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْرِي نَفْسَهُ إِنْتِغَاهَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (بقره/ ۲۰۷) در شان ابن ملجم فرو فرستاده شده و سمرة به چهار برابر آن مقدار پذیرفت که آن روایت را جعل کند.

۲. در بین روایات به ندرت اخباری دیده می‌شود که اطاعت پادشاه و سلاطین را لازم شمرده است. این روایات دستاویز گروهی برای توجیه سکوت در برابر ستمگران گردیده است، با اینکه این روایات از حيث سند ضعیف و از جهت دلالت نیز عموماً نارساست. برای تأیید مدعای اینجا دو نمونه از روشنترین و مهمترین این روایات را می‌آوریم: عن جماعةٍ عن أبي المفضل، عن جعفر بن محمد بن جعفر، عن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسن عن حسین بن زید بن علی بن جعفر بن محمد، عن آبائه(ع) عن النبي(ص)، قال: السُّلْطَانُ طَلَّ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ، يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ، فَمَنْ عَذَّلَ كَانَ لَهُ الْأَجْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكُرُ، وَمَنْ جَازَ كَانَ عَلَيْهِ الْوَزْرُ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ الصُّبْرُ حَتَّى يَأْتِيهِمُ الْأَمْرُ بِحَارِ الْأَنوارِ، ج ۷۲، ص ۳۵۴.
(پیامبر (ص) فرمود: پادشاه سایه خدا بر روی زمین است، هر ستمدیده‌ای به او پناه می‌برد. اگر عدالت ورزد، برای او پاداش نیکوست، و بر مردم است که وی را شکر گذاشتند. و اگر ستم کند، گناه آن بر اوست، و بر مردم است که شکیابی نشان دهند تا آنکه امر خدا در رسید).

محمد بن علی بن بشار، عن علی بن ابراهیم القطان، عن محمد بن عبد الله الحضرمي، عن احمد بن بکر، عن محمد بن مصعب، عن حماد بن سلمه، عن ثابت، عن انس، عن رسول الله(ص): طاعةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ وَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ، فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَذَخَلَ فِي تَهْيَةِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسُولُ: وَلَا تَلْقُوا بَأْنَدِيكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ، (همان، ص ۳۶۸).

(پیغمبر(ص) فرمود: اطاعت پادشاه واجب است؛ هر کس اطاعت او را رها کرد، فرمان خدا را رها کرده است و در نهی خداوند وارد شده است که فرموده: «بما دست خود، خود را به هلاکت نیندازید.» اما از روایان روایت اول ابی المفضل، ضعیف، و علی بن الحسن مجھول، و حسین بن زید غیر ثقه است. از روایان روایت دوم نیز علی بن ابراهیم و محمد بن مصعب مجھول و محمد بن عبد الله و احمد بن بکر و حماد بن سلمه و ثابت و انس غیر ثقه‌اند. در مقابل این روایات، در بخارا الانوار، ج ۷۲، ص ۳۴۵-۳۸۵، ابواب ۸۱-۸۴ روایات فراوانی برخلاف مضمون آن دو روایت وارد شده است.

مقابل قرآن قرار داده‌اند – قرآنی که جدیت دارد بر ضد سلاطین قیام کنید و موسی را به قیام علیه سلاطین وامی دارد^۱. علاوه بر قرآن مجید، روایات بسیاری در مبارزه با ستمگران و کسانی که در دین تصرف می‌کنند وارد شده است^۲. تبلها اینها را کنار گذاشته، آن دو روایت ضعیف را، که شاید «وعاظ السلاطین» جعل کرده‌اند، در دست گرفته و مستند قرار داده‌اند که باید با سلاطین ساخت و درباری شد! اگر اینها اهل روایت و دین شناس بودند، به روایات بسیاری که بر ضد ظلم است عمل می‌کردند. و اگر اهل روایت هم هستند، باز عدالت ندارند. چون عادل و از معاصری به دور نیستند، از قرآن و آنهمه روایت چشم می‌پوشند و به دو روایت ضعیف می‌چسبند! شکم آنهاست که آنها را متولّ به این دو روایت ضعیف کرده، نه علم! این شکم و حب جاه است که انسان را درباری می‌کند، نه روایت.

در هر صورت، گسترش دادن علوم اسلام و نشر احکام با فقهای عادل است تا احکام واقعی را از غیر واقعی، و روایاتی که ائمه(ع) از روی «تفیه» صادر کرده‌اند، تمیز بدهند. چون می‌دانیم که ائمه ما گاهی در شرایطی بودند که نمی‌توانستند حکم واقع را بگویند؛ و گرفتار حکام ستمگر و جائز بودند، و در حال شدت تفیه و خوف به سر می‌بردند (البته خوف از برای مذهب داشتنده برای خودشان). که اگر در بعضی موارد تفیه نمی‌شد، حکام ستمگر ریشه مذهب را قطع می‌کردند.

و اما دلالت حدیث شریف بر «ولایت فقیه» نباید جای تردید باشد، زیرا «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جملة اللَّهُمَّ ارْحِمْ خلفائی دست کم از جملة علىٰ خلیفتي ندارد. و معنی «خلافت» در آن غیرمعنی خلافت در دوم نیست. و جملة الذين یاتون من بعدي و یرون حدیثی معرفی خلفاست، نه معنی خلافت؛ زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد و سائل نیز معنی خلافت را نپرسید، بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید. و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جملة علىٰ خلیفتي یا الائمة خلفائی؛ «مسئله گویی» نفهمیده، و

۱. اعراف / ۱۰۳ به بعد؛ یونس / ۷۵-۸۵. طه / ۴۳ و ۴۲؛ مؤمنون / ۴۵-۴۷؛ نازعات / ۱۷.

۲. وسائل الشیعه؛ ج ۱۱، «کتاب الجهاد»، «ابواب جهاد العدو»، ابواب ۱ و ۵ و ۲۶ و ۴۶ و ۴۷، نیز «کتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر»، «ابواب الامر والنهي وما يناسبها»، ابواب ۱ و ۳ و ۸.

استدلال برای خلافت و حکومت ائمه به آن شده است، لکن در جمله خلفایی که رسیده‌اند توقف نموده‌اند. و این نیست مگر به واسطه آنکه گمان کردند خلافت رسول الله محدود به حد خاصی است، یا مخصوص به اشخاص خاصی، و چون ائمه، علیهم السلام، هر یک خلیفه هستند، نمی‌شود پس از ائمه علماء فرمانروا و حاکم و خلیفه باشند؛ و باید اسلام بی‌سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد! و حدود و ثغور اسلام دستخوش اعدای دین باشد! و آنهمه کجروی رایج شود که اسلام از آن بری است.

بحث در روایت اذا مات المؤمن...

«محمد بنُ يحيى، عن احمد بن محمد، عن ابنِ محبوبٍ، عن عليٍّ بنِ أبي حمزةَ، قال سمعت أباالحسن موسى بنَ جعفر، عليهما السلام، يقول: إذا ماتَ الْمُؤْمِنُ، بَكَثَ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَيَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يَصْبَعُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ؛ وَثُلُمَ فِي الإِسْلَامِ ثُلْمَةً لَا يُسْدِدُهَا شَيْءٌ؛ لَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءُ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَجِيلِنْ سُورُ التَّدِيقَةِ لَهَا».

می‌گوید از امام موسی بن جعفر الصادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه مؤمن (یا فقیه مؤمن) بمیرد، فرشتگان بر او می‌گریند و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا بر می‌خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرامی‌رفته است. و در (در) اسلام شکافی پدیدار خواهد شد که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلامند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای مدینه دارند.»

درباره متن این روایت

در همین باب از کتاب کافی روایت دیگری هست که به جای اذا مات المؤمن جمله اذا مات المؤمن الفقيه دارد^۱. در حالی که صدر روایتی که نقل کردیم کلمه الفقيه را ندارد، لکن از ذیل آن، که تعلیل می‌فرماید به لأن المؤمنین الفقهاء معلوم می‌شود کلمه «فقیه» از بالای روایت افتاده است. مخصوصاً با مناسبتی که از ثلم فی الاسلام، «حصن»، و مانند آن استفاده می‌شود که تمام مناسب با «فقها» است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷، «كتاب فضل العلم»، «باب فقه العلماء». حدیث ۳.

۲. همان، ص ۴۶، حدیث ۲.

در مفهوم روایت

اینکه می فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلامند» در حقیقت فقها را موظف و مأمور می کند که نگهبان باشند، و از عقاید و احکام و نظمات اسلام نگهبانی کنند. بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد. مثل تعارفاتی نیست که به هم می کنیم. من به شما «شريعتمدار» می گویم، و شما به من «شريعتمدار» می گویید! یا مثل اینکه پشت پاکت به هم می نویسیم: حضرت مستطاب حجت الاسلام. اگر فقیه کنج منزل بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند، و نه اهتمام به امور مسلمین داشته باشد، به او «حسن الاسلام» گفته می شود؟ او حافظ اسلام است؟ اگر رئیس حکومتی به صاحب منصب یا سرداری بگوید: برو فلان ناحیه را حفظ کن و حافظ آن ناحیه باش. وظیفه نگهبانی او اجازه می دهد که ببرود خانه بخوابد تا دشمن بیاید آن ناحیه را از بین ببرد؟ یا به هر نحوی که می تواند باید در حفظ آن ناحیه جدیت کند؟ اگر بگویید که ما بعضی احکام اسلام را حفظ می کنیم، من از شما سؤال می کنم: آیا حدود را جاری و قانون جزای اسلام را اجرا می کنید؟ نه. شکافی در اینجا ایجاد گردید. و در هنگامی که شما وظیفه نگهبانی داشتید، قسمتی از دیوار خراب شد. مرزهای مسلمین و تمامیت ارضی وطن اسلامی را حفظ می کنید؟ نه، کار ما دعا گویی است! قسمت دیگر دیوار هم فرو ریخت. شما از ثروتمندان حقوق فقرا را می گیرید و به آنان می رسانید؟ چون وظیفه اسلامی شما این است که بگیرید و به دیگران بدھید. نه! اینها مربوط به ما نیست. ان شاء الله دیگران می آیند انجام می دهند! دیوار دیگر هم خراب شد. شما ماندید مثل شاه سلطان حسین و اصفهان^۱! این چه «حسنی» است که هر گوشه ای را به آفای «حسن الاسلام» عرضه بداریم عذرخواهی می کندا! آیا معنی «حسن» همین است؟

اینکه فرموده اند «فقهاء حسن اسلامند» یعنی مکلفند اسلام را حفظ کنند، و زمینه ای را

۱. مقصود حسین اول، فرزند سلیمان اول (۱۱۳۵ هـ. ق). آخرین پادشاه سلسله صفویه است که شاهی نایق و بی کفایت بود. وی در سال ۱۱۰۵ هـ. ق. به سلطنت رسید. در زمان او محمود افغان به اصفهان لشکر کشید. سلطان حسین به امید آنکه وی از اصفهان صرف نظر کند فرج آباد و جلفا را به او تسلیم کرد. اما محمود به اصفهان بی دفاع حمله آورد و آن را تصرف کرد.

فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشد. و این از اهم واجبات است. و از واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط^۱. و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهبانی کنند، همان گونه که خود رسول اکرم(ص) و ائمه(ع) حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظمات اسلام را به تمام معنا حفظ می‌کردند.

ما تمام جهات را کنار گذاشته‌ایم، و مقداری از احکام را گرفته، خلفاً عن سلف^۲، مباحثه می‌کنیم. بسیاری از احکام اسلام جزء علوم غریبه^۳ شده است! اصلاً اسلام غریب است. از آن فقط اسمی مانده است. تمام جزایات اسلام که بهترین قانون جزایی است که برای بشر آمده، الان بکلی فراموش شده، ولم یقِ إلَّا اسمه^۴. تمام آیات شریفه که برای جزایات و حدود آمده است لم یقِ إلَّا قرائت ما قرائت می‌کنیم: «الرَّازِيَةُ وَ الرَّازِيَةُ فَاجْلِذُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِأْةَ جَلْدٍ»^۵ اما تکلیف نداریم. فقط باید قرائت کنیم تا قرائت ما خوب شود و از مخرج ادا کنیم! اما اینکه واقعیت‌های اجتماعی چگونه است، و جامعه اسلامی در چه حالی است، و فحشا و فساد چگونه رواج پیدا کرده، و حکومتها مؤید و پشتیبان زناکاران هستند، به ما مربوط نیست! ما فقط بفهمیم که برای زن و مرد زناکار این مقدار حد تعیین شده است، ولی جریان حد و اجرای قانون مبارزه با زنا به عهده چه کسی می‌باشد، به ما ربطی ندارد!

می‌پرسم آیا رسول اکرم(ص) اینطور بودند؟ قرآن را می‌خوانند و کنار می‌گذاشتند و

۱. اگر وجوب یک واجب نسبت به چیزی مشروط نباشد، «واجب مطلق» خواهد بود نسبت بدان چیز؛ مانند: وجوب نماز نسبت به وضو، و هرگاه وجوب واجب نسبت به چیزی مشروط باشد، «واجب مشروط» خواهد بود نسبت به همان چیز؛ مانند: وجوب حج نسبت به استطاعت.

۲. پشت به پشت، سینه به سینه.

۳. علمی که از نیروهای فوق طبیعی مکنوم یا اسرارآمیز بحث می‌کنند مانند علوم: سحر، جادو، جفر، تسخیر ارواح و تسخیر جن.

۴. اشاره است به سخن نبی اکرم(ص) و امیر المؤمنین(ع) که: سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَنْتَهُ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمٌ وَ لَا مِنَ الْإِنْسَانِ... (روزگاری برای امت من خواهد آمد که از قرآن جز نشانه‌ای و از اسلام جز نامی باقی نماند). بخار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۹، «كتاب العلم»، باب ۱۵، حدیث ۱۴ - نهج البلاغه؛ «حکمت ۴۳۶۱».

۵. «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید». (نور / ۲).

به حدود و اجرای قانون کاری نداشتند؟ خلفای بعد از رسول اکرم(ص) بنایشان بر این بود که مسائل را دست مردم بدهنند و بگویند با شما کاری نداریم؟ یا به عکس، حدود معین کرده بودند و شلاق می‌زدند و رجم می‌کردند، حبس ابد می‌کردند، نفی بلد می‌کردند؟ به فصل «حدود» و «دیات» اسلام رجوع کنید، می‌بینید همهٔ اینها از اسلام است، و اسلام برای این امور آمده است. اسلام آمده تا به جامعهٔ نظم بدهد، امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است.

ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است؛ حتی از نماز و روزه واجبتر است. همین تکلیف است که ایجاب می‌کند خونها در انجام آن ریخته شود. از خون امام حسین(ع) که بالاتر نبود، برای اسلام ریخته شد. و این روی همان ارزشی است که اسلام دارد. ما باید این معنا را بفهمیم، و به دیگران هم تعلیم بدهیم. شما در صورتی خلفای اسلام هستید که اسلام را به مردم بیاموزید. و نگویید بگذار تا امام زمان(ع) بیاید. شما نماز را هیچ وقت می‌گذارید تا وقتی امام زمان(ع) آمد بخوانید؟ حفظ اسلام واجبتر از نماز است. منطق حاکم خمین را نداشته باشید که می‌گفت: باید معاصری را رواج داد تا امام زمان(ع) بیاید! اگر معصیت رواج پسدا نکند، حضرت ظهور نمی‌کند! اینجا نشینید فقط مباحثه کنید؛ بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید؛ حقایق را نشر دهید؛ جزوء بنویسید و منتشر کنید، البته مؤثر خواهد بود. من تجربه کرده‌ام که تأثیر دارد.

* * *

بحث در روایت الفقهاء امناء الرسل

علی عن أبيه، عن النّوْفَلِيِّ، عن السّکونِيِّ، عن أبی عَبْدِ اللّٰهِ، عَلَيْهِ السّلَامُ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ(ص) الْفُقَهَاءُ أُمَّةُ الرَّسُولِ مَا لَمْ يَذْكُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَ مَا ذُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَأَحَدُرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ^۱.

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۵۸، «کتاب فضل العلم»، «باب المستاکل بعلمه والباہی به»، حدیث ۵. از جمله روایاتی است که مرحوم نراقی ذکر کرده؛ و مرحوم نوری در کتاب مستدرک الوسائل؛ «ابواب ما یکتب به»، (باب ۳۸، روایت ۸) از کتاب نوادر راوندی به سند صحیح از امام هفتم(ع) آورده و نیز در ابوب صفات قاضی (باب ۱۱، حدیث ۵)، از کتاب دعائیم الاسلام از امام ششم(ع) نقل کرده است. در کتاب کافی؛ ج ۱، ص ۳۹ چنین روایت شده: «عن ابی عبد الله، علیه السلام، قال: الْعَلِمَةُ أُمَّةُ الدُّنْيَا وَ الْأَنْتِيَةُ حُصُونَ، وَ الْأَنْبِيَاءُ سَادَةٌ؛ دانشمندان معتمدانند، و پارسایان مزبانانند و پیامبران مهترانند».

رسول اکرم(ص) می فرماید: «فقها امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروتهای ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیغمبر خدا، وارد شدنشان به دنیا چیست. می فرماید: پیروی کردن قدرت حاکمه. بنابراین اگر چنان کردند، بایستی از آنها بر دیتان بترسید و پرهیز کنید.»

بررسی تمام این روایت محتاج به بحث طولانی است، ما فقط درباره جمله الفقهاء امناء الرسل که مورد نظر و مربوط به «ولایت فقیه» می باشد، صحبت می کنیم. ابتدا باید دید پیغمبران چه وظایف و اختیارات و شغلی دارند تا معلوم شود فقها، که مورد اعتماد و امانتدار ایشان هستند، چه وظایفی بر عهده دارند.

هدف بعثتها و وظایف انبیا

به حکم عقل و ضرورت ادیان، هدف بعثت و کار انبیا(ع) تنها مسأله گویی و بیان احکام نیست. اینظور نیست که مثلاً مسائل و احکام از طریق وحی به رسول اکرم(ص) رسیده باشد، و آن حضرت و حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه(ع) مسأله گوایی باشند که خداوند آنان را تعیین فرموده تا مسائل و احکام را بدون خیانت برای مردم نقل کنند؛ و آنان نیز این امانت را به فقها واگذار کرده باشند تا مسائلی را که از انبیا گرفته‌اند بدون خیانت به مردم برسانند، و معنای الفقهاء امناء الرسل این باشد که فقها در مسأله گفتن امین باشند. در حقیقت، مهمترین وظیفه انبیا(ع) برقرار کردن یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد. چنانکه این معنا از آیه شریفه به وضوح پیدا است: «لَقَدْ أَنزَلْنَا رِئَالِيَّاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعْهُمُ الْكِتَابَ وَالْمُبِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». هدف بعثتها به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکانپذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم(ص)، و خواه پیروانش پس از وی توفیق به تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. خداوند متعال که در باب «خمس» می فرماید:

۱. «بدرستی که پیامبران خود را با نشانه‌های روش فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند». (جدید/ ۲۵).

«وَ اغْلَمُوا أَنْمَاءَ غَيْمَثُمِ مِنْ شَنِيٍّ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ ...»^۱ یا درباره «زکات» می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...»^۲ یا درباره «خراجات» دستوراتی صادر می فرماید، در حقیقت رسول اکرم (ص) رانه برای فقط بیان این احکام برای مردم، بلکه برای اجرای آنها موظف می کند. همان طور که باید اینها را میان مردم نشر دهد، مأمور است که اجرا کند. مالیاتهای نظیر خمس و زکات و خراج را بگیرد و صرف مصالح مسلمین کند؛ عدالت را بین ملتها و افراد مردم گسترش دهد، اجرای حدود و حفظ مرز و استقلال کشور کند، و نگذارد کسی مالیات دولت اسلامی را حیف و میل نماید.

اینکه خداوند رسول اکرم (ص) را رئیس قرار داده و اطاعت شرط دارد: «أطِبِعُوا اللَّهَ وَ أطِبِعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكُمْ مِنْ كُفَّارٍ»^۳. مراد این نبوده که اگر پیغمبر اکرم (ص) مسئله گفت، قبول کنیم و عمل نماییم. عمل کردن به احکام، اطاعت خداست. همه کارهای عبادی و غیرعبادی که مربوط به احکام است اطاعت خدا می باشد. متابعت از رسول اکرم (ص) عمل کردن به احکام نیست، مطلب دیگری است. البته اطاعت رسول اکرم (ص) به یک معنا اطاعت خداست، چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم. اگر رسول اکرم (ص)، که رئیس و رهبر جامعه اسلامی است، امر کند و بگوید همه باید با سپاه اسامه^۴ به جنگ بروند، کسی حق تخلف ندارد.^۵ این امر خدا نیست، بلکه امر رسول است. خداوند حکومت و فرماندهی را به آن حضرت واگذار کرده است، و حضرت هم بنا بر مصالح به تدارک و بسیج سپاه می پردازد؛ والی و حاکم و قاضی تعیین می کند، یا برکار می سازد.

۱. «پس بدانید از هر آنچه غنیمت بردید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و نزدیکان وی و پیمان و...». (انفال / ۴۱).
۲. «از اموالشان صدقه بگیر». (توبه / ۱۰۵).

۳. «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و کسانی را از بین خودتان که ولی امر هستند اطاعت کنید». (نساء / ۵۹).

۴. اسامه بن زید بن حارثه (۵۴ هـ - ق). در اسلام به دنیا آمد، پدر و مادرش هر دو از بندگان آزاد شده پیامبر (ص) بودند و ایشان در آخرین سال حیات خود (سال دهم هجری قمری) اسامه را در حالی که بیش از بیست سال نداشت به فرماندهی سپاهی از مهاجر و انصار برگزید که به سوی شام و فلسطین (روم) گسلی شده بودند.

۵. اشاره است به سخن پیامبر (ص) در وقت روانه کردن سپاه همراه اسامه که فرمود: جهَّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهِ مَنْ تَحَلَّفَ عَنْهَا (لشکر اسامه را ساز و برگ آماده کنید، خدا لعنت کند کسی را که با این لشکر همراهی نکند). الملل والنحل؛ ص ۱۴، مقدمه چهارم.

روایت می‌فرماید: فقهاء امنای رسول هستند. از این صغرا و کبرا^۱ برمی‌آید که فقهاء باید رئیس ملت باشند تا نگذارند اسلام مندرس شود و احکام آن تعطیل شود. چون فقهاء عادل در کشورهای مسلمان‌نشین حکومت نداشته و ولایتشان برقرار نشده، اسلام مندرس گشته و احکام آن تعطیل شده است. فرمایش حضرت رضا(ع) به تحقق پیوسته است. تجربه صحبت آن را برعهده ثابت کرده است.

اکنون اسلام مندرس نشده است؟ اکنون که در بلاد اسلامی احکام اسلام اجرا نمی‌گردد، حدود جاری نمی‌شود، احکام اسلام حفظ نشده، نظام اسلام از بین رفت، هرج و مرج و عنان گسیختگی متداول شده، اسلام مندرس نیست؟ آیا اسلام همین است که در کتابها نوشته شود؟ مثلاً در کافی نوشته و کنار گذاشته شود؟ اگر در خارج احکام اجرا نشد، و حدود جاری نگشت، دزد به سزای خود نرسید، غارتگران و ستمگران و مختلسین به کیفر نرسیدند، و ما فقط قانون را گرفتیم و بوسیدیم و کنار گذاشتمیم، قرآن را بوسیدیم و حفظ کردیم، و شباهی جمیع سوره «یاسین» خواندیم، اسلام حفظ شده است؟

چون بسیاری از ما فکر نکردیم که ملت اسلام باید با حکومت اسلامی اداره و منظم شود، کار به اینجا رسید که نه تنها نظم اسلام در کشورهای اسلامی برقرار نیست و قوانین ظالمانه و فاسدکننده به جای قانون اسلام اجرا می‌شود، بلکه برنامه‌های اسلام در ذهن خود آقایان علماء هم کهنه شده، به طوری که وقتی صحبت می‌شود، می‌گویند الفقهاء امناء الرسل یعنی در گفتن مسائل امنی هستند. آیات قرآن را نشینیده می‌گیرند، و آنهمه روایات را که دلالت دارد بر اینکه در زمان غیبیت علمای اسلام «والی» هستند تأویل می‌کنند که مراد «مسئله گوبی» است. آیا امانتداری اینطور است؟ آیا امنی لازم نیست که نگذارد احکام اسلام تعطیل شود، و تبهکاران بدون کیفر بمانند؟ نگذارد در مالیاتها و درآمدهای کشور اینقدر هرج و مرج و حیف و میل واقع شود و چنین تصرفات ناشایسته بشود؟ بدیهی است که اینها امنی لازم دارد. و وظیفه فقهاست که امانتداری کنند. و در این صورت امنی و عادل

۱. مراد حضرت امام(س) از صغرا و کبرا به ترتیب، این دو جمله است: «فقهاء امنای رسول هستند» و «برای مردم، امام قیم حافظ امنی لازم است» یعنی با علم به اینکه فقهاء امنی پیامبرانند و رهبر مردم هم باید فردی امنی باشد نتیجه من گیریم که سروشته امور را فقیهان باید به دست گیرند.

خواهند بود.

* * *

منصب قضا متعلق به کیست

عن محمد بن یحیی، عن محمد بن احمد، عن یعقوب بن یزید، عن یحیی بن مبارک، عن عبدالله بن چبلة، عن ابی جمیله، عن اسحاق ابن عمار، عن ابی عبدالله(ع) قال قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، لِشَرِيفِهِ: يَا شُرَفَيْعُ ذَذَجَلَتْ مَجْلِسًا لِيَجْلِسُهُ (ماجلسه) إِلَّا تَبَّأْ أَوْ وَصِيَّ تَبَّأْ أَوْ شَقِيٌّ^۱.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) خطاب به شریع می فرماید: «تو بر مقام و منصب قرار گرفته ای که جز نبی یا وصی نبی و یاشقی کسی بر آن قرار نمی گیرد».

و شریع چون نبی و وصی نبی نیست، شقی بوده است که بر مستند قضایت نشسته است. شریع^۲ کسی است که در حدود پنجاه - شصت سال منصب قضایت را در کوفه عهده دار بود، و از آن آخوندگانی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه حرفهایی زده و فتواهایی صادر کرده، و برخلاف حکومت اسلامی قیام کرده است. حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجاله نگذاشتند، و به عنوان اینکه «شیخین» او را نصب کرده‌اند و شما برخلاف آنان عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند. متنه حضرت نمی گذاشتند برخلاف قانون دادرسی کند.

دادرسی با فقیه عادل است

از روایت بر می آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر(ص) یا وصی اوست. در اینکه فقهای عادل به حسب تعیین ائمه(ع) منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضایا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. برخلاف مسأله «ولایت»^۳ که بعضی مانند

۱. وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، ص ۶-۷، «كتاب القضا»، باب ۳، حدیث ۲.

۲. ابی امیه، شریع بن حارث کنده (۷۸ هـ. ق.). اصل او از یمن بود و پیش از ظهور اسلام به دنیا آمد. پیامبر(ص) را درک نکرد و به همین دلیل در شمار صحابه یاد نمی شود. در عهد عمر و عثمان و حضرت امیر و معاویه قاضی کوفه بود. گویند در واقعه عاشورا جانب این زیاد را گرفت و مردم را به قیام علیه امام فراخواند.

۳. مراد از «ولایت» در اینجا حق حکومت یعنی ولایت بر اموال و جانهاست.

مرحوم نراقی^۱، و از متأخرین مرحوم نایینی^۲، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می‌دانند^۳، و بعضی نمی‌دانند. اما اینکه منصب قضاؤت متعلق به فقهاء عادل است، محل اشکال نیست و تقریباً از واضحات است.

نظر به اینکه فقها مقام نبوت را دارا نمی‌باشند، و شکی نیست که «شقی» هم نیستند، بالضروره باید بگوییم که «وصیاً» یعنی جانشینان رسول اکرم (ص) می‌باشند. متنهای از آنجا که غالباً وصی نبی را عبارت از وصی دست اول و بلافصل گرفته‌اند، لذا به اینگونه روایات اصلاً تمسک نشده است. لکن حقیقت این است که دایرۀ مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می‌شود. البته وصی بلافصل حضرت امیر(ع) است، و بعد از او ائمه(ع) می‌باشند، و امور مردم به آنان محول شده است. تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه(ع) شائی بوده است. زمامداری فقط از جهت اینکه بتوانند حکومت عدل را بپردازند و عدالت اجتماعی را بین مردم تطبیق و تعمیم دهند، قابل اهمیت بوده است، لکن مقامات روحانی ائمه(ع) که فوق ادراک بشر می‌باشد، به نصب و جعل مربوط نیست، چنانچه اگر رسول اکرم (ص) حضرت امیر(ع) را وصی هم قرار نمی‌داد، مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می‌دهد، بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می‌سازد.

۱. احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر نراقی (۱۲۴۵ هـ. ق). فقیه و محدث و رجالی و ریاضیدان و استاد در فنون و علوم عقلی به زهد و تقوا مشهور بود. بیشتر علوم را از حضر پدر خود ملا محمد مهدی نراقی استفاده کرد. نیز نزد سیدمهدي بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء تلمذ کرد. وی استاد شیخ انصاری و سید محمد شفیع جاپلی است. معراج السعاده، مفتاح الاحکام، عوائد الایام، منهاج الوصول الى علم الاصول، مستند الشیعه و دیوان شعر فارسی از آثار اوست.

۲. میرزا حسین (یا محمدحسین) بن عبدالرحیم نایینی نجفی (۱۲۷۳ – ۱۳۵۵ هـ. ق). فقیه، اصولی، حکیم و از مراجع بزرگ شیعه. تحصیلات خود را در نایین آغاز و در اصفهان و سامرا به پایان رسانید. بعد از اعلام مشروطیت در ایران کتاب تنزیه الملّة و تنبیه الامّة را نگاشت که با تقریظ آخوند خراسانی انتشار یافت. پس از فوت شیخ محمدتقی شیرازی، شاگرد آخوند، مرجعیت عامه شیعه در انحصار مرحوم نایینی و سید ابوالحسن اصفهانی در آمد. رساله در لباس مشکوک، رساله در احکام خلل نمان، رساله در نفع ضرر، حواشی بر عروة الوثقی از آثار اوست.

۳. عوائد الایام؛ ص ۱۸۷ – ۱۸۸. منیۃ الطالب فی حاشیۃ المکاسب؛ ج ۲، ص ۳۲۵ – ۳۲۷.

در هر حال، از روایت می‌فهمیم که «فقها» اوصیای دست دوم رسول اکرم(ص) هستند، و اموری که از طرف رسول الله(ص) به ائمه(ع) واگذار شده، برای آنان نیز ثابت است، و باید تمام کارهای رسول خدا را انجام دهنند؛ چنانکه حضرت امیر(ع) انجام داد.

روایت دیگر که از ادله یا مؤیدات مطلب است و از حیث سند و دلالت از روایت اول بهتر می‌باشد، از طریق کلینی نقل شده و از این طریق ضعیف است.^۱ لکن صدق، روایت را از طریق سلیمان بن خالد^۲ آورده که صحیح و معتبر می‌باشد.^۳ روایت چنین است:

و عن عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسیٰ عن أبي عبدالله المؤمن، عن ابن مسکان، عن سلیمان بن خالد، عن ابی عبدالله(ع) قال: ائقو الحُكْمَةَ، فَإِنَّ الْحُكْمَةَ إِنَّمَا هيَ للإِلَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، لِنَبِيِّ (کَنَّبِيِّ)، أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ^{*}.

امام می‌فرماید: از حکم کردن (دادرسی) پرهیز بذ، زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پغمبر است یا وصی پغمبر.

ملحوظه می‌کنید کسی که می‌خواهد حکومت (دادرسی) کند، اولاً باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوای باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالیم» و «عادل» زاید می‌نمود.

دوم، اینکه عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضانداشت، یعنی قوانین و

۱. در طریق کلینی، سهیل بن زیاد یا سهیل بن زیاد، و ابوعبدالله المؤمن هستند که ابوعبدالله واقعی و در حدیث مختلف است و در توثیق سهیل نیز اختلاف وجود دارد.

۲. سلیمان بن خالد بن دهقان بن نافل، قاری، فقیه و محدث و از اصحاب و معتمدان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بود.

۳. روایت «صحیح» روایتی را گویند که تمامی روایان آن امامی و عادل و موثق باشند. و طریق صدق به سلیمان بن خالد چنانکه در مشیخه فقیه آمده است عبارتند از پدر صدق از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمر از هشام بن سالم که همگی امامی و مورد توثیق، از میان آنان ابراهیم بن هاشم، توثیق خاص ندارد، اما چون از مشاهیر روایان امامی است توثیق وی محل تردید نیست.

* و رواه الصدق پیاستاده عن سلیمان بن خالد.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، «كتاب القضاء»، باب ۳، حدیث ۲—من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴، «ابواب القضايا والاحكام»، باب ۳، حدیث ۱.

آین دادرسی اسلام را نمی‌دانست، حق قضایت ندارد.
سوم، اینکه باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می‌فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبل‌آ عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضایت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیهی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین‌شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضایت - به حسب تعیین امام(ع) - داراست. آنگاه امام(ع) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقهاء چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنابراین، آن مجهول از این معلوم به دست می‌آید که «فقیه» وصی رسول اکرم(ص) است و در عصر غیبت، امام المسلمين و رئیس الملة می‌باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضایت و دادرسی ندارد.

در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم
روایت سوم، توقیع^۱ است که مورد استدلال واقع شده، و ما کیفیت استدلال را عرض می‌کنیم:

۱. «توقیع» در لغت به معنای نشان نهادن بر روی نامه است و نشان و دستخط پادشاه را بر فرمان یا نامه نیز توقیع گویند. نامه‌های معصومان(ع) بخصوص آنها برای که از ناحیه مقدسه امام زمان(عج) شرف صدور یافته و یکی از نواب اربعه آن را ابلاغ کرده در کتابهای تاریخ و حدیث به «توقیعات» مشهور است.

فی کتاب إكمال الدين و إتمام النعمة^۱ عن محمد بن محمد بن عاصم، عن محمد بن يعقوب، عن إسحاق بن يعقوب، قال: سأله محمد بن هشمان العمري أن يوصل لي كتاباً قد سأله فيه عن مسائل أشكاله على، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان(ع): أما ما سأله عنه، أرشدك الله و بتلك (الى ان قال) و أما الحوادث الواقعه، فازجعوا فيها إلى رواه حديثنا. فلأنهم حجتى عليكم، و أنا حجت الله. و أما محمد بن هشمان العمري، فرضي الله عنه و عن أبيه، فإنه ثقى و كتابه كتابي.^۲

اسحاق بن يعقوب^۳ نامه‌ای برای حضرت ولی عصر(عج) می‌نویسد، و از مشکلاتی که برایش رخ داده سوال می‌کند. و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود که «... در حوادث و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شماست، و من حجت خدایم...»

منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمی‌خواهد پرسید درباره مسائل تازه‌ای که برای ما رخ می‌دهد چه کنیم. چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقهها رجوع کنند^۴. در زمان ائمه(ع) هم به فقهها رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. کسی که در زمان حضرت صاحب، سلام الله عليه، باشد و با نواب اربعه^۵ روابط داشته باشد و به

۱. اكمال الدين و اتمام النعمة که به نام «كمال الدين و تمام النعمة» شهرت یافته، از آثار شیخ صدق (۳۸۱ هـ. ق.) است و درباره غیبت امام زمان و مسائل مربوط به آن به نگارش درآمده است.

۲. کمال الدين؛ ج ۲، ص ۴۸۴، «باب التوقيعات»، حدیث ۴.

۳. اسحاق بن يعقوب کلین خود تصویب کرده است که از طریق محمد بن عثمان عمری پاره‌ای مسائل مشکل را بر امام عصر(عج) عرضه کرده و پاسخ گرفته است. در توقيع امام خطاب به او چنین عباراتی آمده: أما ما سأله عنه أرشدك الله و بتلك من أمر المُتَكَبِّرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبِتِي عَوْنَانَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يا إسحاقَ بنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ أَتَيْتُ الْهُدَى. اینگونه خطابها را از طرف امام دلیل نبال شان و جلالت قدر او دانسته‌اند.

۴. صاحب وسائل الشیعه روایات مربوط به فقهها را در وسائل الشیعه، بخصوص در «کتاب القضاء»، «ابواب صفات القاضی»، باب (۱۱) با الفاظ مختلف نقل کرده است.

۵. «نواب اربعه» عنوان چهار تن نایب ویژه امام زمان(عج) است که در دوره غیبت صغرا (۲۶۰—۲۲۹ هـ. ق.) واسطه بین امام و شیعیان بودند. این چهار تن عبارتند از: ۱- ابو عمر عثمان بن سعید بن عمرو العمري، از اصحاب و معتمدان امام هادی و امام عسکری- علیهم السلام- که امام عسکری(ع) وی را نایب امام غایب(عج) معرفی فرمود. ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید، از اصحاب و ناییان امام عسکری(ع) که امام پیازدهم و پدرش عثمان بن سعید وی را از ناییان حضرت شمردند. وی در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ هـ. ق. وفات کرد و در بغداد در کنار

حضرت نامه بنویسد و جواب دریافت کند، به این موضوع توجه دارد که در فراگرفتن مسائل به چه اشخاص باید رجوع کرد.

منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاریهایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده است. و به طور کلی و سریسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم، وظیفه چیست؟ یا حادثی را ذکر کرده، و پرسیده در این حادث به چه کسی رجوع کنیم؟ آنچه به نظر می‌آید این است که به طور کلی سؤال کرده، و حضرت طبق سؤال او جواب فرموده‌اند که در حوادث و مشکلات به روات احادیث ما، یعنی فقهها، مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما می‌باشند، و من حجت خدا بر شما می‌باشم.

«حجت خدا» یعنی چه؟ شما از کلمه «حجۃ اللہ» چه می‌فهمید؟ یعنی خبر «واحد» حجت است^۱؟ و اگر زراره^۲ روایتی را نقل کرد حجت می‌باشد؟ حضرت امام زمان نظیر زراره است که اگر خبری از رسول اکرم (ص) نقل کرد، باید پذیریم و عمل کنیم؟ اینکه می‌گویند «ولی امر» حجت خداست، آیا در مسائل شرعیه حجت است که برای ما مسأله بگوید؟ اگر رسول اکرم (ص) فرموده بود که من می‌روم، و امیر المؤمنین (ع) حجت من بر شماست. شما از این می‌فهمیدید که حضرت رفتند، کارها همه تعطیل شد فقط مسأله گویی مانده که آن هم به حضرت امیر (ع) واگذار شده است؟ یا اینکه «حجۃ اللہ»

→

مدفن پدر خود به خاک سپرده شد. ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که وی را محمد بن عثمان به عنوان جانشین خود و نایب امام معرفی کرد. ۴- ابوالحسن علی بن محمد السمری که وی را حسین بن روح به عنوان وکیل امام (ع) شناساند. سمری در نیمة شعبان سال ۳۲۸ پا ۳۲۹ هـ ق. وفات یافتد. وی آخرین نایب آن حضرت بود.

۱. خبر واحد آن است که به حد تواتر نرسد؛ یعنی تعداد ناقلان آن به اندازه‌ای نباشد که نوعاً مغایر قطع و یقین است. خبر واحد را در صورتی که ناقلان آن مورد اعتماد باشند، «معتبر» گویند و در احکام شرعی می‌توان به آن استناد کرد. مقصود از «حجت خبر واحد» این است که عمل به مضمون آن واجب است. و اگر آن را اصلی نباشد، عامل به آن معذور خواهد بود.

۲. عَبْدُ رَبِّهِ بْنُ أَعْيَنَ شِيبَانِي كوفی ملقب به زراره (متوفی ۱۵۰ هـ ق). از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق - عليهما السلام - وی شیخ اهل حدیث و از فقهای اصحاب به شمار است. تمام علمای رجال او را توثیق کرده‌اند و از اصحاب اجماع شمرده‌اند و روایاتی از امام صادق (ع) رسیده است که حاکی است از آنکه آن حضرت وی را گرامی می‌داشته است. کتابهای الاستطاعة والجبر بدرو منسوب است.

یعنی همان طور که حضرت رسول اکرم (ص) حجت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند، فقها هم مستول امور و مرجع عام توده‌های مردم هستند؟

«حجۃ‌الله» کسی است که خداوند او را برای انجام اموری قرار داده است، و تمام کارها، افعال و اقوال او حجت بر مسلمین است. اگر کسی تخلف کرد، بر او احتجاج (و اقامه برهان و دعوی) خواهد شد. اگر امر کرد که کاری انجام دهید، حدود را اینطور جاری کنید، غایم، زکات و صدقات را به چنین مصارفی برسانید و شما تخلف کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج می‌کند. اگر با وجود حجت برای حل و فصل امور به دستگاه ظلم رجوع کردید، خداوند در روز قیامت بر شما احتجاج خواهد کرد که من برای شما حجت قرار دادم، چرا به ظلم و دستگاه قضایی ستمگران مراجعه کردید. خدا به وجود حضرت امیر المؤمنین (ع) بر متخلفین و آنها که کجری داشتند احتجاج می‌کند، بر متصدیان خلافت، بر معاویه، و خلفای بنی امية و بنی عباس، و بر کسانی که طبق خواسته‌های آنان عمل می‌کنند، احتجاج می‌شود که چرا زمام مسلمین را غاصبانه به دست گرفتید. شما که لیاقت نداشتید چرا مقام خلافت و حکومت را غصب کردید.

خداوند حکام جور و هر حکومتی را که برخلاف موازین اسلامی رفتار کند بازخواست می‌کند که چرا ظلم کردید؟ چرا با اموال مسلمین هوسیازی کردید؟ چرا جشن چند هزار ساله برپا داشتی؟ چرا ممال مردم را صرف «تاجگذاری» و آن جشن

۱. محمدرضا پهلوی در پاییز سال ۱۳۵۰ ش. برای ۲ هزار و پانصد سال حکومت شاهنشاهی در ایران مراسم جشنی در محل «پرسپولیس» برپا کرد. در این مراسم از ۶۹ کشور: بیست پادشاه و امیر عرب، پنج ملکه، ۲۱ شاهزاده، شانزده رئیس جمهوری، سه نخست وزیر، چهار معاون رئیس جمهوری و دو وزیر خارجه شرکت داشتند. این جشن یک هفته‌ای بیش از دویست میلیون دلار خرچ برداشت‌دا در روزنامه‌های رسمی هزینه این جشن را فقط ۱۳۳ میلیون تومان اعلام کردند! مدعوین در سه چادر عظیم و پنجاه چادر بزرگ دیگر که در محل برآفرانشته بودند پذیرایی شدند، برای تأمین برق محل جشن از تهران و شیراز شش هزار مایل کابل برق به کار برده بودند. غذاهای این جشن شاهانه عبارت بود از تخم بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ، کباب برو با قالیچ، طاووس بریان که درون آن را از جگر غاز پر کرده بودند. و دسر این خواراکها شامل تمثیل تازه فرانسه با شیره انجیر و تمثیل مخصوص بود. شخصی فرانسوی با یک اکیپ ۱۵۹ نفری از سرآقیز و بسیاری خدمه دیگر، از ده روز پیش از برگزاری جشن به تهران دعوت شده بود تا عهده‌دار پذیرایی از میهمانان شاه شود. رستوران مشهوری در پاریس به نام «ماکسیم» ←

کذایی کردی؟ اگر بگویید با اوضاع روز نمی‌توانستم عدالت کنم، یا اینکه [نمی‌توانستم] قبه و بارگاه، کاخ و عمارت کذایی نداشته باشم، تاجگذاری کردم که دولت اینجا را و ترقی خودمان را معرفی کنم، می‌گویند این [اشارة به حضرت امیر(ع)] هم حاکم بود؛ حاکم بر مسلمین و سرزمین پهناور اسلامی بود، تو شرف اسلام و مسلمین و بلاد اسلامی را بیشتر می‌خواستی، یا این مرد؟ مملکت تو بیشتر بود یا او؟ قلمرو حکومتش تو جزئی از قلمرو حکومتش بود؛ عراق و مصر و حجاز و ایران همه در قلمرو حکومتش بود؛ در عین حال دارالعماره او مسجد بود، و دکة القضاة در گوشۀ مسجد قرار داشت؛ و سپاه در مسجد آماده می‌شد، و از مسجد حرکت می‌کرد؛ مردم نمازگزار و معتقد به جنگ می‌رفند؛ و دیدید که چگونه پیشرفت می‌کردند و چه کارها انجام دادند.^۲

امروز فقهای اسلام «حجت» بر مردم هستند؛ همان‌طور که حضرت رسول(ص) حجت خدا بود، و همه امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف می‌کرد برق او احتجاج می‌شد. فقهاء از طرف امام(ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است. در امر حکومت، تمثیل امور مسلمین، اخذ و مصرف عواید عمومی، هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد. در دلالت روایتی که آورده‌یم هیچ اشکالی نیست؛ متنهای سندش قدری محل تأمل است^۳. و اگر دلیل نباشد، مؤید

→

غذاها و مشروبات و از جمله ۲۵ هزار بطری شراب مخصوص خود را برای این میهمانی فرستاده بود. در روزهای برپایی مراسم چشنبه ۲ هزار و پانصد ساله شاهنشاهی شصده روزنامه‌نگار و عکاس و فیلمبردار از اطراف جهان به تخت چمشید آمده بودند و بیش از یک میلیون کلمه درباره این چشنبه به سراسر دنیا مخابره کردند. شبکه تلویزیونی N.B.C از ایالات متحده آمریکا مراسم را از طریق ماهواره برای دهها میلیون بین‌المللی پخش کرد. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران؛ غلام رضا نجاتی؛ ج ۱، ص ۳۴۸-۳۵۱. شکست شاهانه؛ ماروین زونیس؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۱۲۳ به بعد.

۱. محمدرضا پهلوی در آبان ۱۳۴۶ ش. جشنی مفصل با هزینه‌ای گراف به راه انداشت و در طی تشریفاتی رسمی تاج سلطنت بر سر نهاد؛ این مراسم یک ماه ادامه داشت! برای برگزاری این جشن خیابانهای پاپتخت را با هفتصد تن آهن و فولاد و سیصد کیلومتر کابل و صدها هزار لامپ برق و چراغهای فلورسنت و مقادیر بسیاری ورقهای پلاستیکی و آلومینیومی مزین ساخته بودند. تاجهای شاه و ملکه را «پر آریل» جواهرساز معروف فرانسوی، از طلا و طلای سفید ساخت، و گوهرهای گران‌قیمت در آن به کار برد.

۲. تاریخ طبری؛ ج ۳ و ۴ - الفتوح؛ ابن اعتم - تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا؛ شکیب ارسلان.

۳. وجه تأمل سند به جهت اسحق بن یعقوب است که توثیق خاصی درباره‌ی نرسیده است.

مطالبی است که گفته شد.

بحث در روایت مقبوله عمر بن حنظله

روایت دیگری که از مؤیدات بحث ماست «مقبوله^۱ عمر بن حنظله» می‌باشد. چون در این روایت به آیه شریفه‌ای تمسک شده، لازم است ابتدا آن آیه و آیات قبل آن مورد بحث قرار گیرد، و معنای آن تا حدودی معلوم شود، سپس روایت مورد بحث قرار گیرد.

بحث پیرامون آیاتی از قرآن مجید

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْكِدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ يُعِظُّكُمْ بِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ مِنْكُمْ، فَلَمَنْ تَنَزَّلَ عَنْهُمْ فِي شَيْءٍ وَفَرَدُوهُ إِلَيَّ اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُشِّفْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَخْسَنُ تَأْوِيلًا^۲.»

خداؤند امر فرموده که امانتها را به اهلش (صاحبش) بدهيد. و هرگاه بين مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنيد. خدا چه خوب به آن اندرزтан می‌دهد و یادآوری تان می‌کند. بی شک خدا شناور بیناست. ای ایمان آورده‌گان، خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیائی امرتان (متصدیان رهبری و حکومتتان) را. بنابراین، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و خوش عاقبت‌تر.

خداؤند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید.» عده‌ای بر این عقیده‌اند که منظور از «امانث» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالقی (یعنی احکام شرعیه) می‌باشد. و مقصود از «رد امانت الهی» این است که احکام اسلام را آنطور که هست اجرا کنند.^۳ گروه

۱. «مقبوله» حدیثی است که علمای فقه و حدیث بدون توجه به صحت با عدم صحبت سند آن، مضمون آن را پذیرفته و بر طبق آن عمل کرده باشند. مانند حدیث عمر بن حنظله.

۲. نسا / ۵۸ - ۵۹.

۳. مجتمع‌البيان؛ سوره نسا، ذیل آیه ۵۸.

دیگری معتقدند که مراد از «امانت» امامت است^۱. در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه علیهم السلام) هستیم^۲، که خداوند تعالی بہ ولات امر (رسول اکرم (ص) و ائمه (ع)) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند؛ یعنی رسول اکرم (ص) ولایت را به امیر المؤمنین (ع)، و آن حضرت هم بہ ولیّ بعد از خود واگذار کند، و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می فرماید: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْقُدْلِ» (وقتی که حاکم شدید بر پایه عدل حکومت کنید). خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کند، چون فقط حکم قضائی صادر می کند، نه حکم اجرایی. چنانکه قضات در طرز حکومتها قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت کننده هستند، نه تمام حکومت کننده‌گان و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان)، و مجلس (برنامه‌ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته‌های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیه شریفه و اذا حکمتم در مسائل حکومت ظهرور دارد؛ و قاضی و همه حکومت کننده‌گان را شامل می شود. وقتی بناشد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این امامت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است. و به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع باشد. قاضی حکم به باطل نکند؛ یعنی بر مبنای قانون ناروای غیراسلامی حکم صادر نکند؛ و نه آیین دادرسی او، و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می کند، هیچ یک غیر اسلامی (باطل) نباشد؛ برنامه‌ریزان که در مجلس برنامه مثلاً مالی کشور را طرح می کنند، بر کشاورزان املاک عمومی خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند؛ و طوری نباشد که آنان را بیچاره کنند، و سنگینی مالیات باعث از بین رفتن آنان و خرابی املاک و کشاورزی شود؛ اگر مجریان خواستند احکام قضائی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جاری نمایند، از مرز قانون باید تجاوز نکنند؛ یک شلاق بیشتر نزنند و

۱. مجتمع البیان؛ سوره نسا، ذیل آیه ۵۸. و تفسیر برهان و تفسیر در المتشور ذیل همین آیه.
 ۲. اصول کافی؛ ج ۲، ص ۲۲ – ۲۴، «كتاب الحجة»، «باب أن الإمام عليه السلام يعرف الإمام الذي يكتبون من بعده...». و نیز تفسیر مجتمع البیان و تفسیر برهان و تفسیر نور الثقلین ذیل آیه یاد شده.

اهانت ننمایند. حضرت امیرالمؤمنین(ع) بعد از اینکه دست دو نفر دزد را قطع می‌کند، چنان نسبت به آنان عاطفه و محبت نشان می‌دهد و معالجه و پذیرایی می‌کند که از مداحان حضرت می‌شوند^۱. یا وقتی می‌شنود ارتش غارتگر معاویه خلخال از پای یک زن اهل ذمه درآورده‌اند، به قدری ناراحت می‌شود و عواطفش چنان جریحه‌دار می‌گردد که در نطقی می‌فرماید:^۲ اگر از تأثر این واقعه انسان بمیرد، قابل سرزنش نخواهد بود! با اینهمه عاطفه، روزی هم شمشیر می‌کشد و افراد مفسد را با کمال قدرت از پا درمی‌آورد. معنای عدالت این است. حاکم عادل رسول اکرم(ص) است. او اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملتها هستند از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است. اگر در چنین مواردی فرمان ندهد، خلاف عدالت می‌باشد؛ زیرا ملاحظه حوال اسلام و مسلمین و جامعه بشری را نکرده است. کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد؛ و از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم بپوشد. لهذا اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالح جامعه فانی کرده است؛ بسیاری از اشخاص را در مقابل مصالح بشر از بین برده است؛ ریشه بسیاری از طواایف را چون مفسدۀ انگیز و برای جامعه مضر بوده‌اند، قطع کرده است. حضرت رسول(ص) یهود «بنی قریظه» را چون جماعت ناراحتی بودند و در جامعه اسلامی مفسدۀ ایجاد کرده و به اسلام و حکومت اسلامی ضرر

۱. فروع کافی: ج ۷، ص ۲۶۴، «كتاب الحدود»، باب النسادر، حدیث ۴۲۲ وسائل الشیعة: ج ۱۸، ص ۵۲۸، «كتاب الحدود»، «ابواب حد السرقة»، باب ۳۰، حدیث ۱-بحار الانوار: ج ۴۰، ص ۲۸۱، «تاریخ امیرالمؤمنین(ع)»، باب ۹۷، حدیث ۴۴.

۲. وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمُتَّرَاوِيْمُ الْمُشْلِيْمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَايِدَةِ، فَيَتَّبَعُ جِنْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُغْبَهَا مَا تَمْتَعِيْعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِرْجَاعِ وَالْإِسْتِرْخَامِ، ثُمَّ أَنْصَرَهُوا وَأَفْرَيْنُ لَهُ نَالَ رِبْعًا مِنْهُمْ كَلْمَ وَلَا أُرْقَ لَهُمْ دَمٌ. فَلَوْ أَنَّ امْرَأَ مُشْلِيْمًا ماتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا، مَا كَانَ يَهْمُّ بَلْ كَانَ يُبَوِّعَ عَنْدَهُ جَدِيرًا. (به من خبر رسیده است یکی از مهاجمان بر زنی مسلمان و دیگری بر زنی که در پناه اسلام است وارد شده، و گردنبند و دستبند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان بیرون کرده است، و آن ستدیدگان به زاری تقاضای ترحم کرده‌اند، آنگاه غارتگران با دست پر کامیاب بازگشته‌اند، نه زخمی بر جای نهاده و نه خونی از آنها ریخته شده. اگر مسلمانی از اندوه چنین حادثه‌ای بمیرد، نه همان جای ملامت است، که نزد من شایسته کاری است که کرده است). نوح البلاعه: خطبة ۲۷.

می‌رسانندند، از میان برداشت^۱. اصولاً این دو صفت از صفات مؤمن است که در جای عدالت با کمال قدرت و جرأت اجرای عدالت کند، و هیچ عاطفه نشان ندهد؛ و در مورد عطوفت هم کمال محبت و شفقت را بینماید. برای جامعه «امان»، یعنی پناهگاه باشد مسلمان و غیرمسلمان در سایه حکومت او در آمن و آسایش باشد؛ به راحتی زندگی کند و بیم نداشته باشد. اینکه مردم از این حکام می‌ترسند، برای این است که حکومت آنها روی قواعد و قوانین نیست؛ قلدری است. لیکن در حکومت شخصی مانند حضرت امیر(ع)، در حکومت اسلامی، خوف برای کسانی است که خائنند؛ ظالمند؛ متعددی و متجاوزند؛ ولی برای عموم مردم ترس و نگرانی مفهوم ندارد.

در آیه دوم می‌فرماید: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطْبِعُوا الرَّسُولَ وَ أُولُى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»**. در روایت است که آیه اول (آن تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا) مربوط به ائمه(ع) است. و آیه حکم به عدل (وإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ) مربوط به امرا می‌باشد. و این آیه (أطْبِعُوا الله) خطاب به جامعه مسلمین است^۲. به آنان امر می‌فرماید که از خدا، در احکام الهی، و از رسول اکرم(ص) و «أَولُوا الْأَمْرِ»، یعنی ائمه پیروی و اطاعت کنند. از تعالیم‌شان پیروی، و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

عرض کردم که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم(ص) می‌باشد. کلیه عبادیات و غیرعبادیات (احکام شرع الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم(ص) در بباب نماز هیچ امری ندارد. و اگر مردم را به نماز و ایمان دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. ما هم که نماز می‌خوانیم، اطاعت امر خدا را می‌کنیم.
و اطاعت از رسول اکرم(ص) غیر از «طاعة الله» می‌باشد. اوامر رسول اکرم(ص) آن

۱. «بنی قریظه» یکی از قبایل یهودیان بودند که در کنار مدینه سکونت داشتند و با پیغمبر اکرم(ص) پیمان دوستی منعقد کرده بودند، ولی در هنگامه جنگ «احزاب» (خندق) پیمان خود را شکستند و با قریش و غطفان بر علیه مسلمانان هم پیمان شدند و مدینه را نا امن کردند، پس از پیروزی مسلمانان پیغمبر(ص) آنها را در محاصره آورد و یهودیان بنی قریظه پذیرفتند که سعد بن معاذ درباره آنان داوری کند. سعد حکم کرد که مردان جنگی آنها به قتل رسند و زنان و فرزندان ایشان اسیر، و اموال آنها بین مسلمانان تقسیم گردد. سیرة النبیة؛ ابن هشام؛ ج ۳ و ۴، ص ۲۳۳ - ۲۴۶ - تاریخ طبری؛ ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۲۷۶، «کتاب الحجۃ»، بباب آن الامام علیہ السلام یعرف الامام الذي یكون من بعده...»، حدیث ۱ - تفسیر برہان؛ ج ۱، ص ۳۷۹ - ۳۸۶، ذیل آیات ۵۸ و ۵۹.

است که از خود آن حضرت صادر می‌شود، و امر حکومتی می‌باشد. مثلاً از سپاه اسامه پیروی کنید؛ سرحدات را چطور نگهدارید؛ مالیاتها را از کجا جمع کنید؛ با مردم چگونه معاشرت نمایید... اینها اوامر رسول اکرم است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول (ص) اطاعت کنیم؛ چنانکه مأموریم از «أولوا الأمر». که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه (ع) می‌باشند. اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از «أولوا الأمر» که در اوامر حکومتی می‌باشد، نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب اینکه خدای تعالی فرمان داده که از رسول و أولوا الأمر پیروی کنیم، اطاعت از آنان در حقیقت اطاعت خدا هم می‌باشد.

در دنبال آیه می‌فرماید: «...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ الْأَكْرَبِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَخْسَنُ تَأْوِيلًا.» (...اگر در امری با هم نزاع داشتید، به خدا و پامبر (ص) رجوع کنید....)

منازعه‌ای که بین مردم واقع می‌شود، بر دو نوع است: یک نوع، اینکه بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف می‌شود. مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است؛ و دیگری انکار می‌کند. و موضوع اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد باید به قضات رجوع شود. و قاضی باید موضوع را بررسی کرده دادرسی نماید. اینها دعاوی حقوقی است.

نوع دیگر، اینکه اختلافی در بین نیست، بلکه مسئله ظلم و جنایت است. مثلاً قدری مال کسی را به زور گرفته است؛ یا مال مردم را خورده است؛ دزد به خانه کسی رفته و مالش را بردé است. در چنین مواردی؛ مرجع و مسئول قاضی نیست؛ بلکه مدعی‌العموم (دادستان) است. در این موارد، که موارد جزایی - و نه حقوقی - است، و گاهی جزایی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی‌العموم، که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می‌آید، شروع به کار می‌کند، و کیفر خواست صادر می‌نماید؛ سپس، قاضی رسیدگی کرده حکم صادر می‌کند. این احکام، چه حقوقی و چه جزایی، به وسیله دسته دیگری از حکام، که مجریان باشند، اجرا می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ» در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام خدا، و در اجرا رسول است. رسول اکرم (ص) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می‌کند و قضاوت (دادرسی) می‌نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق‌کشی بود، نیز مرجع

رسول اکرم (ص) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می‌باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه (ع) هم می‌باشند. و اطاعت از ائمه (ع) نیز اطاعت از رسول اکرم (ص) می‌باشد.

خلاصه، آیه اول: «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ» و دوم: «أطِيعُوا اللَّهَ وَ أطِيعُوا الرَّسُولَ» و آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» اعم از حکومت و قضاؤت می‌باشد؛ و اختصاص به باب قضاؤت ندارد. صرف نظر از اینکه بعضی از آیات ظهور در حکومت به مفهوم اجرایی دارد. در آیه بعد می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَرْعَمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَيْنَا الطَّاغُوتُ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكُفُرُوا بِهِ...»

آیا ندیدی کسانی را که می‌پندازند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، می‌خواهند نزد طاغوت (قدرتها ناروا) دادخواهی کنند؛ در حالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.

اگر نگوییم منظور از «طاغوت» حکومتها جور و قدرتها ناروای حکومتی به طور کلی است، که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته‌اند، باید قائل شویم که اعم از قضای و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احراق حقوق و کفر متعددی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می‌گیرد؛ و باز حکم قضایی را مجریان - که معمولاً آنها را حکومت کنند - اجرا می‌کنند. حکومتها جور، چه قضای و چه مجریان و چه اصناف دیگر، آنها «طاغوت»‌اند، چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاؤت بر طبق آن پرداخته‌اند. خداوند امر فرموده که به آنها کافر شوید؛ یعنی در برابر آنها و اوامر و احکامشان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می‌خواهند به «طاغوت» کافر شوند، یعنی در برابر قدرتها حاکمه ناروا سر به نافرمانی بردارند، وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند.

مقبوله «عمر بن حنظله»

اکنون می‌پردازیم به بررسی روایت «مقبوله عمر بن حنظله» تا بینیم چه می‌گوید و

منظور چه می‌باشد.

«محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عیسی، عن صفوان بن یحیی، عن داود بن الحصین، عن عمر بن حنظله: قالت سالت أبا عبداللّه^(ع) عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعه فی دین او میراث فتحاکما إلی السلطان و إلی القضاة أیحل ذلک؟ قال: مَنْ تَحَاكَمَ النَّهِيْمُ، فِي حَقِّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إلی الطَّاغُوتِ وَ مَا يُخْكِمُ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سُخْنَا وَ إِنْ كَانَ حَقَّاً ثَابِتًا لَهُ؛ لَا هُنَّ أَخْلَدُهُ بِسُنْكُمُ الطَّاغُوتِ وَ مَا أَمْرَاهُ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إلی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمْرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ». قلت: فَكِيفَ يَصْنَعُونَ؟ قَالَ: يَنْظُرُونَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَأَى حَدِيْثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ حَرْفَ أَحْكَامَنَا... فَلَيَزَصُوا بِهِ حَكْمًا. فَإِنَّمَا قَدْ جَعَلَتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...»^۱

عمر بن حنظله^۲ می‌گوید از امام صادق^(ع) درباره دو نفر از دولستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث، و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سوال کردم که آیا این زواست؟ فرمود: «هر که در مورد دعاوی حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت» (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده باشد؛ و هرچه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی «طاغوت» و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إلی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمْرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ». پرسیدم چه باید بکنند. فرمود: باید نگاه کنند بینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما مطالعه نموده، و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است...» بایستی اورا به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام».

همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام^(ع) به آیه شریفه به دست می‌آید، موضوع سوال حکم کلی بوده؛ و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است. و عرض

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۸۶، «كتاب فضل العلم»، «باب اختلاف الحديث»، حدیث ۱۰ - وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، «كتاب ابواب صفات القاضی»، «باب ۱۱»، حدیث ۱.

۲. ابوصخر، عمر بن حنظله عجلی کوفی، شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امامان صادق و باقر - علیهم السلام، شمرده‌اند. عمر بن حنظله خود یکی از رواییان مشهور است و بزرگان اصحاب، مانند: زیارت، هشام بن سالم، عبدالله بن بکیر و عبدالله بن مسکان و صفوان بن یحیی... از روایت کرده‌اند، و این برای وثاقت وی کافی است. علاوه بر آن روایت یزید بن خلیفه دلالت بر مدح وی دارد.

کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضاط مراجعه می‌شود، و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضاط برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد. و رجوع به مقامات اجرایی برای الزام طرف دعوی به قبول محاکمه، یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است. لهذا، در این روایت از امام سؤال می‌شود که آیا به سلاطین و قدرتهای حکومتی و قضاط رجوع کنیم.

تحریم دادخواهی از قدرتهای ناروا

حضرت در جواب از مراجعة به مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه قضایی، نهی می‌فرمایند. دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود باید به سلاطین و حکام جور و قضاطی که از عمال آنها هستند رجوع کنند؛ هرچند حق ثابت داشته باشد و بخواهند برای احراق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته‌اند یا خانه‌اش را غارت کرده‌اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین، اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضاط سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی قدرتهای ناروا روى آورده است. و در صورتی که به وسیله این قدرتها و دستگاههای ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آمد، فإنما يأخذه سُختاً و إن كان حقا ثابتا له؛ به حرام دست پیدا کرده، و حق ندارد در آن تصرف کند. حتی بعضی از فقهاء در «عین شخصی»^۱ گفته‌اند که مثلاً اگر عبای شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید، نمی‌توانید در آن تصرف کنید^۲. ما اگر به این حکم قائل نباشیم، دیگر در کلیات، یعنی در «عین کلی» شک نداریم. مثلاً در اینکه اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به مرجع و مقامی غیر از آنکه خدا قرار داده مراجعه و طلب خود را به وسیله او وصول کرد، تصرف در آن جایز نیست. و موذین شیع همین را اقتضامی کند.

۱. چون شخصی ادعا کند که دیگری (مدعی عليه) ملکی یا پولی به او وامدار است. اما مورد مطالبه معین و مشخص نباشد، بلکه حقی را به طور کلی مطالبه کند، مورد مطالبه را «عین کلی» گویند؛ اما چون مدعی گردد که ملک یا پول معین از آن او نزد مدعی عليه است که در تصرف اوست، و آن را بطلبید، مورد مطالبه را «عین شخصی» نامند.

۲. محقق سبزواری در کفاية الاحکام به احتمال آن قائل شده است - القضاة، محقق آشتیانی؛ ص ۲۲.

حکم سیاسی اسلام

این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب می‌شود مسلمانان از مراجعه به قدرتهای ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند خودداری کنند تا دستگاههای دولتی جائز و غیر اسلامی بسته شود؛ و این تشکیلات عریض و طویل دادگستری که جز رحمت فراوان برای مردم کاری صورت نمی‌دهد، برچیده گردد؛ و راه به سوی ائمه هدی (ع) و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضایت دارند باز شود. مقصد اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمل آنها هستند مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند. به ملت اسلام اعلام کرده‌اند که اینها مرجع نیستند؛ و خداوند امر فرموده که مردم باید به سلاطین و حکام جور کافر شوند (عصیان بورزنده). و رجوع به آنها با کفر ورزیدن به آنها منافات دارد؛ شما اگر کافر به آنان باشید و آنان را نالایق و ظالم بدانید، نباید به آنها رجوع کنید.

مرجع امور علمای اسلامند

بنابراین، تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند، و به چه مقامی رجوع کنند؟ قال: ينظران من كان منكم من قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا. در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا، طبق قواعد، آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می‌شناسند رجوع کنند. امام (ع) همچ جای ابهام باقی نگذاشته تا کسی بگوید پس راویان حدیث (محدثین) هم مرجع و حاکم می‌باشند. تمام مراتب را ذکر فرموده، و مقید کرده به اینکه در حلال و حرام طبق قواعد نظر کنند و به احکام معرفت داشته، موازین دستش باشد تا راویاتی را که از روی تقيه یا جهات دیگر وارد شده و خلاف واقع می‌باشد تشخیص دهد. و معلوم است که معرفت به احکام و شناخت حدیث غیر از نقل حدیث است.

علماء منصوب به فرمانروائی اند

می‌فرماید: فلانی قد جعلته علیکم حاکمًا (من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم «فرمانروا» بر شما قرار دادم). و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور

حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده؛ و مسلمانها حق ندارند به غیر او رجوع کنند. بنابراین، اگر قلدری مال شما را خورد، مرجع شکایت عبارت از مجریانی است که امام تعیین فرموده. و اگر با کسی سر دین (وام) نزاع دارید و احتیاج به اثبات دارد، نیز مرجع آن قضایی است که حضرت تعیین فرموده؛ و نمی‌توانید به دیگری رجوع نمایید. این وظیفه عمومی مسلمانهاست؛ نه اینکه «عمر بن حنظله» به چنین مشکله‌ای گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

این فرمان که امام (ع) صادر فرموده کلی و عمومی است. همان‌طور که حضرت امیر المؤمنین (ع) در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قضایی تعیین می‌کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، حضرت امام صادق (ع) هم چون «ولی امر» مطلق می‌باشد و بر همه علماء، فقهاء و مردم دنیا حکومت دارد، می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قضایی تعیین فرماید. همین کار را هم کرده، و این منصب را برای فقهاء قرار داده است. و تعبیر به حاکم‌آفرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.

نیز از صدر و ذیل روایت و آیه‌ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می‌شود که موضوع تنها تعیین قضایی نیست که امام (ع) فقط نصب قضایی فرموده باشد، و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده، و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرتهای اجرایی ناروا بوده بلا جواب گذاشته باشد.

این روایت از واضحات است؛ و در سنده دلالتش و سوسه‌ای نیست.^۱ جای تردید نیست که امام (ع) فقهاء را برای حکومت و قضاؤت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام (ع) اطاعت نمایند.

بحث در روایت ابی خدیجه برای اینکه مطالب بهتر روشن شود و به روایات دیگر مؤید گردد، روایت

۱. خدشده در سنده روایت فقط از جهت عمر بن حنظله است که در پاورپوینت ۱۴۶ به توثیق وی اشاره شده است. بحث در دلالت و اشکالات آن نیز به طور مستوفی در متن آمده است.

أبو خديجه^۱ را نيز می آورم:

محمد بن حسن پاشناده عن محمد بن علی بن محبوب، عن احمد بن محمد، عن حسین بن سعید، عن أبي الجهم، عن أبي خديجة، قال بعثني أبو عبدالله(ع) إلى أحد من أصحابنا فقال: قل لهم: إِيَاكُمْ إِذَا وَقَعْتُ بِيَنْكُمُ الْخُصُومَةُ أَوْ تَدَارِي فِي شَيْءٍ مِّنَ الْأَخْذِ وَالْعِطَاءِ أَنْ تَحَاكِمُوا إِلَى أَخْدِيْمْهُؤْلَاءِ الْفُسَاقِيِّينَ. إِنْجَعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجْلًا قَدْ عَرَفَ خَلَانَا وَخَرَامَنَا؛ فَإِنَّمَا قَدْ جَعَلْتُمْ عَلَيْكُمْ قَاضِيَاً. وَإِيَاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ.^۲

ابو خديجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق(ع)) می گوید که حضرت صادق(ع) به من مأموریت دادند که به دوستانمان(شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: «مبدأ و قنی بین شما خصوصت و نزاعی اتفاق می افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده ام. و مبدأ که بعضی از شما علیه بعضی دیگر تان به قدرت حاکمه جائز شکایت ببرد».

منظور از تداری فی شیء که در روایت آمده همان اختلاف حقوقی است؛ یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این «فساق» رجوع نکنید. از اینکه دنبال آن می فرماید: «من برای شما قاضی قرار دادم». معلوم می شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشتکار، قضاتی بوده اند که از طرف امرای وقت و قدرتهای حاکمه ناروا منصب قضاؤت را اشغال کرده اند. در ذیل حدیث می فرماید: وَإِيَاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ. در مخاصمات نیز به سلطان جائز، یعنی قدرت حاکمه جائز و ناروا رجوع نکنید؛ یعنی در اموری که مربوط به قدرتهای اجرایی است به آنها مراجعه ننمایید. گرچه «سلطان جائز» قدرت حاکمه جائز و ناروا به طور کلی است و همه حکومت کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانونگذاران و مجریان را شامل می شود، ولی با توجه به

۱. سالم بن مکرم بن عبدالله کناسی، مگنی به ابو خديجه و ابو سلمه، از اصحاب امام صادق و امام کاظم - عليهما السلام - بوده و از هر دو امام روایت کرده است. ابن قولویه و علی بن نقیل او را توثیق کرده اند و نجاشی رجالي بزرگ از او به «فقه» یاد کرده است.

۲. وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، ص ۱۰۰، «كتاب القضاة»، «ابواب صفات القاضي»، باب ۱۱، حدیث ۶.

اینکه قبل از مراجعه به قضات جائز نهی شده، معلوم می‌شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر، یعنی مجریان است. جمله اخیر طبعاً تکرار مطلب سابق، یعنی نهی از رجوع به فساق نیست. زیرا اول از مراجعه به قاضی فاسق در امور مربوط به او که عبارت از بازجویی، اقامه بینه، و امثال آن می‌باشد، نهی کردند؛ و قاضی تعیین نموده وظیفه پیروان خود را روشن فرمودند. سپس، از رجوع به سلاطین نیز جلوگیری کردند. از این معلوم می‌شود که باب «قضايا» غیر از باب رجوع به سلاطین است؛ و دو رشته می‌باشد. در روایت «عمر بن حنظله» که می‌فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید، به هر دو رشته اشاره شده است. متنهای در این روایت فقط نصب قاضی فرموده؛ ولی در روایت «عمر بن حنظله» هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.

آیا علمای از منصب حکومت معزولند؟

اکنون باید دید اینکه امام (ع) در زمان حیات خود -طبق این روایت- منصب قضایت را برای فقهاء قرار داده، و بنابر روایت «عمر بن حنظله» هر دو مقام ریاست و قضایت را به آنان واگذار کرده است، آیا وقتی که امام از دنیا رحلت فرمودند، فقهاء خود به خود از این مقام برکنار می‌شوند؟ تمام قضایت و امور ایسی که ائمه (ع) قرار داده بودند با رفتن خودشان از منصب ریاست و قضایت معزول می‌گردند یا نه؟

با قطع نظر از این معنا که وضع ولایت امام (ع) با دیگران فرق دارد و بنابر مذهب شیعه تمام دستورات و اوامر ائمه (ع) در زمان حیات و مماتشان لازم الاتباع است، باید دید وضع مناصب و مقاماتی که در دنیا برای اشخاص تعیین می‌شود چگونه است؟

در رژیمهای دنیا، چه سلطنتی و چه جمهوری یا هر شکل دیگر، اگر رئیس جمهور یا سلطان وقت از دنیا رفت، یا اوضاع دگرگون شد و رژیم تغییر کرد، مقامات و منصبهای نظامی به هم نمی‌خورد. مثلاً درجه یک سپهبد خود به خود از او گرفته نمی‌شود؛ سفیر از سفارت عزل نمی‌گردد؛ وزیر مالیه، استاندار، فرماندار، و بخشدار از مقام خود برکنار نمی‌شوند. البته رژیم جدید و دولت بعدی می‌تواند آنان را از مقامشان برکنار و عزل نماید؛ ولی این مناصب خود به خود سلب نمی‌گردد. بعضی امور است که خود به خود از بین

می‌رود. مثل اجازه حسیبه^۱، یا وکالتی که فقیه به کسی می‌دهد که در فلان شهر اموری را انجام دهد. اگر فقیه فوت شود، این امر هم زایل می‌شود؛ اما اگر فقیه فرض بفرماید قیم برای صغیری یا متولی برای موقوفه‌ای تعیین کرد، با فوت او این مناصب از بین نرفته به حال خود باقی است.

منصبهای علماء همیشه محفوظ است

نیز مقام ریاست و قضاوتی که ائمه (ع) برای فقهای اسلام تعیین کرده‌اند، همیشه محفوظ است. امام (ع) که متوجه همه جهات است و در کار او غفلت امکان ندارد، از این موضوع اطلاع دارد که در حکومتهاي دنيا با رفتن رئيس منصب و مقام اشخاص محفوظ است. اگر در نظر داشت که با رفتن ايشان حق ریاست و قضاوت از فقهایی که نصب کرده سلب می‌شود، باید گوشزد می‌کرد که این منصب برای فقهاتا وقی است که من هستم؛ و بعد از من معزول می‌باشند. بنابراین، علمای اسلامی - طبق این روایت - از طرف امام (ع) به مقام حکومت و قضاوت منصوبند. و این منصب همیشه برای آنها محفوظ می‌باشد. احتمال اینکه امام بعدی این حکم را نقض کرده و فقها را از این منصب عزل فرموده باشد، نادرست است. زیرا امام (ع) که می‌فرماید برای گرفتن حق خود به سلاطین و قضات آنها رجوع نکنید، رجوع به آنها رجوع به طاغوت است، بعد هم به آیه شریفه تمسک می‌فرماید که خداوند امر فرموده به طاغوت کفر بورزید، و سپس قاضی و حاکم برای مردم نصب می‌کند، اگر امام بعدی این منصب را بردارد و حاکم و قاضی دیگر هم قرار ندهد، تکلیف مسلمانان چه می‌شود؟ در اختلاف و منازعات باید چه کنند؟ آیا به فساق و ظلمه رجوع کنند، که رجوع به طاغوت و برخلاف امر خداست؟ یا اینکه دست روی دست بگذارند، و دیگر مرجع و پناهی نیست، هرج و مرج است؟ هر کس خواست مال دیگری را بخورد، حق دیگران را از بین ببرد، و هر کاری می‌خواهد بکند؟

۱. «امور حسیبه» کارهای پسندیده‌ای است که شیع، خواهان تحقق آنها در جامعه است؛ و با انجام دادن یک یا چند نفر از عهده دیگران برداشته می‌شود. از جمله مصادیق امور حسیبه می‌توان امر به معروف و نهى از منکر و دفاع و قضایت را نام برد. تصدی این امور در عصر غیبت بر عهده فقیه عادل است و او می‌تواند شخص شایسته‌ای را اجازه تصدی بدهد.

ما یقین داریم که اگر حضرت امام صادق(ع) این مقام و منصب را برای فقهاء جعل فرموده باشند، حضرت موسی بن جعفر، یا ائمه بعدی علیهم السلام، نقض نفرموده‌اند. یعنی نمی‌شود نقض کنند و بگویند در امور خود به فقهاء عدول رجوع نکنید؛ یا به سلاطین رجوع کنید؛ یا دست روی دست بگذارید تا حقوق شما پایمال شود. البته اگر امامی برای یک شهر قاضی قرار داد، بعد از رفتن او امام دیگر می‌تواند این قاضی را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید، لیکن نمی‌شود مقام و منصبهای تعیین شده را به طور کلی به هم بزند. این مطلب از واصحات است.

روایتی را که اکتون می‌آوریم از مؤیدات مطلب ماست. اگر دلیل ما منحصر به یکی از این روایات بود، مدعای خود را نمی‌توانستیم ثابت کنیم. لکن اصول مطلب گذشت؛ و روایتی را که قبلًا ذکر کردیم دلالتشان تمام بود.

بحث در صحیحهٔ قدّاح

علیٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ حَمَادَ بْنِ عَبْيَسِ، عَنْ الْقَدَّاحِ (عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيمُونَ)^۱ عَنْ أَبِي عبد الله(ع) قال: قالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص): مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ جُلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُّ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رَضَاً بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ. وَفَضْلُ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَابِرِ النُّجُومِ لِبَلَةِ الْبَذْرِ. وَإِنَّ الْمُلَمَّةَ وَرَسَّةَ الْأَنْبِياءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرَّثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؛ وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ. فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحَيْثَ وَفِي^۲

امام صادق(ع) از قول پیامبر عالیقدّر(ص) نقل می‌فرماید که «خداؤند برای کسی که در بی دانش راه پیماید، راهی به سوی بهشت می‌گشاید؛ و فرشتگان برای ابراز خشنودی خویش (یا خدا) بال و پرshan را بر دانشجو فرو می‌گسترند. و برای دانشجو هر که در آسمان است و هر که در کره زمین، حتی ماهی در دریا، طلب آمرزش می‌کند. و برتری دانشمند بر عابد، مثل برتری ماه شب چهارده بیان سیارگان است. و براستی دانشمندان میراث بر پیامبرانند. و پیامبران هیچ گونه پولی

۱. عبد الله بن ميمون بن اليسرور القدّاح، از اصحاب امام باقر و امام صادق. عليهما السلام - نجاشی و علامه در خلاصه وی را از جمله نقائش شمرده‌اند.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲، «كتاب فضل العلم»، «باب ثواب العالم والمتعلم»، حدیث ۱.

به میراث نمی‌گذارند؛ بلکه «علم» به میراث می‌گذارند. بنابراین، هر کس بهره‌ای از علم فراگیرد، بهره‌ای شایان و فراوان بردۀ باشد».

رجال حديث همگی ثقہ‌اند؛ حتی پدر علی بن ابراهیم^۱ (ابراهیم بن هاشم)^۲ از بزرگان ثقات (معتمدین در نقل حدیث) است، نه اینکه فقط ثقه باشد. این روایت با کمی اختلاف در مضمون، به سند دیگری، نقل شده که ضعیف است؛ یعنی، سند تا ابوالبختری صحیح است؛ ولی خود ابوالبختری^۳ ضعیف می‌باشد. اینک آن روایت:

بحث در روایت ابوالبختری

من محمد بن يحيى، عن أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْشَى، عن مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عن أَبِي الْبَخْتَرِ، عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: إِنَّ الْمُلَمَّأَةَ رَبَّةُ الْأَنْبِيَاءِ. وَذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا ذِرْكَمًا وَ لَا دِينَارًا، وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ. فَمَنْ أَخْذَ إِنْسَانٌ مِنْهَا، فَقَدْ أَخْذَ حَظًّا وَ إِفْرًا. فَانظُرُوا إِلَيْنَاهُمْ هَذَا حَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ. فَإِنَّ فِينَا، أَفْلَلَ النَّبِيَّتِ، فِي كُلِّ خَلْفٍ حُدُولًا، يَنْثُونَ عَنْهُ تَخْرِيفَ الْغَالِبِينَ وَ اتِّحَادِ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلِ الْجَاهِلِينَ.^۴

امام صادق(ع) می‌فرماید: علما میرابر[ان پیامبر]انند؛ زیرا که پیامبران هیچ گونه پولی به میراث نمی‌گذارند؛ بلکه احادیشی از سخنانشان را به میراث می‌گذارند. بنابراین، هر که بهره‌ای از احادیشان بر گیرد، در حقیقت بهره‌ای شایان و فراوان بردۀ باشد. پس، بنگرید که این علمتان را از چه کسانی می‌گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت پیامبر(ص) در هر نسلی افراد عادل درستکاری

۱. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، محدث، مفسر و فقیه اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری و از مشایخ کلینی. تأییفات فراوانی منسوب به اوست از جمله: کتاب مناقب، قرب الاستناد کتاب الشرائع، کتاب مفازی، کتاب الانبیاء و تفسیر قرآن، مدفن وی در قم است.

۲. ابراهیم بن هاشم قمی - از اصحاب امام جواد(ع) - از اصحاب ائمه بسیار روایت کرده است. گفته‌اند او اولین کسی بود که احادیث کوفیان را در قم نشر داد. کتاب نوادر و قضایای امیر المؤمنین از آثار اوست.

۳. وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ بْنُ كَثِيرٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَعْرُوفٍ بِأَبِي الْبَخْتَرِ (۲۰۰ هـ.) از روایان امام صادق(ع) و هشام بن عروه، نزیل بغداد. در احادیث خود متهم است و علمای اهل سنت، از جمله احمد بن حنبل، او را جاعل و کذاب شمرده‌اند. از علمای اسامیه شیخ طوسی او را عامی المذهب و ضعیف دانسته است. این غضائی در بیان وی گوید او عامی و کذاب است. اما از امام صادق(ع) احادیثی روایت کرده که مورد ثبوت است.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹، «كتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء»، حدیث ۲.

هستند که تحریف مبالغه ورزان و روش سازی نارواگران و تأویل نابخردان را از دین دور می‌سازد.
(ساحت دین را از تغییرات مغرضان و تحریفهای نادانان و امثال آن پاک می‌گردانند).

بررسی روایت ابوالبختری

مقصود ما از نقل این روایت، که مرحوم نراقی هم به آن تمسک کرده^۱، این است که معنی جملهٔ علماء ورثة الانبياء که در این روایت آورده شده معلوم شود. در اینجا چند بحث است:

۱. مراد از «العلماء» چه کسانی هستند؟ آیا علمای امت است؟ یا اینکه ائمه(ع) مقصود می‌باشند؟ بعضی احتمال داده‌اند که مراد ائمه، علیهم السلام، باشد^۲. لیکن ظاهر این است که مراد علمای امت باشد، و خود حدیث حکایت می‌کند که مقصود ائمه(ع) نیست: زیرا وضع مناقبی که دربارهٔ ائمه(ع) وارد شده غیر از این است. این جملات که «انبیا احادیثی از خود به ارث گذاشته‌اند، و هر کس آن را اخذ کند حظ وافری برده...» نمی‌تواند تعریف ائمه(ع) باشد. این جملات شاهد بر این است که مراد علمای امت است. همچنین در روایت ابوالبختری بعد از جملهٔ علماء ورثة الانبياء می‌فرماید: فانظروا علمکم هذا عمن تأخذونه. که ظاهراً می‌خواهد بفرماید علماء ورثة انبیا هستند؛ متها باید توجه داشته باشند که علمشان را از چه کسی باید بگیرند تا بتوانند ورثة انبیا باشند. اینکه بگوییم مراد این است که ائمه ورثة انبیا هستند، و مردم باید علم را از ائمه کسب کنند، خلاف ظاهر است. هر کس روایاتی را که دربارهٔ ائمه، علیهم السلام، وارد شده ملاحظه کند و موقعیت آن حضرات را نزد رسول الله(ص) بداند، متوجه می‌شود که مراد از این روایت ائمه نیستند؛ بلکه علمای امتند. چنانکه امثال این مناقب برای علماء در روایات بسیاری وارد شده؛ مانند: علماءُ أُمّتي كسايِرُ انبياءٍ قبلى و علماءُ أُمّتي كأنبياءٍ بَنِى إسرائيل^۳ در هر صورت این ظاهر است که مراد علمای امت باشد.
۲. ممکن است گفته شود که از جملهٔ علماء ورثة الانبياء به تنها بی نمی‌توانیم مطلبی

۱. عوائد الأيام؛ ص ۱۸۶، «فی تحديد ولاية الحاکم»، حدیث ۱.

۲. بلغة الفقيه؛ ج ۳، ص ۲۲۶.

۳. بحار الانوار؛ ج ۲۲، ص ۲۲، «كتاب العلم»، باب ۸، حدیث ۶۷.

را که می‌خواهیم (ولایت فقیه) استفاده کنیم. زیرا انبیا یک جهت نبوت دارند؛ و آن این است که علم را از مبدأ اعلى به وحی، یا الهام، و یا به کیفیت دیگر می‌گیرند؛ ولی این حیثیت اقتضای ولایت بر مردم و مؤمنین را ندارد. و اگر خدای تعالی حیثیت امامت و ولایت را برای آنان قرار ندهد، قهرآئین حیثیت را دارا نیستند، و فقط نبی هستند. و اگر مأمور به تبلیغ هم شدند، باید چیزهایی را که دارند به مردم برسانند. در روایات ما بین «نبی» و «رسول»، فرق گذاشته شده است. به این معنی که «رسول» مأمور به تبلیغ است؛ ولی «نبی» فقط مطالب را می‌گیرد^۱. و چون حیثیت «نبوت» و حیثیت «ولایت» با هم فرق دارد، و در این عبارت علماء ورثة الأنبياء «وصف عنوانی»^۲ انبیا مراد بوده و علماء را به لحاظ همین وصف عنوانی نازل منزله انبیا قرار داده است، و این وصف هم اقتضای «ولایت» را ندارد، بنابراین ما نمی‌توانیم از این جمله برای علماء استفاده و لایت را بنماییم. البته اگر فرموده بود علماء به منزله موسی یا عیسی هستند، ما می‌فهمیدیم همان طوری که حضرت موسی همه جهات و حیثیات را، که یکی از آنها ولایت می‌باشد، دارا هستند، علماء نیز دارای حیثیت ولایت می‌باشند. لیکن چون اینطور نفرموده و علماء را نازل منزله شخص قرار نداده، نمی‌توانیم از جمله مذبور چنین استفاده‌ای را بنماییم.

در جواب این اشکال باید عرض کنم که میزان در فهم روایات و ظواهر الفاظ، عرف عام و فهم متعارف مردم است، نه تجزیه و تحلیلهای علمی. و ما هم تابع فهم عرف هستیم. اگر فقیه بخواهد در فهم روایات دقایق علمی را وارد کند، از بسیاری مطالب باز می‌ماند. بنابراین، اگر عبارت «العلماء ورثة الأنبياء» را به عرف عرضه کنیم، آیا در ذهن آنها می‌آید که «وصف عنوانی» انبیا مراد است، و فقط در همین وصف عنوانی تزریل می‌باشد؟ یا اینکه این جمله را اماره قرار می‌دهد برای اشخاص؟ یعنی اگر از عرف مردم سؤال شود فلاں فقیه به منزله موسی و عیسی است یا نه. جواب می‌دهد طبق این روایت آری. چون

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۵، «كتاب الحجۃ»، «باب طبقات الانبياء والرسول والائمه (ع)»، حدیث ۱.
۲. «وصف عنوانی» صفتی است که در جای یکی از اجزای قضیه می‌نشیند. مراد آن است که مضمون حدیث تنها ناظر است به صفت «نبوت» لاغیر؛ یعنی علماء وارثان «انبیا» هستند و «انبیا» کسانی اند که مطالب دینی را از منبع وحی دریافت می‌کنند. بنابراین از این حدیث بر نمی‌آید که مسئولیت ولایت و امامت که بر عهده بعضی از انبیا بوده است متوجه وارثان انبیا نیز هست.

موسى و عیسی از انبیا هستند. یا اگر سوال شود که فقیه وارث رسول الله (ص) است یا نه؟ می‌گوید آری. چون رسول الله (ص) از انبیاست.

بنابراین، ما نمی‌توانیم «انبیا» را وصف عنوانی بگیریم. خصوصاً چون به لفظ جمع است. اگر به لفظ مفرد می‌آورد، باز راهی برای آن احتمال بود. لیکن وقتی که گفتند «انبیا» و لفظ جمع آور دند، یعنی کل فرد من الانبیاء؛ نه اینکه کل فرد من الانبیاء بما هم انبیاء که نظر به وصف عنوانی باشد^۱ او این وصف عنوانی را از سایر اوصاف جدا کند، و بگوید فقیه به منزله نبی است؛ نه به منزله رسول، و نه به منزله ولی. این تجزیه و تحلیلها در باب روایات خلاف فهم عرف و عقل است.

۳. بر فرض ما قبول کنیم که تنزیل در وصف عنوانی شده و علماء به منزله انبیاء بما هم انبیاء هستند، باید حکمی را که خداوند تعالی به حسب این تنزیل برای نبی ثابت فرموده، حکم آن را برای علماء هم ثابت بدانیم. مثلاً اگر گفته شود که فلاں شخص به منزله عادل است؛ سپس بگوید که اکرام عادل واجب است؛ از این حکم و تنزیل فهمیده می‌شود که آن شخص وجوه اکرام دارد. بنابراین، ما می‌توانیم از آیه شریفه «الَّذِي أَنْهَى إِلَيْهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲. استفاده کنیم که منصب «ولایت» برای علماء هم ثابت است. به این بیان که مراد از «الولویت»، ولایت و امارت است. چنانکه در مجمع البحرين^۳، در ذیل این آیه شریفه، روایتی از امام باقر(ع) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «این آیه درباره امارت (حکومت و ولایت) نازل شده است»^۴. بنابراین، نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد. و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم (ص) است برای علماء نیز ثابت می‌باشد. چون در آیه حکم روی وصف عنوانی آمده و در روایت هم تنزیل در وصف عنوانی شده است.

۱. «کل فرد من الانبیاء» یعنی هر کدام از انبیا با تمام مراتب و مستویهای که بر عهده دارد. و «کل فرد من الانبیاء بما هم انبیاء»، یعنی هر کدام از انبیا تنها از این نظر که «نبی» است؛ بدون لحاظ آنکه وظیفه امامت و ولایت هم بر عهده دارد یا نه.

۲. احزاب / ۶.

۳. مجمع البحرين و مطلع النّيّرين فی غریب القرآن و الحدیث؛ تأليف: فخرالدین بن محمد علی بن احمد بن طریح نجفی، معروف به شیخ فخرالدین طریحی (۱۰۸۵ هـ - ق.)؛ این کتاب در شرح لغات وارد در قرآن و احادیث بر پایه مرویات شیعه امامیه است، و مؤلف از منابعی چون: صحاح، قاموس، نهایة سود جسته است.

۴. مجمع البحرين؛ ج ۱، ص ۴۵۷.

به علاوه، می‌توانیم به آیاتی که برای رسول احکامی را ثابت کرده است استدلال کنیم، مانند آیه شریفه «أَطْبِعُوا اللَّهَ وَ أَطْبِعُوا الرَّسُولَ وَ اولى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». به اینکه بگوییم «رسول» و «نبی» در نظر عرف فرقی ندارند. اگر چه در بعضی روایات بین رسول و نبی از نظر کیفیت نزول وحی فرق گذاشته شده است.^۱ ولی نبی و رسول در نظر عرف و عقلاً به یک معنا می‌باشند. از نظر عرف «نبی» کسی است که از طرف خداوند انباء می‌کند. و «رسول» کسی می‌باشد که آنچه را خداوند به او فرموده به مردم می‌رساند.

۴. ممکن است گفته شود احکامی که بعد از وفات پیغمبر(ص) از ایشان به جای گذاشته شده نوعی «میراث» است. اگرچه اصطلاحاً به آن «میراث» گفته نمی‌شود و کسانی که این احکام را می‌گیرند وارث پیغمبر هستند؛ لکن از کجا معلوم منصب ولایتی که رسول اکرم(ص) بر همه مردم دارد قابل ارث باشد و به ارث برده شود؟ شاید آنچه قابل ارث می‌باشد، همان احکام و احادیث است. در همین روایت هم دارد که انبیا «علم» را به ارث می‌گذارند. و همچنین در روایت ابوالبختری می‌فرماید: إنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم پس، معلوم می‌شود «احادیث» را به ارث گذاشته‌اند؛ و ولایت قابل ارث و میراث نیست. این اشکال هم صحیح نیست. زیرا ولایت و امارت از امور اعتباریه و عقلایی است، و در این امور باید به عقلاً مراجعه کنیم و ببینیم که آنان انتقال ولایت و حکومت را از شخصی به شخص دیگر به عنوان «ارث» اعتبار می‌کنند یا نه؟ مثلاً اگر از عقلایی دنیا سؤال شود که وارث فلان سلطنت کیست. آیا در جواب اظهار می‌دارند که منصب قابل از برای میراث نیست؟ یا می‌گویند که فلانی وارث تاج و تخت است؟ اصولاً این جمله «وارث تاج و تخت» از جملات معروفة است. شکی نیست که امر «ولایت» از نظر عقلاً مانند ارث در اموال که از شخصی به دیگری منتقل می‌شود، قابل انتقال است. اگر کسی به آیه شریفه «الَّذِي أَولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» نظر کند و این روایتی را که می‌گوید: العلماء ورثة الأنبياء بنگرد، متوجه می‌شود که مراد همین امور اعتباریه است که عقلاً آن را قابل انتقال می‌دانند.

اگر این عبارت العلماء ورثة الأنبياء درباره ائمه، علیهم السلام، وارد شده بود،

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۷-۱۷۶، «كتاب الحجة»، «باب الفرق بين الرسول والنبي والمحذث».

همچنان که در روایت آمده که ائمه (ع) در همه امور وارث پیغمبر(ص) هستند^۱، جای تردید نبود که می گفتیم ائمه(ع) در همه امور وارث پیغمبر(ص) هستند؛ و اینطور نبود که کسی بگوید که مراد وراثت در علم و مسائل شرعیه است.

بنابراین، اگر ما فقط جمله‌العلماء ورثة الأنبياء را در دست داشتیم، و از صدر و ذیل روایت صرف نظر می کردیم، به نظر می رسید که تمام شنون رسول اکرم(ص) که بعد از ایشان قابل انتقال است، و از آن جمله امارت بر مردم که بعد از ایشان برای ائمه(ع) ثابت است، برای فقهاء هم ثابت می باشد؛ مگر ششونی که به دلیل دیگری خارج شود. و ما هم به مقداری که دلیل خارج می کنند کنار می گذاریم.

قسمت عمده‌ای که از اشکال فوق باقی می ماند این است که جمله‌العلماء ورثة الأنبياء در خلال جملاتی قرار گرفته که می تواند قرینه باشد بر اینکه مراد از میراث «احادیث» است. چنانکه در «صحیحه قداح» دارد: ان الانبیاء لم يورثوا دیناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم. و در روایت ابوالبختری بعد از جمله لم يورثوا درهماً و لا دیناراً می گوید: و انما اورثوا احادیث من احادیثهم. این عبارات قرینه می شود که میراث انبیا احادیث است؛ و چیز دیگری از آنان باقی نمانده که قابل ارث باشد. خصوصاً که در اول جمله انما دارد که دلالت بر حصر می کند.

این اشکال هم تمام نیست. زیرا اگر مراد این باشد که پیغمبر اکرم(ص) فقط احادیث را از خود به جای گذاشته و چیز دیگری از ایشان نیست که به ارث برده شود، این خلاف ضرورت مذهب ماست. چون پیغمبر اکرم(ص) اموری را از خود به جای گذاشته که ارث برده می شود. و جای تردید نیست که حضرت رسول(ص) ولایت بر امت داشتند؛ و بعد از ایشان امر ولایت به امیر المؤمنین(ع) منتقل شد؛ و بعد از ایشان هم به ائمه، علیهم السلام، یکی پس از دیگری واگذار گردید. کلمه انما هم در اینجا حتماً برای حصر نیست، و اصلاً معلوم نیست که انما دلالت بر حصر داشته باشد. علاوه بر اینکه انما در «صحیحه قداح» نیست؛ و در روایت ابوالبختری آمده. آن هم عرض کردم از نظر سند ضعیف است.

ما اکنون عبارت «صحیحه» را می خوانیم تا بینیم که جملات آن قرینه می شوند بر

۱. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۳۴۲-۳۲۱، «کتاب الحجۃ»، «باب ان الانبیاء ورثة العلم، برث بعضهم بعضاً العلم» الى «باب ما عند الانبیاء من سلاح رسول الله(ص) و مقامه».

اینکه میراث انبیا اختصاص به احادیث دارد یا نه.

من سلک طریقاً یطلب فیه علماء سلک اللہ بہ طریقاً الی الجنة. این جمله در ستایش علماست. تصور نشود که این ستایش مربوط به هر عالمی است، و علماء هر طور باشند این تعریف آنان را شامل می‌شود. به روایاتی که در کافی نسبت به اوصاف و ظایف علماست مراجعه کنید^۱؛ تا معلوم شود که تا کسی چند کلمه درس خواند از علماء و ورثة انبیا نمی‌شود؛ بلکه وظایفی دارد. و آن وقت کار مشکل می‌شود.

وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَقْصُمُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رَضَاً بِهِ مَعْنَى «وضع اجنحة» نزد اهلش معلوم است^۲، و اکنون جای بحث آن نیست. این عمل برای احترام یا خفض جناح و تواضع است.

وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَوْتِ فِي الْبَحْرِ. این جمله احتیاج به بیان مفصلی دارد که فعلًا از بحث ما خارج است.
و فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر. معنی این جمله هم معلوم است.

وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ. از صدر روایت تا اینجا در مقام تعریف علماء و بیان فضایل و اوصاف آنها می‌باشد. و یکی از فضایل آنان این است که ورثة انبیا هستند. وارث انبیا بودن وقتی برای آنان فضیلت است که مانند انبیا ولایت (حکومت) بر مردم داشته و واجب الاطاعه باشند.

و اما اینکه ذیل روایت دارد: ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً ولا درهماً. معنایش این نیست که انبیا غیر از علم و حدیث هیچ ارث نمی‌گذارند. بلکه این جمله کنایه از این است که آنان با اینکه ولی امر بوده و حکومت بر مردم دارند، رجال الهی هستند: افرادی مادی نیستند تا در پی جمع آوری زخوارف دنیوی باشند. و اینکه اسلوب حکومت انبیا غیر از حکومت سلطنتی و حکومتهای متداول است که برای متصدی خود مایه مال اندوزی و کامرانی می‌شود. وضع زندگی پیغمبر اکرم(ص) بسیار ساده بود. از مقام و منصب خود به نفع

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵-۴۲، «كتاب فضل العلم»، «باب صفة العلماء».

۲. شرح چهل حدیث؛ امام خمینی(س)؛ ص ۴۱۶-۴۱۴، حدیث ۲۶، مؤسسه تبلیغ و نشر آثار امام خمینی(س).

زندگی مادی استفاده نکردند تا چیزی از خود به جای گذارند. و آنچه را که باقی گذاشتند علم است که اشرف امور می‌باشد. خصوصاً علمی که از ناحیه حق تعالی باشد. و خصوص «علم» را که در روایت ذکر کرده شاید به همین جهت بوده است. بنابراین، نمی‌توان گفت چون در این روایت که اوصاف علماییان شده، وراثت در علم و عدم توریث مال در آن ذکر شده، ظاهر است در این معنا که علماء منحصراً علم و حدیث را ارث می‌برند.

در بعضی موارد، این حدیث به جمله **ما ترکناه صدقه تذیل شده** است که جزء حدیث نیست؛ و روی جهت سیاسی به حدیث اضافه شده. چون این حدیث در فقه عامه هم می‌باشد!

نهایت چیزی که در اینجا می‌توان گفت این است که با احتمال به اینکه این جملات قرینه باشد، ما توانیم تمسل به اطلاق جمله **«العلماء ورثة الأنبياء»** بنماییم و بگوییم کل ما کان للانبیاء للعلماء. لیکن اینطور نیست که احتمال قرینه بودن این جملات موجب شود که بگوییم روایت ظهور دارد در اینکه علماء فقط از علم انبیا ارث می‌برند. و بعد معارضه واقع شود بین این روایت و روایاتی که قبلًا ذکر کردیم که دلالت بر مطلب ما داشت. و این روایت آن مطالب را هدم کند. چنین چیزی از این روایت استفاده نمی‌شود.

اثبات ولایت فقیه از طریق نص

و اگر فرضآ گفته شود که از روایت استفاده می‌شود که رسول الله (ص) جز علم چیزی به ارث نگذاشته است، وامر ولایت و خلافت هم ارثی نیست، و اگر خود رسول الله (ص) می‌فرمود: علی وارثی استفاده نمی‌کردیم که حضرت امیر(ع) خلیفه آن حضرت است، در این صورت، ناچاریم که راجع به خلافت امیرالمؤمنین و ائمه، علیهم السلام، به نص متشبث شویم، و بگوییم که رسول الله (ص) امیرالمؤمنین(ع) را به خلافت منصوب کرده

۱. حدیث فوق در صحیح بخاری؛ ج ۱، ص ۲۵، «كتاب العلم»، «باب العلم قبل القول والعمل...»؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۱۰، «باب فی فضل العلم و العالم»، حدیث ۳۴۲ - سنن ابی داود؛ ج ۴، ص ۵۷، «كتاب العلم»، «باب الحث على طلب العلم»، حدیث ۴۳۶۴۱ و ... بدون اضافه **اما ترکناه صدقه**، و در مستند الامام احمد بن حنبل؛ ج ۱، ص ۱۰ با اضافه جمله فوق آمده است.

است؛ و همین مطلب را نسبت به ولایت فقهی می‌گوییم. چون بنابر آن روایتی که سابقاً ذکر شد فقها از طرف رسول الله(ص) به خلافت و حکومت منصوبند. به این طریق بین این روایت و روایاتی که دلالت بر نصب دارد جمع می‌کنیم.

مؤیدی از فقه رضوی

در عوائد^۱ نراقی از «فقه رضوی»^۲ روایتی نقل می‌کند به این مضمون: **مَنْزَلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِياءِ فِي بَنْيِ إِسْرَائِيلَ**^۳ (مقام فقهی این زمان مثل مقام پیامبران بنی اسرائیل است). البته نمی‌توانیم بگوییم که «فقه رضوی» از امام رضا(ع) صادر شده؛ ولی می‌توان به عنوان مؤید به آن تمسک کرد.

باید دانست مراد از «انبیای بنی اسرائیل» فقهایی که در زمان حضرت موسی بودند - و شاید به آنان از جهتی انبیا گفته می‌شد - نمی‌باشد. فقهایی که در زمان حضرت موسی بودند، همه تابع آن حضرت بودند؛ و به پیروی از کارهایی داشتند. و شاید وقتی که حضرت موسی آنان را برای تبلیغ به جایی می‌فرستاد، ولی امرشان هم قرار می‌داد. البته ما از وضع آنها اطلاع دقیق نداریم، اما این معلوم است که خود حضرت موسی(ع) از انبیای بنی اسرائیل است؛ و همه چیزهایی که برای حضرت رسول الله(ص) هست، برای حضرت موسی هم بوده است. البته به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان. بنابراین، ما از عموم «منزلة»^۴ در روایت می‌فهمیم آنچه را که برای حضرت موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقها هم می‌باشد.

۱. عوائد الايام من مهمات ادلة الاحکام؛ ملا احمد بن مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی (۱۲۴۵ هـ.ق.). کتاب در بیان قواعد استباط احکام شرعی و در ۸۸ «عائده» ترتیب یافته است.

۲. «فقه الرضا» یا «فقه رضوی» عنوان مجموعه‌ای از احکام فقهی است که برخی از اعلام آن را به امام رضا(ع) نسبت داده‌اند؛ ولی برخی در صحت نسبت آن تردید کرده‌اند. ← مقدمه کتاب الفقه المنسوب الى الرضا(ع)، نشر کنگره جهانی امام رضا(ع)، ۱۴۰۶ هـ.ق.

۳. عوائد الايام؛ ص ۱۸۶، حدیث ۷.

۴. مراد از «عموم منزلت» آن است که اطلاق حدیث مذکور می‌فهماند منزلت فقها از هر نظر هستگ پیامبران بنی اسرائیل است؛ بدون آنکه این تعیین در منزلت، در موردی مثل امامت و اداره جامعه تخصیص خورده باشد.

سایر مؤیدات

از جامع الاخبار^۱ هم روایتی نقل می‌کنند که پیغمبر اکرم (ص) فرموده است: **أَفْتَخِرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءِ أُمَّتِي. وَ عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَسَائِرِ أُنْبِيَا وَ قَبْلِي**^۲. (در دوره قیامت به علمای امت افتخار و مباراکات خواهم کرد. و علمای امت من مثل سایر انبیای سابقند). این روایت هم از مؤیدات مطلب ماست.

در مستدرک^۳ روایتی از غرر^۴ نقل می‌کند، به این مضمون: **الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ**^۵. (علمای حاکم بر مردمند). و به لفظ حکماً علی النَّاس نیز نقل شده. ولی به نظر می‌آید که صحیح نباشد. گفته شد که در خود غرر به صورت حکام علی النَّاس بوده است. این روایت هم اگر سندش معتبر بود^۶، دلالتش واضح و یکی از مؤیدات است. روایات دیگری هست که می‌توان برای تأیید ذکر کرد.

از جمله اینگونه روایات، روایت تحف العقول^۷ است تحت عنوان «مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء» این روایت از دو قسمت تشکیل یافته: قسمت اول روایتی است از حضرت سیدالشهدا(ع)، که از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب(ع) نقل فرموده،

۱. جامع الاخبار؛ کتابی است که به نام شیخ صدق شهرت یافته؛ اما به تحقیق از آن شخصی است به نام محمد بن محمد بن علی که در قرن ششم هجری قمری می‌زیسته است. و به تعیین دانسته نیست. - کتاب الذریعة؛ ج ۵، ص ۳۲-۳۷.

۲. جامع الاخبار؛ ص ۳۸، فصل ۲۰.

۳. مستدرک الوسائل و مستبیط المسائل؛ میرزا حسین بن میرزا محمد تقی بن میرزا علی محمد طبرسی نوری (۱۳۲۰ هـ.ق.) که در آن حدود ۲۳ هزار حدیث گردآورده است. وی این تالیف خود را به عنوان تکمله وسائل الشیعه به ذکر احادیثی که در آن کتاب نیامده اختصاص داده است. کتاب بر اساس ترتیب وسائل تنظیم شده، و مؤلف فهرستی مفصل و خاتمه‌ای در علم رجال و درایه بر آن افزوده است.

۴. غرر الحكم و درر الكلم من کلام علی بن ابیطالب؛ ابوالفتح عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد بن محمد آمدی، (۵۱۰ هـ.ق.) حاوی مواضع و کلمات قصار حضرت علی(ع) که به ترتیب حروف الفباء مرتب شده است.

۵. غرر الحكم و درر الكلم؛ فصل اول، حدیث ۵۵۹ - مستدرک الوسائل؛ ج ۱۷، ص ۳۱۶، «كتاب القضاء»، «ابواب صفات القاضی»، باب ۱۱، حدیث ۱۷.

۶. روایت از غرر الحكم نقل شده است و روایات این کتاب همگی مرسل است.

۷. تحف العقول فيما جاء من الحكم والمواعظ عن آل الرسول؛ گردآورنده: ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرائی حلیی از علمای قرن چهارم و از مشايخ شیخ مفید و معاصر شیخ صدق - الذریعة؛ ج ۳، ص ۴۰۰.

درباره «امر به معروف و نهی از منکر». و قسمت دوم نطق حضرت سیدالشہداست درباره «ولایت فقیه» و وظایفی که فقها در مورد مبارزه با ظلمه و دستگاه دولتی جائز به منظور تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام دارند. این نطق مشهور را در منی ایراد، و در آن علت جهاد داخلی خود را بر ضد دولت جائز اموی تشریع فرموده است. از این روایت دو مطلب مهم به دست می آید: یکی «ولایت فقیه» و دیگری اینکه فقها باید با جهاد خود و با امر به معروف و نهی از منکر حکام جائز را رسوا و متزلزل و مردم را بیدار گردانند تا نهضت عمومی مسلمانان بیدار حکومت جائز را سرنگون و حکومت اسلامی را برقرار سازد. اینک روایت:

إِغْتِرِّوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ مِنْ شُوَّهَ ثَنَاءَهُ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ: «لَوْلَا يَتَهَاجِمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِيمَانُ»^۱ وَقَالَ: «لِئِنِّيَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، إِلَى تَوْلِيهِ: «لَيُشَنَّ مَا كَانُوا يَتَعَمَّلُونَ»^۲ وَإِنَّمَا حَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لَا هُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَطْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْقَسَادَ، فَلَا يَنْهَاوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةٍ فِيمَا كَانُوا يَتَلَوَّنُ مِنْهُمْ وَرَغْبَةٍ مِمَّا يَخْدَرُونَ؛ وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشُوا النَّاسَ وَاخْشُونَ»^۳ وَقَالَ: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُسْرِفُونَ بَعْضُهُمُ أُولَئِكَ بَعْضٌ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۴ فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيِّ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيقَةً مِنْهُ، لِيُعْلِمَهُ بِأَنَّهَا إِذَا أُذِيَّتْ وَأُقْيِمتْ، اسْتَحَمَتِ الْقَرَائِضُ كُلُّهَا، هَبَّتْهَا وَصَبَّغَهَا. وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيِّ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الإِسْلَامِ مَعَ رَدِ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ، وَقِسْمَةِ الْفَنِّ وَالْقَنَاتِ، وَأَخْدِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضِيعَهَا فِي حَقِّهَا.

ثُمَّ أَنْتُمْ أَيُّهَا الْعَصَابَةُ، الْعَصَابَةُ، بِالْعِلْمِ، مَشْهُورَةٌ وَبِالْعَيْنِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ، وَبِالثُّرُوفِ فِي أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ، يَهَايُكُمُ الشَّرِيفُ وَيُكْرِمُكُمُ الْمُصْعِفُ، وَيُؤْرِكُمْ مَنْ لَا يَنْصَلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدْ لَكُمْ عِنْدَهُ تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَاجِزِ إِذَا امْتَنَعْتُمْ مِنْ طَلَابِهَا، وَتَمْسُونَ فِي الطَّرِيقِ بِهَيَّةِ الْمُلُوكِ وَكَرَامَةِ الْأَكَايِيرِ، أَلَيْسَ كُلُّ ذَلِكَ إِنَّمَا نَلْتَمُوهُ بِمَا يُرْجِي عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللَّهِ، وَإِنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ؛ فَأَسْتَحْفَفُتُمْ بِحَقِّ الْأُمَّةِ: فَإِنَّمَا حَقَ الضُّمَاءُ فَقَسَيْتُمْ. وَإِنَّمَا حَقَّكُمْ بِرَغْبَتِكُمْ فَطَلَبْتُمْ. فَلَا مَا لَأَ

۱. مائدہ/۶۳

۲. مائدہ/۷۹

۳. مائدہ/۴۴

۴. توبہ/۷۱

بَذَلْتُمُوهَا؛ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لَذَّهَا؛ وَلَا عَشِيرَةً عَادَتْ تَسْمَوْهَا فِي ذَاتِ الْفَرْ. أَنْتُمْ تَسْمَوْنَ عَلَى الْفَرْ
 جَنَّتَهُ وَمَجَازِرَهُ رُسْلِيْهُ وَأَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ، لَقَدْ حَشِبَتْ عَلَيْكُمْ، أَيْهَا الْمُسْمَوْنَ عَلَى الْفَرْ، أَنْ تَحْلِيْكُمْ
 بِنَفْمَهُ مِنْ نَقْمَاتِهِ. لَا تَكُونُ بِلَغْتِنِمْ مِنْ كَرَامَةِ اللهِ مَنْزَلَةُ فَضْلِنِمْ بِهَا؛ وَمَنْ يَعْرِفُ بِاللهِ لَا تَكْرِمُونَ وَأَنْتُمْ بِاللهِ
 فِي عِبَادَوْهِ تَكْرِمُونَ. وَقَدْ تَرَوْنَ عَهُودَ اللهِ مَنْقُوشَةً فَلَا تَنْزَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِيَعْضُ دَمِ آبَائِكُمْ تَنْزَعُونَ؛ وَ
 ذَمَّةُ رَسُولِ اللهِ(ص) مَخْقُورَةٌ، وَالْمُنْفَسُ وَالْبَكْمُ وَالرُّمْنُ فِي الْمَدَائِنِ مَهْمَلَةٌ، لَا تَرْحَمُونَ، وَلَا فِي
 مَنْزِلِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مِنْ عَمَلِ فِيهَا تَعْيِنُونَ؛ وَبِالإِذْهَانِ وَالْمُضَانَعَةِ عِنْدَ الظَّلْمَةِ تَأْمُونَ. كُلُّ ذَلِكَ مِنْ
 أَمْرِكُمْ اللَّهُ يَعْلَمُ مِنَ النَّهَيِ وَالتَّنَاهِي، وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ. وَأَنْتُمْ أَغْظَمُ النَّاسِ مُصَبِّبَةً لِمَا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ
 مَنَازِلِ الْعَلَمَاءِ لَوْ كَنْتُمْ تَسْعَوْنَ. ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَخْكَامِ عَلَى أَيْدِيِ الْعَلَمَاءِ بِاللهِ الْأَكْنَاءِ عَلَى
 حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ. فَأَنْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ بِلَكُوكَ الْمَنْزِلَةِ. وَمَا سَبَبْتُمْ ذَلِكَ، إِلَّا يَتَفَرَّقُكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَالْخِلَاقِكُمْ
 فِي السُّنْنَةِ بَعْدَ الْبَيْتَةِ الْوَاضِحَةِ. وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحْمَلْتُمُ الْمَؤْوَنَةَ فِي ذَاتِ الْفَرْ، كَانَتْ أُمُورُ اللهِ
 عَلَيْكُمْ تَرِدَ وَعَنْكُمْ تَضَدُّ وَإِلَيْكُمْ تَرْجُعُ. وَلَكِنَّكُمْ مَكَثْتُمُ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلِكُمْ وَاسْتَهَلْمَتُمْ أُمُورَ اللهِ
 فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالسَّبَهَاتِ وَيَسِّرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ. سُلْطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ
 اعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ. فَأَسْلَنْتُمُ الصُّفَّاءَ فِي أَيْدِيهِمْ؛ فَمِنْ بَيْنِ مُشَتَّبِدِ مَفَهُورِ، وَبَيْنِ
 مُشَتَّصِفِ عَلَى مُعِيشَتِهِ مَفْلُوبِ، يَتَقَبَّلُونَ فِي الْمُلْكِ بِأَرَائِهِمْ وَيَسْتَشِعِرُونَ الْخَزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ اقْيَادَهُ
 بِالاَشْرَارِ وَجُزَّاءَ عَلَى الْعَجَابِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مُنْبَرِهِ خَطِيبٌ يَضْقَعُ؛ فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ؛ وَ
 أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوَّةٌ. وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ، لَا يَذْكُمُونَ يَدَلَامِيسٌ؛ فَمِنْ بَيْنِ جَبَابِ عَنْيدٍ، وَذَى سُطُونَةِ
 عَلَى الصُّعْقَةِ شَدِيدٌ، مَطَاعٌ لَا يَعْرِفُ الْمُبَدِّيَ الْمُعَيَّدِ. فَيَا عَجَباً، وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ، وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشِ
 غَشُومٍ وَمَتَصِدِّقِ ظَلُومٍ وَعَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرَ رَحِيمٍ. فَاللهُ الْحَاكِمُ فِيمَا نَيِّبَ تَنَازَعَنَا وَالْفَاقِضُ
 بِحَكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا. اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَا تَنَافِساً فِي سُلْطَانٍ وَلَا اِنْتِنَاساً مِنْ
 قُضَوْلِ الْحَطَامِ. وَلَكِنَّ لِنَرِي الْمَغَالِمَ مِنْ دِينِكَ؛ وَنَظِهَرَ الْإِضْلَاحُ فِي بِلَادِكَ؛ وَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ
 عِبَادِكَ؛ وَيَغْمَلُ بِقَرَائِضِكَ وَشَنِيكَ وَأَحْكَامِكَ فَإِنْ * لَمْ تَنْصُرُونَا وَتَنْصِفُونَا قَوْيَ الظَّلْمَةِ عَلَيْكُمْ وَ
 عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ. وَحَسِبْنَا اللهُ، وَعَلَيْهِ تَوْكِنَا، وَإِلَيْهِ أَتَبْنَا، وَإِلَيْهِ الْمُصِيرُ. ۱

* در نسخه های این کتاب و نیز در نسخه چاہی کتاب «تحف العقول» به تصحیح آفای علی اکبر غفاری «فانکم» آمده
 ولی درست همان است که در متن کتاب آمده است (فَإِنْ). آفای غفاری نیز طی تماسی که با ایشان حاصل شد اذعان
 داشتند عبارت مذکور از غلط چاہی ناشی شده است.
 ۱. تحف العقول؛ ص ۲۷۱.

ای مردم، از پندی که خدا به دوستدارانش به صورت بدگویی از «احبار» داده عبرت بگیرید؛ آنچا که می‌فرماید: «چرا نباید علمای دینی و اخبار از گفتار گناهکارانه آنان (یعنی یهود) و حرامخواری آنان جلوگیری کنند. راستی آنچه انجام می‌داده و به وجود می‌آورده‌اند چه بد بوده است». و می‌فرماید: «آن عده از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند لعنت شدند». تا آنچا که می‌فرماید: «راستی که آنچه انجام می‌داده‌اند چه بد بوده است». در حقیقت، خدا آن را از این جهت برایشان عیب می‌شمارد و مایه ملامت می‌سازد که آنان با چشم خود می‌دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته‌اند، و باز منعشان نمی‌کردند، به خاطر عشقی که به دریافت‌های خود از آنان داشتند؛ و نیز به خاطر ترسی که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می‌دادند. در حالی که خدا می‌فرماید: «از مردم نترسید؛ و از من بترسمید». و می‌فرماید: «مردان مؤمن دوستدار و رهبر و عهده‌دار یکدیگرند. هم‌دیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». (می‌بینیم که در این آیه در شمردن صفات مؤمنان، صفاتی که مظہر دوستداری و عهده‌داری و رهبری متقابل مؤمنان است)، خدا از امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌کند، و نخست این را واجب می‌شمارد زیرا می‌داند که اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود، همه واجبات، از آسان گرفته تا مشکل، همگی برقرار خواهد شد. و آن بدین سبب است که امر به معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام؛ (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافة بازگرداندن حقوق ستمدیدگان به ایشان؛ و مخالفت و مبارزه با ستمگران (داخلی)؛ و کوشش برای اینکه ثروتهاي عمومي و درآمد جنگي طبق قانون عادلانه اسلام توزيع شود، و صدقات (زکات و همه مالیات‌های الزامی یا داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع آوری و گرفته شود، و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد.

علاوه بر آنچه گفتم، شما ای گروه، ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می‌شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و راهنمایی در جامعه معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده‌اید به طوری که مرد مقندر از شما بیم دارد و ناتوان به نکریم شما بر می‌خیزد و آن کس که هیچ برتری بر او ندارید و نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده است و نعمتهاي خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می‌دارد، در موارد حوایج (یا سهمیه مردم از خزانه عمومی) وقتی به مردم پرداخت نمی‌شود وساحت می‌کنید، و در راه با شکوه و مهابت پادشاهان و بزرگواری بزرگان قدم بر می‌دارید، آیا همه این احترامات و قدرتهاي

معنوی را از این جهت به دست نیاورده‌اید که به شما امید می‌رود که به اجرای قانون خدا کمر بیندید؟ گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه‌آمدۀ اید؛ بیشتر حقوق الهی را که به عهده‌دارید فرو گذاشته‌اید. مثلاً حق ملت را خوار و فرو گذاشته‌اید؛ حق افراد ناتوان و بی‌قدرت را ضایع کرده‌اید؛ اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می‌پندارید برخاسته‌اید. نه پولی خرج کرده‌اید؛ نه جان را در راه آنکه آن را آفریده به خطر انداخته‌اید؛ و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا در افتاده‌اید. شما آرزو دارید و حق خود می‌دانید که بهشتش و همنشینی پیامبرانش و اینمی از عذابش را به شما ارزانی دارد؛ من، ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید، از این بینناکم که نکت خشمی بر شما فرو افتد؛ زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده‌اید، ولی خداشناسانی را که ناشر خداشناسی هستند احترام نمی‌کنید؛ حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترامید. و نیز از آن جهت بر شما بینناکم که به چشم خود می‌بینید تعهداتی که در برابر خدا شده^{*} گشته و زیر پا نهاده شده است، اما نگران نمی‌شوید؛ در حالی که به خاطر پاره‌ای از تعهدات پدرانتان نگران و پریشان می‌شوید؛ اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته^{**} مورد بی‌اعتنایی است؛ نابینایان، لالها، و زمینگیران ناتوان، در همه شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند، و بر آنها ترحم نمی‌شود. و نه مطابق شأن و منزلتان کار می‌کنید؛ و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شان شما بکوشد اعتنا یا کمک می‌کنید. با چرب زبانی و چاپلوسی و سازش با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم اینم می‌گردانید. تمام اینها دستورهایی است که خدا به صورت نهی، یا هم‌دیگر را نهی کردن و بازداشت، داده و شما از آنها غفلت می‌ورزید. مصیبت شما از مصایب همه مردم سهمگین‌تر است؛ زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته‌اند اگر می‌دانستید. چون در حقیقت، جریان اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه‌های کشور باید به دست دانشمندان روحانی، که امین حقوق الهی و دنانای حلال و حرامند، سپرده شده باشد. اما اینک مقامات را از شما باز گرفته و ربوده‌اند. و اینکه چنین مقامی را از دست داده‌اید، هیچ علی ندارد جز اینکه از دور محور حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده‌اید؛ و درباره سنت، پس از اینکه دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد،

* یعنی قراردادهای اجتماعی که نظامات و مناسبات جامعه اسلامی را می‌سازد.

** یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت با پیامبر اکرم (ص) تعهد شده و همچنین تعهد اطاعت و پیروی از جانشینانش -علی و اولادش - که در غدیر خم در برابر پیامبر انجام گرفته است.

اختلاف پیدا کرده‌اید. شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می‌شدید، مقررات برای تصویب پیش ما آورده می‌شد؛ و به دست شما صادر می‌شد؛ و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند؛ و گذاشتید حکومتی که قانوناً مقيده شرع است به دست ایشان يفتد، تا براساس پوسیده حدس و گمان به حکومت پردازنده؛ و طريقة خودکامگی و اقتاع شهوت را پیشه سازند. مايه تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود، و دلستگی تان به زندگی گریزان دنيا. شما با اين روحیه و رویه، تude ناتوان را به چنگال اين ستمگران گرفتار آوردید تا يكى بردوار سرکوفته باشد؛ و ديگرى بیچارهوار سرگرم تأمین آب و ناش؛ و حكام خودسرانه به امیال خود عمل کنند؛ و با هوسپاری خویش ننگ و رسوابی به بار آورند؛ پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند. در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته شده است. زمین برایشان فراخ و دستشان در آن گشاده است. مردم بندۀ ایشان و قدرت دفاع از خود را ندارند. يك حاكم دیكتاتور و کینهورز و بدخواه است؛ و حاکم ديگر بیچارگان را می‌کويد و به آنها قللری و سختگیری می‌کند؛ و آن ديگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می‌شناسد و نه روز جزا را. شگفتا! و چرانه شگفتی، که جامعه در تصرف مرد دغلباز ستمکاري است که مأمور مالياتش ستمورز است؛ و استاندارش نسبت به اهالی دیندار نامهربان و بی‌رحم است. خداست که در مورد آنچه درباره‌اش به کشمکش برخوردار از حقوق مسلمانان گردانیم؛ و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای و به سنن و قوانین و احکامات عمل شود.

خدایا، بی‌شک تو می‌دانی آنچه از ما سرزده^{*} رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده؛ و نه جستجوی ثروت و نعمتهاي ناچيز دنيا؛ بلکه برای اين بوده که اصول و ارزشهاي درخشنان دينت را بنماییم و ارائه دهیم؛ و در کشورت اصلاح پدید آوریم؛ و بندگان ستمزدهات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمانان گردانیم؛ و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای و به سنن و قوانین و احکامات عمل شود.

بنابراین، شما (گروه علمای دین) اگر ما را در انجام این مقصود یاری نکنید و حق ما را از غاصبان نستانید؛ ستمگران بر شما چیره شوند و در خاموش کردن نور پیامبرتان بکوشند. خدای

* یعنی مبارزه‌ای که بر ضد دستگاه حاکمه اموی پیش گرفته‌ایم.

یگانه ما را کفایت است؛ و بر او تکیه می‌کنیم؛ و به سوی او رو می‌آوریم. و سرنوشت به دست او و بازگشت به اوست.

می‌فرماید: **إِعْتَبِرُوا أَيْهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ اولیائه من سوء ثنائه على الاخبار**. خطاب به دسته مخصوص، حاضرین مجلس، اهل شهر و بلد، اهل مملکت، و یا مردم دنیای آن روز نیست؛ بلکه هرگز را در هر زمان که این ندا را بشنو شامل می‌شود. مثل: یا **أَيْهَا النَّاسُ** که در قرآن آمده است. خداوند با اعتراض به «**الاخبار**» یعنی علمای یهود و استنکار رویه آنها، اولیای خویش را موقعه فرموده، و به آنان پند داده است. منظور از «**اولیا**» کسانی هستند که توجه به خدا دارند، و در جامعه دارای مستولیت می‌باشند؛ نه اینکه منظور ائمه، **عليهم السلام**، باشد.

اذ يقول: **لَوْلَا يَنْهَا مُّمَّ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَزْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّجْنَ لَيُفْسَدَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ**. خداوند در این آیه، «ربانیون» و «اخبار» را مورد نکوهش قرار می‌دهد که چرا آنها، که علمای دینی یهود بوده‌اند، ستمکاران را از «قول اثم»، یعنی گفتار گناهکارانه که اعم از دروغپردازی و تهمت و تحریف حقایق و امثال آن باشد، و از «أكل سُحت»، یعنی حرامخواری، نهی نکرده و باز نداشته‌اند. بدیهی است این نکوهش و تقبیح اختصاص به علمای یهود ندارد؛ و نه اختصاص به علمای نصاری دارد؛ بلکه علمای جامعه اسلامی، و به طور کلی علمای دینی را شامل می‌شود. بنابراین، علمای دینی جامعه اسلامی هم اگر در برابر رویه و سیاست ستمکاران ساكت بنشیتند، مورد نکوهش و تقبیح خدا قرار می‌گیرند. این امر فقط مربوط به سلف و نسل گذشته نیست؛ نسلهای گذشته و آینده در این حکم یکسانند. حضرت امیر(ع) این موضوع را با استناد به قرآن ذکر فرموده، که علمای جامعه اسلامی هم عبرت بگیرند و بیدار شوند؛ و از ادای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر باز نایستند؛ و در برابر هیأت‌های حاکمة ستمگر و منحرف سکوت ننمایند. حضرت با استشهاد به آیه «**لَوْلَا يَنْهَا مُّمَّ الرَّبَّانِيُّونَ...**» دونکته را گوشزد فرموده است:

۱. اینکه سهل انگاری علماء در وظایف ضررشن بیش از کوتاهی دیگران در انجام همان وظایف مشترک است. چنانکه هرگاه یک بازاری کار خلافی بکند، ضررشن به خود او می‌رسد؛ لیکن اگر علماء در وظیفه کوتاهی کردند، مثلاً در برابر ستمگران سکوت نمودند، ضررشن متوجه اسلام می‌شود. و اگر به وظیفه عمل کردند و آنجا که باید صحبت کنند

سکوت نکردند، نفع آن برای اسلام است.

۲. با اینکه باید از همه اموری که مخالف شرع است نهی کرد، روی «قول ائم»، یعنی دروغپردازی و «اکل سخت»، یعنی حرامخوری تکیه کرده است تا بهمناند که این دو «منکر» از همه منکرات خطرناکتر است؛ و بایستی بیشتر مورد مخالفت و مبارزه قرار گیرد. چون گاهی گفتار و تبلیغات دستگاههای ستمگر بیش از کردار و سیاستشان برای اسلام و مسلمین ضرر دارد؛ و غالباً حیثیت اسلام و مسلمین رابه مخاطره می‌اندازد. خداوند نکوهش می‌کند که چرا از گفتار نادرست و تبلیغات گناهکارانه ستمکاران جلوگیری نکردند؟ چرا آن مردی را که ادعا کرد من «خلیفة الله» هستم و آلت مشیت الهی هستم، و احکام خدا همین گونه است که من اجرا می‌کنم، عدالت اسلامی همین است که من می‌گوییم و اجرا می‌کنم (در صورتی که اصولاً عدالت سرش نمی‌شد). تکذیب نکردند؟ اینگونه سخنان «قول ائم» است. این حرفهای گناهکارانه را که ضرر زیادی برای جامعه دارد، چرا جلوگیری نکردند؟ ظلمه را که حرفهای نامریوط زدند، خیانتها مرتکب شدند، بدعتها در اسلام گذاشتند، ضربه به اسلام زدند، چرانهی نکردند و از این گناهان باز نداشتند؟

اگر کسی احکام را آنطور که خدا راضی نیست تفسیر کرد، بدعتی در اسلام گذاشت به اسم اینکه عدل اسلامی چنین اقتضا می‌کند، احکام خلاف اسلام اجرا کرد، بر علما واجب است که اظهار مخالفت کنند. هرگاه اظهار مخالفت نکنند، مورد لعن خدا قرار می‌گیرند. و این از آیه شریفه پیداست، و نیز در حدیث است که إذا ظهرت الْبَدْعُ، فَلِلْعَالِمِ أَن يُظْهِرَ عِلْمَهُ؛ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ^۱ (چون بدعتها پدید آید، بر عالم واجب است که علم (دین) خویش را اظهار کند؛ و گرنه لعنت خدا بر او خواهد بود). خود اظهار مخالفت و بیان تعالیم و احکام خدا، که مخالف بدعت و ظلم و گناه می‌باشد، مفید است؛ چون سبب می‌شود عامة مردم به فساد اجتماعی و مظلائم حکام خائن و فاسق یا بی دین پی برد، به مبارزه برخیزند؛ و از همکاری با ستمکاران خودداری نمایند؛ و به عدم اطاعت در برابر قدرتهای حاکمه فاسد و خائن دست بزنند. اظهار مخالفت علمای دینی در چنین مواردی

۱. اصول کافی ۱، ج ۱، ص ۵۴. «کتاب فضل العلم»، «باب البدع...»، حدیث ۲.

یک «نهی از منکر» از طرف رهبری دینی جامعه است، که موجی از «نهی از منکر» و یک نهضت مخالفت و «نهی از منکر» را به دنبال می‌آورد. نهضتی را به دنبال می‌آورد که همه مردم دیندار و غیرتمند در آن شرکت دارند. نهضتی که اگر حکام ستمکار و منحرف به آن تسليم نشوند و به صراط مستقیم رویه اسلامی تبعیت از احکام الهی باز نباشند و بخواهند با قدرت اسلحه آن را ساخت کنند، در حقیقت به تجاوز مسلحانه دست زده و «فتحه باغیه» خواهند بود؛ و بر مسلمانان است که به جهاد مسلحانه با «فتحه باغیه»^۱، یعنی حکام تجاوزکار، پسرواند تا سیاست جامعه و رویه حکومت کنندگان مطابق با اصول و احکام اسلام باشد.

شما که فعلاً قدرت ندارید جلو بدعتهای حکام را بگیرید و این مفاسد را دفع کنید، اقلًا ساكت نشینید. تو سر شما می‌زنند، داد و فرباد کنید؛ اعتراض کنید. انظام انتظام (تن به ظلم دادن) بدتر از ظلم است. اعتراض کنید؛ انکار کنید؛ تکذیب کنید؛ فرباد بزنید. باید در برابر دستگاه تبلیغات و انتشارات آنها دستگاهی هم این طرف به وجود بیاید تا هرچه به دروغ می‌گویند تکذیب کند. بگویید دروغ است؛ بگویید عدالت اسلامی این نیست که آنها ادعا می‌کنند. عدل اسلامی که برای خانواده‌ها و جامعه مسلمین قرار داده شده، همه برنامه‌اش مضبوط و مدون است که آنها دارند. این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند؛ و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرار ندهد، و نگویید لابد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است و دین میین اسلام اقتضا می‌کرده که ستمگران «اکل سحت»، یعنی حرامخواری کنند و مال مردم را غارت کنند.

از آنجا که دایره فکر عده‌ای از دایره همین مسجد تجاوز نمی‌کند و جولان و گسترش ندارد، وقتی گفته می‌شود «اکل سحت»، یعنی حرامخواری فقط بقال سر کوچه به نظرشان می‌آید که، العیاذ بالله، کم فروشی می‌کند! دیگر آن دایره بزرگ حرامخواری و غارتگری به

۱. «فتحه باغیه» (گروه متجار) به کسانی گفته می‌شود که از اطاعت امام معصوم بیرون روند، یا بر ضد گروهی از مسلمانان به ناحق اقدام به جنگیدن کنند. در نهمن آیه سوره حجرات چنین فرموده: «إِنَّمَا يَنْهَا عَنِ الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَيَّنَتْ حَتَّىٰ تَهُمَّ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ». (چون گروهی از مسلمانان بر گروه دیگر تجاوز کردند، پس با آنان که تجاوز کردند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردند). زیده البيان؛ ص ۳۱۹ - رسائل الشیعه؛ ج ۱۱، ص ۵۴ و ۵۵، «كتاب الجهاد»، بابهای ۵ و ۲۴ و ۲۶ از «ابواب جهاد العدو».

نظر نمی‌آید که یک سرمایه بزرگ را می‌بلعند؛ بیت المال را اختلاس می‌کنند؛ نفت ما را می‌خورند؛ به نام نمایندگی کمپانیهای خارجی کشور ما را بازار فروش کالاهای گران و غیر ضروری بیگانه می‌کنند، و از این راه پول مردم را به جیب خود و سرمایه داران بیگانه می‌ریزند. نفت ما را چند دولت بیگانه پس از استخراج برای خود می‌برند؛^۱ و مقدار ناچیزی هم که به هیأت حاکمه همدست خودشان می‌دهند، از طرق دیگر به جیب خودشان بر می‌گردد. و اندکی که به صندوق دولت می‌ریزد، خدا می‌داند صرف کجا می‌شود. این یک «اکل سخت» و حرامخواری در مقیاس وسیع و در مقیاس بین‌المللی است. «منکر» وحشتناک و خطرناکترین منکرات همین است. شما اوضاع جامعه و کارهای دولت و دستگاهها را دقیقاً مطالعه کنید تا معلوم شود چه «اکل سخت»‌های وحشتناکی صورت می‌گیرد. اگر زلزله‌ای در گوشہ کشور رخ دهد، یک راه درآمد و حرامخواری به روی سود جویان حاکم باز می‌گردد تا به نام زلزله‌زدگان جیب خودشان را پر کنند. در قراردادهایی که حکام ستمکار و ضد ملی با دولتها یا شرکتهای خارجی می‌بنندن، میلیونها از پول ملت را به جیب می‌زنند؛ میلیونها از پول ملت را عاید خارجیان و اربابان خود می‌کنند. اینها جریانات سیل آسایی از حرامخواری است که پیش چشم ما صورت می‌گیرد؛ و هنوز ادامه دارد؛ چه در تجارت خارجی، و چه در به اصطلاح قراردادهایی که برای استخراج معادن یا بهره‌برداری از جنگلها و سایر منابع طبیعی بسته می‌شود؛ یا برای کارهای

۱. در سال ۱۲۸۰ ش. قراردادی میان مظفرالدین شاه قاجار و ولیام ناکس دارسی انگلیسی بسته شد و به موجب آن امتیاز کشف و استخراج نفت ایران به انگلستان تعاق گرفت. مدت این قرارداد ثبت سال بود و ایران تنها شانزده درصد از منافع خالص را می‌برد. در موافقنامه‌ای که ۳۲ سال بعد به امضا رسید مقدار سهم ایران به بیست درصد افزایش یافت. پس از سقوط مصدق کنسرسیوم جدیدی در سال ۱۳۳۳ ش. تشکیل گردید. این کنسرسیوم از شرکت نفت ایران و انگلیس با چهل درصد سهام، پنج شرکت امریکایی (اکسون، موییل، گلف، شورون) و «تگزاکو» با چهل درصد سهام، شرکت هلندی (رویال داچ شل) با چهارده درصد سهام و شرکت نفت فرانسه با شش درصد سهام، به استناد آمار موجود، از سال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۵۷ ش. یعنی در مدت ۲۴ سال ۷۸۰۰/۱۹۴/۰۵۸۹ ۲۰ بشکه نفت خام و ۰/۰۰۰/۰/۰۹۰/۰/۱۵۲/۲۱۲/۰/۱۰ فوت مکعب گاز ایران به جهان غرب صادر گشت. نفت از آغاز تا به امروز؛ انتشارات روابط عمومی و ارشاد وزارت نفت- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی - ایران سراب قدرت؛ رابرت گراهام؛ ترجمه فیروز نیا- داستان اوپیک؛ پیترزیان؛ ترجمه عبدالرضا غفارانی- نفت، قدرت و اصول؛ مصطفی علم؛ ترجمه غلامحسین صالحیار.

ساختمنی و راهسازی؛ یا خرید اسلحه از استعمارگران غربی و استعمارگران کمونیست. ما باید جلو این غارتگرها و حرامخوریها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند؛ ولی علمای دینی وظیفه‌شان سنگین‌تر و مهم‌تر است. ما باید پیش از سایر افراد مسلمان به این جهاد مقدس و این وظیفه خطیر اقدام کنیم. ما به خاطر مقام و موقعیتی که داریم بایستی پیش‌قدم باشیم. اگر امروز قدرت نداریم که جلو این کارها را بگیریم و حرامخواران و خائنین به ملت و دزدان مقتدر و حاکم را به کیفر برسانیم، باید کوشش کنیم این قدرت را به دست بیاوریم. و در عین حال، به عنوان حداقل انجام وظیفه، از اظهار حقایق و افشاءی حرامخوریها و دروغپردازیها کوتاهی نکنیم. وقتی قدرت به دست آورده‌یم، نه تنها سیاست و اقتصاد و اداره کشور را درست می‌کنیم؛ بلکه حرامخورها و دروغپردازها را شلاق می‌زنیم و به کیفر می‌رسانیم.

مسجد اقصی را آتش زندن. ما فریاد می‌کنیم که بگذارید مسجد اقصی به همین حال نیمسوخته باقی باشد؛ این جرم را از بین نبرید؛ ولی رژیم شاه حساب باز می‌کند و صندوق می‌گذارد، و به اسم بنای مسجد اقصی از مردم پول می‌گیرند تا بتوانند از این راه استفاده نمایند و جیب خود را پر کنند؛ و ضمناً آثار جرم اسرائیل را از بین ببرند!

اینها مصیتها بی است که گریبان‌گیر امت اسلام شده، و کار را به اینجا رسانده است.

۱. در سی مرداد سال ۱۳۴۸ صهیونیستها مسجد الاقصی، قبله اول مسلمانان را به آتش کشیدند. این جنایت که خشم مسلمانان جهان را علیه اسرائیل برانگیخت در مطبوعات ایران انکاس شدید نیافت، و عاملان شاه که مراقب نشر اخبار در ایران بودند متنهای سعی را به کار می‌بردند تا در رسانه‌های تبلیغاتی مطلبی تحریک آمیز بر ضد اسرائیل منتشر نگردد. وزارت دربار ایران با انتشار بیانیه‌ای از این واقعه ابراز تأسف نمود؛ اما کمترین اشاره‌ای به عاملان و محركان این واقعه نکرد. شاه مبلغ یک میلیون ریال برای تعمیر مسجد الاقصی اختصاص داد. ملک فیصل و او خواستار تشکیل کنفرانس سران کشورهای اسلامی شدند تا در مورد این واقعه به تبادل رأی بپردازند. در هفتادین روز این حادثه میلیونها مسلمان در کشورهای اسلامی به تظاهرات و اعتراض دست زدند و عامل این جنایت بزرگ را که جهان اسلام را تکان داده بود اسرائیل شناختند؛ اما در ایران رژیم از برگزاری هرگونه تظاهرات مانع گردیده و این کار او مورد اعتراض مراجع و قتل قرار گرفت. در همان روزها روزنامه‌جمهوریه، چاپ بغداد، سخنان امام را درباره این حادثه بزرگ چنین منعکس ساخت: امام ضمیم دعوت مسلمانان به اتحاد، کنفرانس «رباط» را پوششی بر این جنایت و وسیله‌ای برای منصرف ساختن اذهان مسلمانان از جنایت صهیونیسم دانستند و گفتند که تازمانی که فلسطین در اشغال یهودیان است، مسجد الاقصی را باید مرمت کرد و آثار این جرم باید باقی بماند. شورای امنیت سازمان ملل نیز اسرائیل را برای این عمل مورد اعتراض قرار داد.

آیا علمای اسلام نباید این مطالب را بگویند؟ «لَوْلَا يَنْهَا هُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْجَارُ عَنْ أَكْلِهِمُ السُّخْتَ»، چرا فریاد نمی‌زند؟ چرا از این غارتگریها هیچ سخنی نمی‌گویند؟ بعد به آیه «لَعْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» استناد شده که ذکر آن از فرصت بحث ما خارج است.

سپس می‌فرماید:

وَإِنَّمَا عَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لَأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرِ وَالْفَسَادِ فَلَا يَنْهَا هُنْمَعَنْ ذَلِكَ رَغْبَةٍ فِيمَا كَانُوا يَنْتَلُونَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مَا يَحْذِرُونَ.

اینکه خدا از «ربانیون» استنکار کرده، روی این اصل است که آنان با اینکه می‌دیدند ظلمه چه کارها می‌کنند و چه جنایتها مرتکب می‌گردند، ساکت بودند و آنها را نهی نمی‌کردند.

و سکوت‌شان به حسب این روایت روی دو علت بوده است: ۱- سودجویی ۲- زبونی.
یا افراد طمعکاری بودند، و از ظلمه استفاده مادی می‌کردند و به اصطلاح حق السکوت می‌گرفتند. و یا بزدل و ترسو بودند و از آنها می‌ترسیدند. به روایات امر به معروف و نهی از منکر مراجعه فرمایید؛ در آن روایات عمل بعضی را که برای فرار از امر به معروف و نهی از منکر مرتبًا عذر تراشی می‌کنند، تقبیح می‌کند و آن سکوت را عیب می‌شمرد.^۱

وَاللَّهُ يَقُولُ: «فَلَا تَخْشُو النَّاسَ وَالْخَشْوُنَ» و خدا می‌فرماید که از آنها ترسید. چه ترسی دارید؟ جز این نیست که شما را زندانی می‌کنند؛ بیرون می‌کنند؛ می‌کشنند. اولیای ما برای اسلام جان دادند؛ شما هم باید برای این امور آماده باشید و قال: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أُولَيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ...»

و در ذیل آیه می‌فرماید: «وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطْبِعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...». قبلاً اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيِّ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيقَةٌ مِنْهُ لِيُلْبِيَهُ بِأَنَّهَا إِذَا أَذَى ثَوْبَةً وَأَقْيَمَتْ اسْتَقْامَةَ الْفَرَائِصِ كُلُّهَا هَبَّتْهَا وَصَبَّبَهَا وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيِّ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءُ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمُظَالِّمِ وَمُخَالَقَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَةِ الْقُلُّ وَالْفَائِمِ وَأَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضَعِيهَا فِي حَقِيقَهَا.

۱. فروع کافی؛ ج ۵، ص ۵۵-۶۰، «باب الجهاد»، «باب الامر بالمعروف و النهي عن المنكر»، احادیث ۱ و ۲ و ۱۱. وسائل الشیعه؛ ج ۶، ص ۳۹۳ به بعد، «باب الامر بالمعروف و النهي عن المنكر»، باب ۱ و ۳.

اگر امر به معروف و نهی از منکر به خوبی اجرا شود، دیگر فرایض قهراً برپا خواهد شد. اگر امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود، ظلمه و عمالشان نمی‌توانند اموال مردم را بگیرند، و به میل خود صرف کنند؛ و مالیاتهای مردم را تلف نمایند. امر به معروف و ناهی از منکر دعوت به اسلام و رد مظالم و مخالفت با ظالم می‌کند.

عمدهٔ وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایرهٔ کوچکی قرار داده، و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب می‌شوند، یا ترک می‌کنند، محصور ساخته‌ایم در اذهان ما فرو رفته که «منکرات» فقط همینهایی هستند که هر روز می‌بینیم یا می‌شنویم. مثلاً اگر در اتوبوس نشسته‌ایم، موسیقی گرفتند، یا فلاں قهوه خانه کار خلافی را مرتکب شد، یا در وسط بازار کسی روزه خورد، منکرات می‌باشند، و باید از آن نهی کرد. ولی به آن منکرات بزرگ توجه نداریم. آن مردمی را که دارند حیثیت اسلام را از بین می‌برند، حقوق ضعفا را پایمال می‌کنند و... باید نهی از منکر کرد. اگر یک اعتراض دسته جمعی به ظلمه که خلافی مرتکب می‌شوند، یا جنایتی می‌کنند، بشود، اگر چند هزار تلگراف از همهٔ بلاد اسلامی به آنها بشود که این کار خلاف را انجام ندهید، یقیناً دست بر می‌دارند. وقتی که برخلاف حیثیت اسلام و مصالح مردم کاری انجام دادند، نطقی ایراد کردند، اگر از سراسر کشور، از تمام قرا و قصبات، از آنان استنکار شود، زود عقب‌نشینی می‌کنند. خیال می‌کنید می‌توانند عقب‌نشینی نکنند؟ هرگز نمی‌توانند. من آنها را می‌شناسم. من می‌دانم که چکاره‌اند! خیلی هم ترسو هستند! خیلی زود عقب‌نشینی می‌کنند. لیکن وقتی که دیدند ما از آنها بی‌عرضهٔ تریم، جولان می‌دهند.

در قضیه‌ای که علمای اهل اتحاد داشتند، و اجتماع کردند و از شهرستان‌ها هم از آنان پشتیبانی شد و هیأت‌ها آمدند، خطابه‌ها ایراد کردند، دستگاه عقب‌نشینی کرد، و آن لایحه را نسخ نمود.^۱ بعد که بتدریج ما را سرد و سست کردند و از هم جدا

۱. اشاره است به قضیهٔ لایحهٔ موسوم به «لایحهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی» که در شانزده مهر ۱۳۴۱ از سوی دولت وقت به تصویب رسید. در متن تصویب‌نامه قید «اسلام» از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان برداشته شده بود و سوگند به «کتاب آسمانی» جایگزین سوگند به «قرآن» گردیده بود. این لایحه نخست از سوی حضرت ←

ساختند و برای هر یک «تکلیف شرعی» معین کردند، در نتیجه این اختلاف کلمه و تشتت اقوال جری شدند؛ و اکنون هر کاری که می خواهند با مسلمین و مملکت اسلامی می کنند.

دعاء الى الاسلام مع رد المظالم و مخالفة الظالم. امر به معروف ونهی از منکر برای این امور مهم است. آن عطار بیچاره اگر کار خلافی کرد، ضرری به اسلام نمی زند؛ به خودش ضرر می زند. آنهایی را که به اسلام ضرر می زند باید بیشتر امر به معروف ونهی از منکر کرد. آنهایی را که به عنوانین مختلف هستی مردم را غارت می کنند باید نهی کرد.

این مطالب بعضی موقع در خود روزنامه ها دیده می شود- متنهای گاهی به صورت شوختی است، و گاهی به صورت جدی - که بسیاری از چیزهایی که به اسم سیل زدگان یا زلزله زدگان جمع آوری کردند، خودشان خوردندا! یکی از علمای ملایر می گفت که ما برای مردگان حادثه ای یک کامیون کفن بردهیم، مأمورین نمی گذاشتند به آنها برسانیم و می خواستند بخورند!! امر به معروف ونهی از منکر برای اینان لازمتر است.

اکنون من از شما استفسار می کنم: آیا مطالبی که حضرت امیر(ع) در این حدیث فرمودند، برای اصحابی است که در اطراف خودشان بودند و بیانات حضرت را می شنیدند؟ آیا اعتبروا ایها الناس خطاب به ما نیست؟ ما از «ناس» و جزء مردم نیستیم؟ آیا نباید از این خطاب عبرت بگیریم؟

همان طور که در اول بحث عرض کردم، این مطالب برای دسته و جمعیت خاصی نیست؛ بلکه از طرف آن حضرت برای هر امیر، هر وزیر، هر حاکم، و هر فقیه، برای همه دنیا، همه بشر و همه افرادی که زنده هستند، بخشنامه شده است. بخشنامه های آن حضرت همدوش قرآن است، و همانند قرآن تا روز قیامت واجب الاتّبع می باشد. آیه ای هم که به آن استدلال شده (لولا يَنْهَا هُمُ الرَّبَّانِيُّونَ) هر چند به «ربانیون و احبار» خطاب کرده، لیکن روی خطاب به عموم است. از آنجا که ربانيون و احبار از جهت طمع یا ترس در برابر ظلم ظلمه سکوت کردند، در صورتی که با دادها، فریادها، و با گفتارهایشان می توانستند کاری انجام دهند و جلو ظلم را بگیرند، مورد استنکار خداوند واقع شدند؛

→ امام و سپس از طرف مراجع دیگر تقبیح و مردود گردید. جانبداری گروههای مردم از سخنان و اوامر پیگیر حضرت امام و انتشار اعلامیه های مراجع تقلید سرانجام باعث گردید که دولت در هفده آذر همان سال رسمآ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را ملغی اعلام دارد ←. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (س)، ص ۱۴۱-۲۱۶.

علمای اسلام هم اگر در برابر ستمگران قیام نکنند و سکوت نمایند، مورد استنکار قرار خواهند گرفت.

ثم ایتها العصابة بعد از خطاب به مردم، گروه علمای اسلام را مورد خطاب قرار داده است:

عصابة بالعلم مشهورة و بالخير مذکورة وبالنصيحة معروفة وبالله في أنفس الناس مهابة يهابكم الشريف ويكرمكم الضعيف ويؤثركم من لافضل لكم عليه ولايدلكم عنده، تشفعون في الحوائج إذا امتنعت من طلابها و تمثرون في الطريق بهيبة الملوك و كرامة الأكابر، أليس كل ذلك إنما نلتمنوه بما يرجى عندكم من القيام بحق الله.

شما در جامعه هیبت و شوکت دارید؛ ملت اسلام به شما احترام می‌گذارند و برای شما کرامت قائلند؛ این مهابت و عزتی که در جامعه دارید برای این است که از شما انتظار می‌رود که در برابر ظلمه به حق قیام کنید؛ حق ستمدیدگان را از ظالم بگیرید. به شما امیدوارند که قیام نمایید و از تعدی ظلمه جلوگیری کنید.

و ان كتم عن اكثـر حقـه تقـصـرـونـ، فـاستـخـفـقـتـمـ بـحقـ الـأـمـةـ، فـأـمـاـ حـقـ الـضـعـفـاءـ فـضـيـعـتـمـ وـأـمـاـ حـقـكـمـ بـزـعـمـكـمـ فـطـلـبـتـمـ فـلـاـ مـالـأـ بـذـلـتـمـ وـلـأـنـسـاـ خـاطـرـتـمـ بـهـالـلـلـدـ خـلـقـهـاـ وـلـأـهـشـيرـهـ حـادـيـتـمـوـهـاـ فـيـ ذاتـ اللهـ. اـنـتـمـ تـمـنـنـوـنـ عـلـىـ اللهـ جـنـتـهـ وـمـجاـوـرـهـ رـسـلـهـ وـأـمـانـاـ مـنـ عـذـابـهـ. لـقـدـ خـشـيـتـ عـلـيـكـمـ اـيـهـاـ المـتـمـنـنـوـنـ عـلـىـ اللهـ أـنـ تـحـلـ بـكـمـ نـقـمـةـ مـنـ نـقـانـهـ لـأـنـكـمـ بـلـغـتـمـ مـنـ كـرـامـةـ اللهـ مـنـزـلـةـ فـضـلـتـمـ بـهـاـ وـمـنـ يـعـرـفـ بـالـلـهـ لـأـنـكـرـمـوـنـ، وـأـنـتـمـ بـالـلـهـ فـيـ عـبـادـهـ تـكـرـمـوـنـ.

شما مقام و منزلت پیدا کردید؛ لیکن وقتی که به مقام رسیدید، حق آن را ادا نکردید. وقد ترسون عهد الله منقوصه فلا تفرصون و انتم لبعض ذم آبائكم تفرصون و ذمة رسول الله محفورة (محفوّرة).

اگر برای پدران شما پیشامدی کنند، یا خدای نخواسته کسی نسبت به پدر شما بی احترامی کنند، ناراحت می‌شوید؛ داد می‌زنید؛ در حالی که جلو چشمان شما عهدهای الهی را می‌شکنند، اسلام را هتک می‌کنند، صدایتان در نمی‌آید؛ حتی قلبًا ناراحت نمی‌شوید. اصولاً اگر ناراحتی در کار بود، صدایی بلند می‌شد.

«والعـمـىـ وـالـبـكـمـ وـالـزـمـنـ فـيـ الـمـدـائـنـ مـهـمـلـةـ لـاتـرـحـمـونـ» کوران، لالهاء، و زمینگیران ناتوان از بین می‌روند، و کسی به فکر آنها نیست. کسی در فکر ملت بیچاره پابرهنه نیست.

خيال می‌کنيد اين هيماهوي را که در راديو راه می‌اندازند راست است؟ شما خودتان برويد از نزديك ببینيد که مردم با چه وضعی زندگی می‌کنند! در هر صدتا، دویست تا ده يك درمانگاه وجود ندارد! برای بیچاره‌ها و گرسنه‌ها فکري نشده است. مهلت هم نمی‌دهند که اسلام آن فکري را که برای فقرا کرده عملی کند. اسلام مشکله فقر را حل کرده، و در رأس برنامه خود قرار داده است:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ» اسلام توجه داشته که باید اول کار فقرا را اصلاح کرد؛ کار بیچاره‌ها را اصلاح نمود. لیکن نمی‌گذارند که عملی شود.

ملت بیچاره در حال فقر و گرسنگی به سر می‌برند، و هیأت حاکمه ایران هر روز آنهمه مالیات را از مردم گرفته صرف ولخرجیهای خود می‌کند طیاره فانتوم می‌خرد تا نظامیان اسرائیل و عمال آن در کشور ما تعليمات نظامی بیینند! اسرائیل که اکنون با مسلمانها در حال جنگ است - و کسانی که او را تأیید کنند، آنان نیز با مسلمانها در حال جنگ می‌باشند - به طوری پر و بالش در مملکت ما باز شده و به طوری مورد تأیید دستگاه حاکمه قرار گرفته که نظامیان او برای دیدن تعليمات به کشور ما می‌آیند! مملکت ما پایگاه آنها شده! بازار ما هم دست آنهاست. و اگر به همین وضع باشد و مسلمانها به همین سستی بمانند، بازار مسلمین را ساقط خواهند کرد.

وَلَا فِي مَنِيزِكُمْ تَعْلَمُونَ وَلَا مِنْ عَمَلِ فِيهَا (تُعَيِّنُونَ) شما از مقام خود استفاده نکرده و کاری انجام نمی‌دهید. و آن کسی را هم که به وظیفه عمل می‌کند کمک نمی‌نماید. وَ بِالْأَدْهَانِ وَالْمُصَانِعَةِ عَنْدَ الظُّلْمِ تَأْتَيْنَ. کل ذلك مما امركم الله به من النهي والتناهى و انت عنده خافلون.

همت و دلخوشی شما به این است که ظالم پشتیبان شما باشد؛ برای شما احترام قائل شود؛ مثلاً «ابنها الشیخ الكبير» بگوید! دیگر کاری ندارید که به سر ملت چه می‌آید و دولت چه می‌کند. و انت اعظم الناس مصيبة لما غلبتم عليه من منازل العلماء لو كتم تسعون. ذلك بأن مجارى الامور والاحكام على أيدي العلماء بالله الامنة على حرامه و حلاله. فأنت المسؤوليون تلك المنزلة. امام(ع) می‌توانست بگوید حق مرا بسوند، شما قیام نکردید؛ یا حق ائمه را می‌بردند، شما

ساخت نشستید؛ ولی «علماء بالله» فرمود که عبارت از «ربانیون» و پیشوایان است؛ نه اینکه مراد اهل فلسفه و عرفان باشد. «حالم بالله» عبارت از کسی است که عالم به احکام خداست و احکام الهی را می‌داند. و به او «روحانی» و ربانی گفته می‌شود. البته در صورتی که روحانیت و توجه به خدای تعالی در او غالب باشد.

فَأَنْتُمُ الْمُسْلِبُونَ تِلْكَ الْمُنْزَلَةِ . وَمَا سَلَبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقَكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَإِخْتِلَافَكُمْ فِي السَّنَةِ
بعد البينة الواضحة. ولو صبرتم على الاذى و تحملتم المونة في ذات الله كانت أمور الله عليكم ترد
وعنكم تصدر وإليكم ترجع.

اگر شما مردم درستکاری بودید و قیام به امر می‌کردید، می‌دیدید که ورود و صدور امور به شما ارتباط پیدا می‌کند؛ از شما صادر می‌شود، و به سوی شما باز می‌گردد. اگر آن حکومتی که اسلام می‌خواست پدید می‌آمد، حکومتهای فعلی دنیانمی توانستند در برابر آن باشند؛ تسلیم می‌شدند. لیکن متاسفانه کوتاهی شده است که چنین حکومتی برپا شود. و نه مخالفین صدر اسلام گذاشتند که تشکیل شود، و حکومت به دست آن کس که خدا و رسول از او راضی بودند قرار گیرد تا کار به اینجا نکشد.

و لَكُنْكُمْ مَكْتَمِ الظُّلْمَةِ مِنْ مُنْزَلِكُمْ . وقتی شما به وظیفه قیام نکردید و امر حکومت را واگذاشتید، برای ظلمه امکانات فراهم آمد که این مقام را اشغال نمایند.

و اسْتَسْلَمْتُمْ أَمْوَالَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ ، يَعْلَمُونَ بِالشَّبَهَاتِ وَيَسِّرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ، سُلْطَنُهُمْ عَلَى
ذلك فرارکم من الموت وإعجابکم بالحياة التي هي مفارقتكم، فأسلمتم الضعفاء في أيديهم فمن
بين مستبد مقهور وبين مستضعف على معيشة مغلوب.

تمامی این مطالب بر زمان ما منطبق است. تطبیق آن بر عصر ما بیش از آن موقعی است که حضرت فرموده‌اند.

يَتَّلَبِّونَ فِي الْمُلْكِ بَارَائِهِمْ وَيَسْتَعْمِلُونَ الْخَزِيزَ بِأَهْوَائِهِمْ اقْتِدَاءً بِالْشَّرَارِ وَجِزَاءَ عَلَى الْجَبَارِ .
في كل بلد منهم على منبره خطيب يصفع.

آن موقع خطیب روی منبر از ظلمه تعریف می‌کرد، و اکنون رادیوها هر روز داد می‌زنند و برخلاف اسلام به نفع آنها تبلیغ می‌نمایند؛ و احکام اسلام را برخلاف آنچه هست وانمود می‌کنند. فلارض لهم شاغرة. اکنون سرزمنیها برای ظلمه آماده و بلا مانع می‌باشد، و کسی نیست در برابر شان قیام کند.

و ایدیهم فيها مبسوطة والناس لهم خول لا يدفعون يدlamس، فمن بين جبار عنيد و ذي سطوة على الضعف شديد مطاع لا يعرف المبدئ المعید. فیا عجباً و مالی لأعجب والارض من خاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل على المؤمنین بهم غير رحيم. فالله الحاکم فيما فيه تنازعاً و القاضی بحکمه فيما شجر بیننا.

اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان منا تنافساً في سلطان ولا التماساً من فضول العظام ولكن لنرى المعامل من دينك و نظهر الإصلاح في بلادك و يأمن المظلومون من عبادك و يعمل بفرائضك و سنتك و أحكامك.

فإن لم تنصرنا و تتصفنا قوى الظلمة علينا و عملوا في اطفاء نور نبيكم و حسبنا الله و عليه توكلنا و إليه أنينا و إليه المصير.

به طوری که ملاحظه می فرماید، اول تا آخر روایت مربوط به علماست. هیچ خصوصیتی هم نیست که مراد از «علماء بالله» ائمه، علیهم السلام، باشد. علمای اسلام «علماء بالله» هستند، و ریانی هستند. «ریانی» به کسی گفته می شود که به خدا اعتقاد دارد، احکام خدا را حفظ می کند، و عالم به احکام خداست، و نیز بر حلال و حرام خدا امین می باشد.

اینکه می فرماید مجازی امور در دست علماست، برای دو سال و ده سال نیست؛ فقط نظر به اهالی مدینه نیست؛ از خود روایت و خطبه معلوم می شود که حضرت امیر(ع) نظر وسیعی دارد: نظر به یک امت بزرگ است که باید به حق قیام کنند.

اگر علمای در حلال و حرام الهی امین می باشند و آن دو خاصیت «علم» و «عدالت» را که قبلأ عرض کردم دارا بودند، حکم الهی را اجرا می کردند، حدود را جاری می ساختند، و احکام و امور اسلام به دست آنان جریان می یافت، دیگر ملت بیچاره و گرسنه نمی ماند؛ احکام اسلام تعطیل نمی گردید.

این روایت شریفه از مؤیدات بحث ماست. اگر از نظر سند ضعیف نبود^۱، می توان گفت از ادلہ است. اگر نگوییم که خود مضمون روایت شاهد بر این است که از لسان معصوم(ع) صادر شده و مضمون صادقی است.

۱. مؤلف تحف العقول روایات را با حذف استناد آورده است. و همین موجب ارسال و ضعف روایت گردیده است.

ما از موضوع «ولایت فقیه» گذشتم، و دیگر در این زمینه صحبتی نمی‌کنیم. نیازی هم نیست که در موضوع فروع مطلب، مثلاً زکات باید چگونه باشد، حدود چطور اجرا شود، بحث کنیم. ما اصول موضوع را، که عبارت از ولایت فقیه (حکومت اسلامی) می‌باشد، مورد بررسی قرار دادیم. و عرض کردم ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد، برای «فقیه» هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست، مگر موردی دلیل برخلاف باشد، و البته ما هم آن مورد را خارج می‌کنیم. همان طور که قبلًا عرض کردم، موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم مرحوم میرزا شیرازی^۱ در حرمت تباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتبع بود. و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند^۲. حکم قضاوی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد، و ایشان روی تشخیص خود قضاویت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی»^۳ این حکم حکومتی را صادر فرمودند. و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود. و با رفتن عنوان

۱. میرزا حسن (با محمد حسن) بن محمود حسینی شیرازی (۱۲۳۰- ۱۳۱۲ ه.ق.) فقیه، اصولی و رئیس امامیه در عصر خود. نخست در شیراز و اصفهان به تحصیل پرداخت و در نجف از شیخ انصاری بهرهٔ فراوان برد و ۲۲ سال به درس اصول و فقه وی حاضر گردید. پس از فوت شیخ، به عنوان مرجع شیعیان انتخاب گشت. ماجراهی معروف تباکو که در سال درگذشت وی اتفاق افتاد و منجر به ترک استعمال تютون توسط میلیونها ایرانی و متعاقب‌انفو قرارداد با طرف انگلیسی شد، نمونهٔ روشنی از اقدار دینی و پیش‌سیاسی اوست. میرزا حسین نوری، آقا رضا همدانی، سید‌کاظم پزدی، شیخ فضل الله نوری و میرزا حبیب‌الله خراسانی از شاگردان او بوده‌اند. رساله در رضاع رساله در اجتماع امر و نهی و کتابی در طهارت تامبخت و ضو از آثار اوست.

۲. تاریخ بیداری ایرانیان؛ ناظم‌الاسلام کرمانی؛ ج ۱، ص ۱۴ - حیات یحیی؛ یحیی دولت‌آبادی؛ ج ۱، ص ۱۰۹ - تحریر تباکو؛ ابراهیم تیموری؛ ص ۱۱۹ - تحریر تباکو در ایران؛ نیکی رکدی؛ ترجمه شاهrix قائم مقامی، ص ۱۱۸.

۳. عنوانی (اعم از افعال و ذوات) که حکم شرعی بدان تعلق می‌گیرد. دو صورت دارد: صورت اول، عنوان یا موضوع غیر مقيّد است (به قیودی چون اضطرار و...); در اين صورت حکمی که برای آن قرار داده می‌شود «حکم اولی» نام دارد. صورت دوم عنوان یا موضوع مقيّد است (به قیودی مانند اضطرار، اکراه، حرج، ضرر و فساد) که در اين صورت حکمی که به آن تعلق می‌گيرد «حکم ثانوی» نام دارد. مثلاً خوردن گوشت مردار به عنوان اولی حرام است، ولی اگر شخصی به خوردن آن مضططر گردید، به میزان سد جوع، خوردن آن جائز می‌گردد. یا خرید و فروش تباکو و استعمال آن به عنوان اولی حلال و جائز است، و چون موجب ضرر و فساد و غلبهٔ کفار بر مسلمین شود، حلبت آن ساقط می‌گردد.

حکم هم برداشته شد.

مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی^۱ که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علماء تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود.

به طوری که نقل کردند، مرحوم کاشف الغطاء نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی، همه شئون رسول الله(ص) را برای فقهاء ثابت می‌دانند. و مرحوم آقای نایینی نیز می‌فرمایند که این مطلب از مقبوله «عمر بن حنظله» استفاده می‌شود.^۲ در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشنتر گردد. و تبعاً لأمر الله تعالى فی كتابه و لسان نبیه(ص) کمی از مطالب مورد احتیاج روز را نیز بیان کردیم؛ و گرنه مطلب همان است که بسیاری فهمیده‌اند.

ما اصل موضوع را طرح کردیم. و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند؛ و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند. سستی، سردی، و یأس را از خود دور نمایند. و ان شاء الله تعالیٰ کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و تبادل نظر به دست بیاورند؛ و کارهای حکومت اسلامی را به دست کارشناسان امین و خردمندان معتقد بسپارند؛ و دست خائن را از حکومت، وطن و بیت‌المال مسلمین قطع کنند. و مطمئن باشند که خداوند توانا با آنهاست.

۱. میرزا محمد تقی بن محب على شیرازی حائری (۱۳۳۸ هـ.ق.). پس از تکمیل دروس مقدماتی به سامرا رفت و به درس میرزا شیرازی (بزرگ) حاضر گردید و در شمار بهترین شاگردان وی درآمد. پس از میرزا در سامرا مقام مرجعیت یافت و بعد از سید محمد کاظم یزدی ریاست شیعه را عهده‌دار گردید. با فتوایی مشهور در عراق اعلان جهاد داد و مردم را به مبارزه برضی دولت انگلیسی که به عراق دست انداخته بود، دعوت کرد. از وی آثاری علمی بر جای مانده که از جمله آنهاست: رسالاتی در علم اصول، حاشیه بر مکاسب اشعاری نیز به فارسی از وی به جای مانده که در مدح و مراثی اهل بیت سروده است.

۲. جعفر بن خضرین یحیی نجفی (۱۲۲۷ یا ۱۲۲۸ هـ.ق.). معروف به شیخ جعفر کاشف الغطاء، بعد از فوت استادش علامه بحرالعلوم (۱۲۱۲ هـ.ق.). ریاست نامه شیعه را بر عهده گرفت. مشهور بود که در فقه معتدل بوده و نیز به قوت استنباط از ادله شهرت داشت. وی شعر نیز نیکو می‌سرود. کشف الغطاء، شرح الغطاء، شرح قواعد علامه، کتاب طهارت، غایة المأمور فی علم الاصول، مختصر کشف الغطاء الحق المبين فی تصویب المجتهدین و تخطیه الاخبارین از آثار اوست.

۳. منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ج ۲، ص ۳۲۷.

برنامهٔ مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی

ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیاییم. در همهٔ عالم و همیشه همین طور بوده است. چند نفر با هم می‌نشستند، فکر می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند، و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند؛ کم کم بر نفرات همفکر اضافه می‌شد؛ سرانجام به صورت نیرویی در یک حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن جنگیده، آن را ساقط می‌کردند. محمد علی میرزا^۱ را از بین می‌بردند، و حکومت مشروطه تشکیل می‌دادند. همیشه از اول، قشون و قدرتی در کار نبوده است؛ و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند. قلدریها و زورگوییها را محکوم می‌کردند؛ ملت را آگاه می‌ساختند، و به مردم می‌فهماندند که این قلدریها غلط است. کم کم دامنهٔ تبلیغات توسعه می‌یافتد، و همهٔ گروههای جامعه را فرا می‌گرفت؛ مردم بیدار و فعال می‌شوند، و به نتیجه می‌رسیدند.

شما آن نه کشوری دارید و نه لشکری؛ ولی تبلیغات برای شما امکان دارد. و دشمن نتوانسته همهٔ وسایل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد. البته مسائل عبادی را باید یاد بدهید،

۱. محمدعلی شاه (۱۲۸۹-۱۳۴۳ ه.ق./ ۱۲۴۹-۱۳۰۴ هـ). وی فرزند ارشد مظفرالدین شاه قاجار و تاج‌الملوک دختر بزرگ میرزا تقی خان امیرکبیر بود. در زمان وی مجلس را به توب بستند و جمعی از نمایندگان آن را کشتند و عده‌ای از آنها را تبعید یا زندانی کردند. یک سال پس از این ماجرا، وی از سلطنت خلع گردید و شانزده سال در بلاد مختلف گذراند و سرانجام در ایتالیا درگذشت.

اما مهم مسائل سیاسی اسلام است؛ مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است. اینها محور کار بوده و باید باشد. وظیفه ما این است که از حالا برای پایه‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم؛ تبلیغ کنیم؛ تعلیمات بدھیم؛ همفکر بسازیم؛ یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم؛ تا یک جریان اجتماعی پدید آید، و کم کم توده‌های آگاه وظیفه‌شناس و دیندار در نهضت اسلامی مشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.

تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ماست. وظیفه فقهاست که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود. در روایت ملاحظه کردید که در وصف جانشینان پیغمبر اکرم (ص)، یعنی فقهاء آمده است که یعلمونها الناس یعنی دین را به مردم تعلیم می‌دهند. مخصوصاً در شرایط کنونی که سیاستهای استعماری و حکام ستمگر و خائن و یهود و نصاری و مادیون در تحریف حقایق اسلام و گمراه کردن مسلمانان تلاش می‌کنند. در این شرایط مستولیت ما برای تبلیغات و تعلیمات بیش از هر وقت است. امروز می‌بینیم که یهودیها، خذلهم الله^۱، در قرآن تصرف کرده‌اند؛ و در قرآن‌هایی که در مناطق اشغالی چاپ کرده‌اند تغییراتی داده‌اند. ما موظفیم از این تصرفات خاتنانه جلوگیری کنیم. باید فریاد زد و مردم را متوجه کرد تا معلوم شود که یهودیها و پشتیبانان خارجی آنها کسانی هستند که با اساس اسلام مخالفند؛ و می‌خواهند حکومت یهود در دنیا تشکیل دهند. و چون جماعت مودی و فعالی هستند، می‌ترسم نعوذ بالله روزی به مقصود برسند؛ و سستی بعضی از ما باعث شود که یکوقت حاکم یهودی بر ما حکومت کند. خدا آن روز را نیاورد. از طرف دیگر عده‌ای از مستشرقین، که عمال تبلیغاتی مؤسسات استعماری هستند، مشغول فعالیتند تا حقایق اسلام را تحریف و وارونه کنند. مبلغین استعماری سرگرم کارند؛ در هر گوشه از بلاد اسلامی جوانهای ما را با تبلیغات سوء دارند از ما جدا می‌کنند. نه اینکه یهودی و نصرانی کنند؛ بلکه آنها را فاسد و بی‌دین و لابالی می‌سازند. و همین برای استعمارگران کافی است. در تهران ما، مراکز تبلیغات سوءکلیساها و

۱. «خداآنند ایشان را خوار گرداند».

صهیونیسم^۱ و بهایت^۲ به وجود آمده، که مردم را گمراه می‌کند و از احکام و تعالیم اسلام دور می‌سازد. آیا هدم این مراکز که به اسلام لطمہ می‌زنند وظیفه مانیست. آیا برای ما کافی است که فقط نجف را داشته باشیم؟ که آن را هم نداریم. آیا باید در قم بنشینیم و عزا بگیریم، یا بعکس باید مردم زنده و فعالی باشیم؟

شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید، وامر خدا را زنده نگهدارید. شما نسل جوانید؛ فکرتان را رشد و تکامل دهید. افکاری را که همه در اطراف حقایق و دقایق علوم دور می‌زنند کنار بگذارید؛ چون این ریزبینیها بسیاری از ما را از انجام مسئولیتهای خطیرمان دور نگهداشتند است. به داد اسلام برسید، و مسلمانان را از خطر نجات دهید. اسلام را دارند از بین می‌برند. به اسم احکام اسلام به اسم رسول اکرم(ص) اسلام را نابود می‌کنند. مبلغین همه جوهر داخلی و خارجی، چه آنها بی که تبعه استعمارند و

۱. «صهیونیسم» عنوان یک جریان ناسیونالیستی بسیار متخصص است که به انگلیزه ایجاد یک کشور مستقل یهودی به وجود آمد. نام آن از کوه «صهیون» در بیت المقدس گرفته شده که آرامگاه داود نبی است. «صهیونیسم» واکنشی بود در برابر یهود سنتیزی کشورهای اروپایی. پیش رو این نهضت یک روزنامه نویس مجارستانی یهودی به نام «تندور هرتسل» بود که در سال ۱۸۹۷ م. نخستین کنگره جهانی صهیونیسم را در سوئیس برپا داشت. در این کنگره شخصی به نام وایزمن، که بعدها نخستین رئیس جمهور دولت اسرائیل شد، اعضای کنگره را به هر وسیله مقاعده ساخت که فلسطین را به عنوان موطن یهودیان بشناسند و با توطن یهودیان در این کشور موافقت کنند. با صدور اعلامیه «بالغور» و موافقت انگلستان با کوچ یهودیان به فلسطین، صهیونیستها یهودیان بیشتری به فلسطین آوردنده و به کمک سرمایه‌های امریکا زینهای و مزارع و خانه‌های اعراب را از چنگ آنان بیرون آورده‌اند، چنانکه اکنون قدرت مالی سازمان صهیونیسم برابر دارایی بزرگترین شرکتهای انحصاری جهان است. مرکز این سازمان امریکاست و فعالیتهای جمعیتهای صهیونیست را در بیش از شصت کشور جهان رهبری می‌کند. سازمان صهیونیسم دارای هجده سازمان اصلی جهانی، ۲۸۱ سازمان ملی یهودی، ۲۵۱ فدراسیون محلی است و نیز انواع مجامع مشورتی و صندوق پولی و بسیاری امکانات سیاسی و اقتصادی دیگر را در اختیار دارد. این سازمان همچنین دارای مراکز اطلاعات و جاسوسی در اکثر کشورهای جهان است. و از رسانه‌های عمومی سراسر دنیا کمک می‌گیرد. صهیونیستها جمیعاً ۱۰۳۶ روزنامه و مجله در اختیار دارند که معروفترین آنها روزنامه نیویورک تایمز است.

۲. در سال ۱۲۶۰ هـ.ق. مردی به نام سید علی محمد خود را «باب امام» و سیله تماس با ایشان معرفی کرد و پس از چندی ادعای مهدویت نمود. علی محمد باب دستگیر و کشته شد اما در میان اتباع او دو برادر موسوم به «صبح ازل» و «بهاء» مدعی جانشینی وی شدند. پیروان صبح ازل خود را بایی، (ازل) و پیروان بهاء الله خود را «بهائی» نامیدند دولت عثمانی بهاء الله و پیروانش را به «عکا» در فلسطین و صبح ازل و طرفدارانش را به جزیره قبرس تبعید کرد، فرقه بهائیان با کمکهای انگلیس در فلسطین نصیح گرفت و بعدها رژیم اسرائیل نیز به آن مدد رسانید. این فرقه در دوره حکومت محمد رضا پهلوی در ایران موقعیتی ممتاز یافتند و در سیاست خارجی ایران و تأمین منافع صهیونیسم تأثیر عمده‌ای نهادند.

چه مبلغین داخلی و بومی آنها، به تمام دهات و بخشاهای ایران رفته‌اند؛ و بچه‌ها و نوجوانان ما را، آنها‌ی را که به درد اسلام می‌خورند، منحرف می‌کنند. به داد آنها برسید.

شما موظفید آنچه را تفهه کرده‌اید بین مردم منتشر کنید؛ و مردم را با مسائلی که یاد گرفته‌اید آشنا سازید. آنهمه تعریف و تمجیدی که در اخبار از اهل علم و فقیه آمده^۱ برای همین است که احکام و عقاید و نظمات اسلام را معرفی می‌کند و سنت رسول اکرم (ص) را به مردم می‌آموزد. شما باید به تبلیغات و تعلیمات در جهت معرفی و بسط اسلام همت بگمارید.

ما موظفیم ابهامی را که نسبت به اسلام به وجود آورده‌اند برطرف سازیم. تا این ابهام را از اذهان نزداییم، هیچ کاری نمی‌توانیم انجام بدیم. ما باید خود و نسل آینده را وادر کنیم؛ و به آنها سفارش کنیم که نسل آتیه خویش را نیز مأمور کنند این ابهامی را که بر اثر تبلیغات سوء چند صد ساله نسبت به اسلام در اذهان حتی بسیاری از تحصیلکرده‌های ما، پیدا شده رفع کنند؛ جهان‌بینی و نظمات اجتماعی اسلام را معرفی کنند. حکومت اسلامی را معرفی نمایند تا مردم بدانند اسلام چیست و قوانین آن چگونه است. امروز حوزه قم، حوزه مشهد، و حوزه‌های دیگر موظفند که اسلام را ارائه بدهند و این مکتب را عرضه کنند. مردم اسلام را نمی‌شناسند. شما باید خودتان را، اسلامتان را، نمونه‌های رهبری و حکومت اسلامی را، به مردم دنیا معرفی کنید. مخصوصاً به گروه دانشگاهی و طبقه تحصیلکرده. دانشجویان چشمشان باز است. شما مطمئن باشید اگر این مکتب را عرضه نمایید و حکومت اسلامی را چنانکه هست به دانشگاهها معرفی کنید، دانشجویان از آن استقبال خواهند کرد. دانشجویان با استبداد مخالفند؛ با حکومتهای دست نشانده و استعماری مخالفند؛ با قلدری و غارت اموال عمومی مخالفند؛ با حرامخوری و دروغپردازی مخالفند. با اسلامی که طرز حکومت اجتماعی و تعالیم دارد، هیچ دانشگاه و دانشجویی مخالفت ندارد. اینها دستشان به طرف حوزه نجف دراز است که برای ما فکری بکنید. آیا باید بنشیم تا آنها ما را امر به معروف کنند و به انجام وظیفه دعوت نمایند؟ جوانان از اروپا ما را امر به معروف کنند که ما حوزه اسلامی تشکیل داده‌ایم شما به ما کمک کنید!

۱. برای نمونه اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۸-۳۷، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء».

وظيفة ماست که این مطالب را تذکر بدھیم؛ طرز حکومت اسلامی و روش زمامداران اسلام را در صدر اسلام بیان کنیم؛ بگوییم که دارالاماره و دکة القضاى (وزارت دادگستری) او [حضرت علی (ع)] در گوشة مسجد قرار داشت، و دامنه حکومتش تا انتهای ایران و مصر و حجاز و یمن گسترش داشت. متأسفانه وقتی حکومت به طبقات بعدی رسید، طرز حکومت تبدیل به سلطنت و بدتر از سلطنت شد. باید این مطالب را به مردم رسانید و آنان را رشد فکری و سیاسی داد. باید گفت که چگونه حکومتی می خواهیم؛ و زمامدار و متصدیان امور حکومتی ما باید چگونه باشند، و چه رفتار و سیاستی را پیش گیرند. زمامدار جامعه اسلامی کسی است که با برادرش، عقیل، چنان رفتار می کند^۱ تا هرگز درخواست تعیض اقتصادی و اضافه کمک از بیت المال نکند. دخترش را که از بیت المال عاریه مضمونه گرفته، بازخواست می کند، و می فرماید اگر عاریه مضمونه نبود، تو اولین هاشمیهای بودی که دستت قطع می شد!^۲ ما چنین حاکم و زمامداری می خواهیم. زمامداری که مجری قانون باشد؛ نه مجری هوسها و تمایلات خوبیش؛ افراد مردم را در برابر قانون مساوی بداند، و آنها را دارای وظایف و حقوق اساسی متساوی؛ بین افراد امتیاز و تعیض قائل نشود؛ خاندان خود و دیگری را به یک نظر نگاه کند؛ اگر پسرش دزدی کرد، دستش را قطع کند؛ برادر و خواهرش هروئین فروشی کردنده، آنها را اعدام کند؛ نه اینکه عده‌ای را برای ده گرم هروئین بکشند، و کسان آنها باند هروئین داشته باشند و خروارها هروئین وارد کنند!

اجتماعات در خدمت تبلیغات و تعلیمات

بسیاری از احکام عبادی اسلام منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبادتهاي اسلامی اصولاً توأم با سیاست و تدبیر جامعه است. مثلاً نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی، حائز آثار سیاسی است. اسلام اینگونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی بشود؛ عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شود؛ رشد فکری بیشتری پیدا کنند؛ برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود

۱. نهج البلاغه؛ خطبه ۴۲۱۵.

۲. بخار الانوار؛ ج ۴، ص ۳۳۷-۳۳۸، «تاریخ امیر المؤمنین (ع)»، باب ۹۸-وسائل الشیعه؛ ج ۱۸، ص ۵۲۱، «کتاب الحدود و التعزیرات»، «ابواب حدالسرقة»، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

راه حل‌هایی بیابند؛ و به دنبال آن به جهاد و کوشش دسته جمعی بپردازند. در کشورهای غیر اسلامی، یا حکومتهای غیر اسلامی در کشورهای اسلامی، هرگاه بخواهند چنین اجتماعاتی فراهم آورند، مجبورند میلیونها از ثروت و بودجه مملکت را صرف کنند. تازه اجتماعات آنها بصفا و ظاهری و عاری از آثار خیر است. اسلام ترتیباتی داده که هرگز خودش آرزو می‌کند به حج برود، و راه افتاده به حج می‌رود. خودش با اشتیاق به نماز جماعت می‌رود. باید از این اجتماعات به منظور تبلیغات و تعلیمات دینی و توسعه نهضت اعتقادی و سیاسی اسلامی استفاده کنیم. بعضی به این فکرها نیستند، و بیش از اینکه «ولا الصالین» را خوب ادا کنند فکری ندارند. حج که می‌روند، به جای اینکه با برادران مسلمان خود تفاهم کنند، عقاید و احکام اسلام را نشر دهند و برای مصایب و مشکلات عمومی مسلمانان چاره‌ای بیندیشند، و مثلًا برای آزاد کردن فلسطین که وطن اسلام است اشتراك مساعی کنند، به اختلافات دامن می‌زنند! در حالی که مسلمین صدر اسلام با اجتماع حج و با جماعت جموعه کارهای مهم انجام می‌دادند. در خطبه روز «جمعه» اینطور نبود که فقط یک سوره و دعایی بخوانند و چند کلمه‌ای بگویند؛ با خطبه‌های جموعه بسیج سپاه می‌شد، و از مسجد به میدان جنگ می‌رفتند. و کسی که از مسجد به میدان جنگ برود، فقط از خدا می‌ترسد و بس؛ و از کشته شدن و فقر و آوارگی نمی‌ترسد. و چنین سپاهی سپاه فاتح و پیروز است. هرگاه خطبه‌هایی را که راجع به جموعه است و خطبه‌های حضرت امیر(ع) را ملاحظه کنید، می‌بینید که بنا بر این بوده که مردم را به راه بیندازند و به حرکت درآورند و به مبارزه برانگیزند؛ برای اسلام فدائی و مجاهد بسازند؛ و گرفتاریهای مردم دنیا را بر طرف کنند. اگر هر روز جموعه مجتمع می‌شوند، و مشکلات عمومی مسلمانان را به یاد می‌آورند و رفع می‌کردند، یا تصمیم به رفع آن می‌گرفتند، کار به اینجا نمی‌کشید. امروز باید با جدیت این اجتماعات را ترتیب دهیم، و از آن برای تبلیغات و تعلیمات استفاده کنیم. به این ترتیب، نهضت اعتقادی و سیاسی اسلام وسعت پیدا می‌کند و اوج می‌گیرد.

۱. نوح البلاغه؛ خطبه ۱۱، ۲۹، ۵۱، ۵۴...، حکمت ۳۶۵- وسائل الشیعه؛ ج ۱۱، ص ۳۹۵ به بعد.

عاشورایی به وجود آورید

اسلام را عرضه بدارید. و در عرضه آن به مردم نظیر عاشورا به وجود بیاورید. چطور عاشورا را محکم نگهداشته و نگذاشته ایم از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سینه می‌زنند و اجتماع می‌کنند. (سلام بر مؤسس آن) شما هم امروز کاری کنید که راجع به حکومت موجی به وجود آید؛ اجتماعات برپا گردد؛ روضه‌خوان و منبری پیدا کند؛ و در ذهن مردم مطرح بماند. اگر اسلام را معرفی نماید و جهان‌بینی (عقاید) و اصول و احکام و نظام اجتماعی اسلام را به مردم بشناسانید، با اشتیاق کامل از آن استقبال می‌کنند. خدا می‌داند که خواستاران آن بسیارند. من تجربه کرده‌ام، وقتی کلمه‌ای القامی شد، موجی در مردم ایجاد می‌گردید. برای اینکه مردم همگی از این وضع ناراحت و ناراضی هستند. زیر سرنیزه و خفقان نمی‌توانند حرفی بزنند. کسی را می‌خواهند که بایستد و با شجاعت صحبت کند. اینک شما فرزندان دلیر اسلام مردانه بایستید و برای مردم نطق کنید. حقایق را به زبان ساده برای توده‌های مردم بیان کنید؛ و آنان را به شور و حرکت درآورید. از مردم کوچه و بازار، از همین کارگران و دهقانان پاکدل و دانشجویان بیدار مجاهد بسازید. همه مردم مجاهد خواهند شد. از همه اصناف جامعه آماده‌اند که برای آزادی و استقلال و سعادت ملت مبارزه کنند. مبارزه برای آزادی و سعادت احتیاج به دین دارد. اسلام را که مکتب جهاد و دین مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند، و به صورت یک نیروی مجاهد، دستگاه سیاسی جائز و استعماری را سرنگون کرده، حکومت اسلامی را برقرار سازند.

فقهای «حصن اسلام» هستند که معرف عقاید و نظمات اسلام و مدافع و حافظ آن باشند؛ و این تعریف و دفاع و حفاظت را با نطقهای پرشور و بیدار کننده و رهبری مردم ثابت کنند. در این صورت است که اگر بعد از ۲۰ اسال درگذشتند، مردم احساس خواهند کرد که مصیبی بر اسلام وارد و خلائی ایجاد شده است، و به تعبیر روایت *ثُلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلَمَةً لَا يُسْدِّهَا شَنَّةً*: اینکه می‌فرماید فقیه مؤمن اگر بپیرد، *ثُلَمَ فِي الْإِسْلَامِ*، خلائی جبران ناپذیر در جامعه اسلام به وجود می‌آید، مردن بنده است که در خانه نشسته‌ام و کاری جز مطالعه ندارم؟ از رفقن من چه خلائی در جامعه اسلام ایجاد می‌شود؟ اسلام وقتی امام حسین(ع) را از دست می‌دهد، *ثُلَمَ فِيهِ ثُلَمَةً*، خلائی جبران ناپذیر در آن به وجود می‌آید.

کسانی که حافظ عقاید و قوانین و نظام اجتماعی اسلام هستند، مانند «خواجه نصیر»^۱ و «علامه»^۲ که خدمت شایان و نمایانی کرده‌اند، اگر بعیرنده خلای ب وجود می‌آید. اما من و جنابعالی برای اسلام چه کرده‌ایم که اگر مردیم مصداق این روایت باشد؟ هزار نفر از ما بمیرد، هیچ خبری نمی‌شود! ما یا فقیه نیستیم حق فقه، یعنی آنطور که باید بود؛ و یا مؤمن نیستیم حق ایمان.

مقاومت در مبارزه‌ای طولانی

هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما بزودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیتهای متنوع و مستمری داریم. این هدفی است که احتیاج به زمان دارد. عقلای عالم یک سنگ اینجا می‌گذارند تا بعد از دویست سال، دیگری پایه‌ای بر آن بنا کند و نتیجه‌ای از آن به دست آید. خلیفه به پیرمردی که نهال گردومی کاشت گفت: پیرمرد، گردو می‌کاری که پنجاه سال دیگر و بعد از مردنت ثمر می‌دهد؟ در جوابش گفت: دیگران کاشتند ما خوردیم؛ ما می‌کاریم تا دیگران بخورند.

فعالیتهای ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد، باید دنبال شود. چون خدمت به اسلام است و در راه سعادت انسانهاست؛ و امر شخصی نیست که بگوییم چون حالا به نتیجه نمی‌رسد و دیگران بعدها نتیجه آن را می‌گیرند، به ما چه ربطی دارد. سیدالشهداء(ع)

۱. محمد بن حسن طوسی معروف به «خواجه نصیر» و «محقق طوسی» (۵۹۷-۶۷۲هـ.ق.) از حکما و دانشمندان مشهور اسلام. در فلسفه و کلام و ریاضیات و هیئت سرآمد اقران بوده است. علامه حلی، قطب الدین شیرازی و سید عبدالکریم بن طاووس از شاگردان وی بوده‌اند. آثار ارزشمندی از او به جای مانده است مانند: شرح اشارات، تجرید الاعقاد، تحریر اقلیس، تحریری مجسطی و اخلاق ناصری.

۲. آیت الله شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۷۲هـ.ق.). فقیه، محدث، مفسر، متکلم، ادیب، جامع معقول و منقول و رئیس امامیه در عصر خود، شهرت «علامه» از اختصاصات اوست. وی نزد بزرگان شیعه و سنی تلمذ گشت. از جمله استادانش: محقق حلی، خواجه نصیر الدین طوسی، سیداحمد بن طاووس، و شیخ نجیب الدین بوده‌اند. و خواجه نصیر از درس فقه او استفاده کرده است. پسر وی - فخرالحقیقین - نیز از شاگردان پدر بوده است. تبصرة المتعلمین، المخالف، قواعد و تذكرة الفقهاء در فقه، کشف المراد فی شرح تجرید الاعقاد در کلام، الفین در اثبات امامت، المختصر در رجال و تلخیص الکشاف در تفسیر از آثار اوست.

که تمام جهات مادی خود را به معرض خطر درآورد و فدا کرد، اگر چنین تفکری داشت و کارها را برای شخص خود و استفاده شخصی می کرد، از اول سازش می نمود و قضیه تمام می شد. هیأت حاکمه اموی از خدام خواستند که امام حسین(ع) دست بیعت بدهد و با حکومت آنها موافقت نماید، از این بهتر برای آنها چه بود که پسر پیغمبر(ص) و امام وقت به آنها «امیرالمؤمنین» بگوید و حکومتشان را به رسمیت بشناسد؛ ولی آن حضرت در فکر آینده اسلام و مسلمین بود. به خاطر اینکه اسلام در آینده و در نتیجه جهاد مقدس و فداکاری او در میان انسانها نشر پیدا کند و نظام سیاسی و نظام اجتماعی آن در جامعه ها برقرار شود، مخالفت نمود؛ مبارزه کرد؛ و فداکاری کرد.

در روایتی که قبل‌آوردم دقت کنید. می بینید حضرت امام صادق(ع) در شرایطی که تحت فشار حکام ستمکار قرار دارد و در حال تقهی به سر می برد و قدرت اجرایی ندارد و بسیاری اوقات تحت مراقبت و محاصره به سر می برد، برای مسلمانان تکلیف معین می کند، و حاکم و قاضی نصب می فرماید. آیا این کار آن حضرت چه معنا دارد؟ و اصولاً بر این نصب و عزل چه فایده‌ای مترتب است؟ مردان بزرگ، که دارای سطح فکر وسیعی می باشند، هیچ گاه مأیوس نگردیده و به وضع فعلی خود - که در زندان و اسارت به سر می بزند و معلوم نیست آزاد می شوند یا نه - نمی اندیشنند؛ و برای پیشبرد هدف خویش در هر شرایطی که باشند طرح نقشه می کنند تا بعداً اگر توانستند شخصاً آن طرح را به مرحله اجرا درآورند؛ و اگر خودشان فرصت نیافتند، دیگران - هرچند بعد از دویست یا سیصد سال - دنبال این طرح بروند و اجرا نمایند. اساس بسیاری از نهضتهای بزرگ به همین صورتها بوده است. رئیس جمهور سابق اندونزی، سوکارنو^۱، در زندان دارای این افکار بوده، و نقشه‌ها کشیده و طرحها داده که بعداً به اجرا درآمده است.

امام صادق(ع) علاوه بر دادن طرح، نصب هم فرموده‌اند. این نصب امام(ع) اگر برای

۱. احمد سوکارنو(۱۹۰۱-۱۹۷۰م). فرزند یک آموزگار بود. در نوزده سالگی وارد یک کالج فنی هلندی شد و در رشته مهندسی فارغ التحصیل گشت. بر اثر مجاهدات ضد استعماری خود مدت‌ها در زندان و تبعید به سر برد. در سال ۱۹۴۵م. تأسیس حکومت جمهوری اندونزی را اعلام کرد و در ۱۹۴۹م. رسمیاً به ریاست جمهوری کشور خود انتخاب شد. وی یکی از چهره‌های بر جسته سیاست جهانی و از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد بود. او در سال ۱۹۶۷م. پس از کودتای نظامیان طرفدار غرب مجبور به استعفا شد. از آثار او کتاب پرچم انقلاب را می توان نام برد.

آن روز بود، البته کار لغوی محسوب می‌شد؛ ولی آن حضرت به فکر آینده بودند. مثل ما نبودند که فقط به فکر خودش باشد و وضع خود را بگرد. فکر امت بوده؛ فکر بشر بوده؛ فکر همهٔ عالم بوده است. می‌خواسته بشر را اصلاح کند؛ و قانون عدل را اجرا نماید. او باید در هزار و چند صد سال پیش طرح بدهد، نصب نماید تا آن روز که ملتها بیدار شدند، ملت اسلام آگاه گردید و قیام کرد، دیگر تحریری نباشد وضع حکومت اسلامی و رئیس اسلام معلوم باشد.

اصولاً دین اسلام و مذهب شیعه و سایر مذاهب و ادیان به همین نحو پیشرفته است؛ یعنی ابتدا جز طرح چیزی نبوده؛ و سپس بر اثر ایستادگی و جدیت رهبران و پیامبران به ثمر رسیده است. موسی شبانی بیش نبود و سالها شبانی می‌کرد؛ آن روز که برای مبارزه با فرعون مأمور شد، یاور و پشتیبانی نداشت؛ ولی بر اثر لیاقت ذاتی و ایستادگی خود با یک عصا اساس حکومت فرعون را برچید. شما خیال می‌کنید اگر عصای موسی دست من و جنابعالی بود، این کار از ما می‌آمد؟ همت و جدیت و تدبیر موسی می‌خواهد تا با آن عصا بساط فرعون را به هم بریزد. و این کار از هر کسی ساخته نیست. پیغمبر اکرم (ص) وقتی که به رسالت مبعوث شد، و شروع به تبلیغ کرد، یک طفل هشت ساله (حضرت امیر(ع)) و یک زن چهل ساله (حضرت خدیجه) به او ایمان آوردند. جز این دو نفر کسی را نداشت. و همه می‌دانند که چقدر آن حضرت را اذیت کردند و کارشکنیها و مخالفتها نمودند. لیکن مایوس نشد، و نفرمود کسی ندارم. ایستادگی کرد؛ و با قدرت روحی و عزمی قوی از «هیچ» رسالت را به اینجا رسانید که امروز هفتصد میلیون جمعیت تحت لوای او هستند.

مذهب شیعه هم از صفر شروع شد. روزی که پیغمبر اکرم (ص) اساس آن را پایه‌گذاری کرد با استهزا مواجه گردید! وقتی که مردم را جمع و مهمان نمود و فرمود کسی که چنین و چنان باشد وزیر من است، و جز حضرت امیر(ع) که در آن وقت هنوز به سن بلوغ نرسیده بود ولی دارای روحی بزرگ بود، بزرگتر از همهٔ دنیا، کسی از جا برنخاست، شخصی رو کرد به حضرت ایطالب و با استهزا گفت اکنون باید زیر پرچم پسرت بروی!

۱. تاریخ طبری ۴: ۲، ص ۳۱۹-۳۲۲.

آن روز هم که ولایت و حکومت امیر المؤمنین(ع) را به مردم عرضه داشت، با «یخ بخ» (مبارک باد) ظاهری مواجه گردید^۱؛ لیکن مخالفتها از همانجا شروع شد، و تا آخر هم ادامه داشت. اگر حضرت رسول(ص) ایشان را فقط مرجع مسائل شرعیه قرار می‌داد، هیچ‌گونه مخالفتی نمی‌شد؛ ولی چون منصب جانشینی را به حضرت داد و فرمود ایشان باید حاکم بر مسلمین بوده و سرنوشت ملت اسلام را در دست داشته باشد، موجب آن ناراحتیها و مخالفتها شد. شما هم اگر امروز در خانه بشنینید و در امور مملکتی دخالت نکنید، کسی به شما کاری ندارد. آن روز به شما کار دارند که بخواهید در مقدرات کشور دخالت کنید. حضرت امیر(ع) و شیعه چون در امور حکومتی و کشوری دخالت می‌کردند، آنهمه مورد اذیت و مصیبیت قرار گرفتند. اما دست از جهاد و فعالیت نکشیدند تا بر اثر تبلیغات و مجاہدات آنان امروز تقریباً دویست میلیون شیعی در دنیا وجود دارد.

اصلاح حوزه‌های روحانیت

معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود. به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد؛ سنتی و تبلیی و یأس و عدم اعتماد به نفس جای خود را به جدیت و کوشش و امید و اعتماد به نفس بدهد؛ آثاری که تبلیغات و تلقینات بیگانگان در روحیه بعضی گذاشته از بین برود؛ افکار جماعت مقدس نما که مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز می‌دارند، اصلاح شود؛ آخوندهای درباری که دین را به دنیا می‌فروشند از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد و اخراج شوند.

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار

عمال استعمار و دستگاههای تربیتی و تبلیغاتی و سیاسی حکومتهاي دست نشانده و ضد ملی قرنهاست که سپاهی می‌کنند، و افکار و اخلاق مردم را فاسد می‌سازند. کسانی که از میان مردم وارد حوزه‌های روحانیت می‌شوند طبعاً آثار سوء فکری و اخلاقی را با خود می‌آورند؛ حوزه‌های روحانیت جزئی از جامعه و مردم است؛ بنابراین، ما باید در اصلاح

۱. تفسیر کبیر؛ ج ۱۲، ص ۵۳ - اسد الغابه؛ ج ۴، ص ۲۸ - الفدیر؛ ج ۱، ص ۱۱-۱۳.

فکری و اخلاقی افراد حوزه کوشش کنیم. آثار فکری و روحی را که ناشی از تبلیغات و تلقینات بیگانگان و سیاست دولتهاي خائن و فاسد است، از بين ببریم و با آن مبارزه کنیم. این آثار کاملاً مشهود است. مثلاً بعضی را می بینیم که در حوزه‌ها نشسته به گوش یکدیگر می خوانند که این کارها از ما ساخته نیست. چکار داریم به این کارها؟ ما فقط باید دعا کنیم و مسأله بگوییم. این افکار آثار تلقینات بیگانگان است. نتیجه تبلیغات سوء چند صد ساله استعمارگران است که در اعمق قلوب حوزه نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها وارد شده، و باعث افسردگی و سستی و تبلیغ گردیده و نمی‌گذارد رشدی داشته باشند.

مرتب‌آ عذرخواهی می‌کنند که این کارها از ما ساخته نیست. این افکار غلط است. مگر آنها که اکنون در کشورهای اسلامی امارت و حکومت دارند چکاره‌اند که آنها از عهده بر می‌آیند و ما برنمی‌آییم؟ کدامیک از آنها بیش از فرد متعارف و معمولی لیاقت دارد؟ بسیاری از آنها اصلاً تحصیل نکرده‌اند. حاکم حجاز^۱ کجا تحصیل کرده و چه تحصیل کرده است؟ رضاخان اصلاً سواد نداشت، و سرباز بیسوادی بیش نبود! در تاریخ نیز چنین بوده است: بسیاری از حکام خودسر و مسلط از لیاقت اداره جامعه و تدبیر ملت و علم و فضیلت بی‌بهره بوده‌اند. هارون‌الرشید^۲ یا دیگران، که بر کشور بزرگی حکومت می‌کردند، چه تحصیل کرده بودند؟ تحصیلات و داشتن علوم و تخصص در فنون برای برنامه و برای کارهای اجرایی و اداری لازم است، که ما هم از وجود این نوع اشخاص استفاده می‌کنیم. آنچه مربوط به نظارت و اداره عالیه کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم می‌باشد، همان است که فقیه تحصیل کرده است. آنچه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است، همان است که فقیه دارد. این فقیه است که زیر بار دیگران و تحت نفوذ اجانب نمی‌رود؛ و تا پایی جان از حقوق ملت و از آزادی و استقلال و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع می‌کند. فقیه است که به چپ و راست انحراف پیدا نمی‌کند.

شما این افسردگی را از خود دور کنید؛ برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل

۱. فیصل بن عبدالعزیز آل سعود (۶-۱۹۰۶-۱۹۷۵ م.) مدتها وزیر امور خارجه و نخست وزیر عربستان بود و در سال

۱۹۶۴ م. پس از خلع برادرش به جای او نشست.

۲. هارون الرشید (۱۹۳ هـ ق). پنجمین خلیفة عباسی.

نمایید، و در معرفی اسلام جدیت به خرج دهید؛ و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید؛ و در این راه پیشقدم شوید؛ و دست به دست مردم مبارز و آزادیخواه بدھید؛ حکومت اسلامی قطعاً برقرار خواهد شد. به خودتان اعتماد داشته باشید. شما که این قدرت و جرأت و تدبیر را دارید که برای آزادی و استقلال ملت مبارزه می‌کنید، شما که توانسته‌اید مردم را بیدار و به مبارزه وادار کنید، و دستگاه استعمار و استبداد را به لرزه درآورید، روز به روز بیشتر تجربه می‌آموزید؛ و تدبیر و لیاقت شما در کارهای اجتماعی بیشتر می‌شود. وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جائز را سرنگون کنید، یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده‌های مردم بروخاهد آمد. طرح حکومت و اداره، و قوانین لازم برای آن آماده است. اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد، اسلام مقرر داشته. و اگر قوانین لازم دارد، همه را وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید؛ یا مثل حکام بیگانه پرست و غریزده به سراغ دیگران بروید تا قانونشان را عاریه بگیرید؛ همه چیز آماده و مهیاست. فقط می‌ماند برنامه‌های وزارتی، که آن هم به کمک و همکاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته‌های مختلف در یک مجلس مشورتی ترتیب داده و تصویب می‌شود.

خوشبختانه ملت‌ها هم تابع و متحد شما هستند. آنچه که کم داریم همت و قدرت مسلح است، که آن را هم ان شاء الله به دست می‌آوریم. به عصای موسی احتیاج داریم و به همت موسی. کسانی باید باشند که عصای موسی و شمشیر علی بن ایطالب(ع) را به کار ببرند.

بله، آن آدمهای بی‌عرضه‌ای که در حوزه‌ها نشسته‌اند، از عهده تشکیل و ادامه حکومت بر نمی‌آیند؛ چون آنقدر بی‌عرضه‌اند که قلم هم نمی‌توانند به کار ببرند، قدمی هم در هیچ کاری بر نمی‌دارند.

از بس اجانب و عمالشان به گوش ما خوانده‌اند که آقا برو سراغ کارت. سراغ مدرسه و درس و تحصیل. به این کارها چکار دارید. این کارها از شما نمی‌آید. ما هم باورمن آمده که کاری از مانمی آید! و اکنون من نمی‌توانم این تبلیغات سوء را از گوش بعضی بیرون کنم، و به آنها بفهمانم که شما باید رئیس بشر باشید. شما هم مثل دیگرانید. شما هم می‌توانید مملکت را اداره کنید. مگر دیگران چطور بودند که شما نیستید؟ جز این نیست

که بعضی از آنها به جایی رفته خوشگذرانی کرده و یا تحصیلی هم کرده‌اند.

مانمی‌گوییم تحصیل نکنند؛ ما مخالف تحصیل نیستیم؛ مخالف با علم نیستیم؛ به کره ماه بروند؛ صنایع اتمی درست کنند؛ ما جلو آنها رانمی‌گیریم؛ متنهای در آن موارد هم تکالیفی داریم. شما اسلام را معرفی کنید، برنامه حکومتی اسلام را به دنیا برسانید، شاید این سلاطین و رئیس جمهورهای ممالک اسلامی متوجه شوند که مطلب صحیح است و تابع گردند. ما که نمی‌خواهیم از دست آنها بگیریم؛ هر کدام را که تابع و امن باشند سرجایشان می‌گذاریم.

ما امروز در دنیا هفتصد میلیون جمعیت داریم، ۱۷۰ میلیون یا بیشتر شیعه داریم، اینها همه پیرو ما هستند؛ ولی از بس بی‌همت هستیم نمی‌توانیم آنها را اداره کنیم. ما باید حکومتی تشکیل دهیم که امانتدار مردم باشد؛ مردم به او اطمینان داشته باشند، و بتوانند سرنوشت خود را به او بسپارند. ما حاکم امین می‌خواهیم تا امانتداری کند، و متنهای در پناه او و پناه قانون آسوده خاطر به کارها و زندگی خود ادامه دهند.

اینها مطالبی است که باید در فکر آن باشید. مایوس نباشید. خیال نکنید این امر نشدنی است. خدا می‌داند که لیاقت و عرضه شما کمتر از دیگران نیست. اگر عرضه ظلم و آدمکشی باشد، البته مانداریم. آن مردک^۱ وقتی که آمد (در زندان) پیش من، من بودم و آقای قمی^۲، سلمه الله، که اکنون هم گرفتارند. گفت: سیاست عبارت از بذاتی، دروغگویی و... خلاصه پدرساختگی است. و این را بگذارید برای ما! راست هم می‌گفت. اگر سیاست عبارت از اینها است، مخصوصاً آنها می‌باشد. اسلام که سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می‌باشند، ائمه هدی، علیهم السلام، که «ساسة العباد»^۳ هستند، غیر این

۱. مراد پاکروان - رئیس سازمان امنیت وقت - است که در یازده مرداد ۱۳۴۲ - زمانی که امام در زندان بودند - به دیدار ایشان رفت. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی؛ ج ۱، ص ۵۷۵.

۲. مراد حاج سید حسن قمی - فرزند مرحوم آیت الله حاج سید حسن قمی - است که در آن تاریخ با حضرت امام(س) در حبس بوده‌اند، و سپس تا سال پیروزی انقلاب در منطقه کرج به حال تبعید به سر برداشتند. و با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام(س) و حرکت مردم از تبعید آزاد شدند و به مشهد بازگشتد.

۳. «ساسه» جمع «سائنس» به معنی مرد سیاست و نیز مسئول امر است. این تغییر در زیارت «جامعه کبیره» وارد شده است. من لا يحضره الفقيه؛ ج ۲، ص ۳۷۰، «ابواب زیارات»، باب ۲۲۵، حدیث ۲.

معنایی است که او می‌گفت. او می‌خواست ما را اغفال کند. بعد رفت در روزنامه اعلام کرد تفاهم شده که روحانیون در سیاست دخالت نکنند!^۱ ما هم بعد از آزادی رفیم سر منبر تکذیش کردیم. گفتیم دروغ گفته است! اگر خمینی یا دیگری چنین حرفی بزند، بپرونsh می‌کنیم.^۲

اینها از اول در ذهن شما وارد کردند که سیاست به معنای دروغگویی و امثال آن می‌باشد تا شما را از امور مملکتی منصرف کنند؛ و آنها مشغول کار خودشان باشند، و شما هم مشغول دعاگویی باشید. شما اینجا بنشینید «خلد الله ملکه»^۳ بگویید! و آنها هم هر کاری که دلشان می‌خواهد بکنند؛ هر گونه هرزگی که می‌خواهند بکنند. البته خودشان بحمد الله این فهمها را ندارند، ولی اساتید و کارشناسان این نقشه‌ها را کشیده‌اند. استعمارگران انگلیسی که از سیصد سال پیش در ممالک شرق نفوذ کردند و از همه جهات این ممالک اطلاع دارند، این برنامه را درست کردند. بعدها نیز استعمارگران امریکایی و غیر آنها با انگلیسها همراه و متفق شدند، و در اجرای این برنامه شرکت کردند. من در همدان بودم که یکی از طلبه‌های ما که مرد فاضلی بود و از لباس خارج شده ولی اخلاقش محفوظ بود، ورقه بزرگی را به من نشان داد که در آن به رنگ سرخ علامت گذاریهای شده بود. به طوری که می‌گفت این علامتها سرخ مال مخازن زیر زمینی بود که در ایران وجود دارد؛ و

۱. در دوازده مرداد ۱۳۴۲ جراید کشور این خبر را منتشر ساختند: (طبق اطلاع رسمی که از سازمان اطلاعات و امنیت کشور واصل گردیده است چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی، محلاتی تفاهم حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد....). نهضت امام خمینی؛ ج ۱، ص ۵۸۵ - کوثر؛ ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. امام خمینی (س) در روز جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ در منزل ضمن سخنانی که ایراد فرمودند اشاره کردند: «در روزنامه [مورخ ۱۳۴۲/۵/۱۳] که مرد از زندان قطربه آوردن، نوشتن که مفهومش این بود که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد. من الان حقیقت موضوع را برای شما بیان می‌کنم. یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، آمد گفت: آقا، سیاست عبارت است از: دروغ گفتن، خدعا، فریب، نیرنگ، خلاصه پدر سوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید! چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحث بکنم. گفتم: ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید، نبودمایم. امروز چون موقع مقتضی است می‌گوییم اسلام این نیست. والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدن از اسلام سرجشمه نمی‌گیرد. من از آن آخونده‌ها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم». کوثر؛ ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۳. «خداآوند حکومت او را پایدار سازد».

کارشناسان خارجی کشف کرده بودند! کارشناسان خارجی روی کشور ما مطالعه کردند. همه مخازن زیرزمینی ما را که کجا طلا دارد، کجا مس دارد و نفت و ... به دست آورده‌اند. روحیه افراد ما را هم سنجیدند که چطوری است. و دیدند تنها چیزی که نمی‌گذارد نقشه‌هایشان عملی گردد و در مقابله‌شان سدمی باشد، اسلام و روحانیت است. آنان قدرت اسلام را دیدند که بر اروپا سلطه پیدا کرد؛ و دانستند که اسلام واقعی مخالف با این بساط است. نیز به دست آورده‌اند که روحانیین واقعی را نمی‌توانند تحت نفوذ خود درآورند و در فکرشنان تصرف کنند؛ لذا، از روز اول کوشیدند که این خار را از سر راه سیاست خود بردارند، و اسلام را کوچک و روحانیت را ضایع کنند. با تبلیغات سوه این کار را هم کردند. به طوری که امروز اسلام در نظر ما بیش از چهار تا مسأله نیست! از طرفی بر آن شدند که فقهاء و علمای اسلام را که رأس جمعیت‌های اسلامی قرار دارند، با تهمت یا به وسائل دیگر لکه‌دار و ضایع نمایند. آن شخص بسیار بی‌آبرو که عامل استعمار است، در کتابش نوشته: ششصد نفر از علمای نجف و ایران وظیفه خوار انگلیس بودند! شیخ مرتضی^۱ فقط دو سال حقوق بگیر بود بعد متوجه شد^۲! مدرکش استنادی است که در وزارت خارجه انگلستان در هند بایگانی شده است! این دست استعمار است که می‌گوید به ما فحش بدھید تا نتیجه بگیریم. استعمار خیلی مایل است که همه علماء را جبره خوار خودش معرفی کنند، تا علمای اسلام را در میان مردم بدنام ساخته مردم را از آنان روگردان و منصرف کنند.

از طرف دیگر، با تبلیغات و تلقینات خود تلاش کرده‌اند تا اسلام را کوچک و محدود کنند؛ و وظایف فقهاء و علمای اسلام را به کارهای جزئی منحصر گردانند. به گوش ما خوانده‌اند که فقهاء جز مسأله گفتن کاری ندارند و هیچ تکلیف دیگری ندارند! بعضی هم

۱. مراد شیخ مرتضی انصاری - قبیه و اصولی بزرگ شیعه - است.

۲. حقوق بگیران انگلیس در ایران؛ اسماعیل رائین؛ ص ۱۰۳-۱۰۲. توضیح آنکه رائین از بدو تأسیس ساواک با شماره رمز ۱۴۹۸ با آن همکاری داشت. او کتاب فراموشخانه و فراماسونری خود را با همکاری ساواک تهیه و منتشر کرد. تطبیق استناد مندرج در کتاب رائین با استناد فراماسونری بایگانی ساواک نشان می‌دهد که بخش مهمی از این استناد به شکل گزینش شده عیناً در کتاب رائین آمده است. وی با علم - وزیر دربار شاهنشاهی ایران - نیز روابط حسنی داشت؛ و همو بود که رائین را به تألیف کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران وا داشت تا از این رهگذر چهره روحانیت را مخدوش جلوه دهد - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛^۲ ۲۴۲-۲۴۶، ص ۲۴۲-۲۴۶ - مطالعات سیاسی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، کتاب اول، ص ۴۱-۹۲.

نفهمیده باور کرده و گمراه شده‌اند. ندانسته‌اند که اینها نقشه است تا استقلال ما را از بین ببرند، و همه جهات کشورهای اسلامی را از دست مابگیرند. و ندانسته به بنگاههای تبلیغات استعماری و به سیاست آنها و به تحقق هدفهای آنها کمک کرده‌اند. مؤسسات تبلیغاتی استعماری وسوسه کرده‌اند که دین از سیاست جداست. روحانیت نباید در هیچ امر اجتماعی دخالت کند. فقهاء وظیفه ندارند بر سرنوشت خود و ملت اسلام ناظرات کنند. متأسفانه عده‌ای باور کرده و تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. و نتیجه این شده که می‌بینیم. این همان آرزوی است که استعمارگران داشته‌اند و دارند و خواهند داشت.

شما به حوزه‌های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد. افراد مهمل و بیکاره و تنبیل و بی‌همتی را می‌بینید که فقط مسئله می‌گویند، و دعا می‌کنند؛ و کاری جز این از آنها ساخته نیست. ضمناً به افکاری و رویه‌هایی برخورده می‌کنید که از آثار همین تبلیغات و تلقینات است. مثلًاً اینکه حرف زدن منافقی شان آخوند است! آخوند و مجتهد باید حرف بلد نباشد! و اگر بلد است حرف نزند! فقط لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِكُوْيَا! و گاهی یک کلمه بگویید! در حالی که این غلط است، و برخلاف سنت رسول الله است. خدا از سخنگویی و بیان و قلم و نگارش تجلیل کرده، و در سوره «الرحمن» می‌فرماید: «عَلَمَهُ الْبَيَانَ»!^۱ و این را که بیان کردن آموخته رانعمتی بزرگ و اکرامی می‌شمارد بیان برای نشر احکام خدا و تعالیم و عقاید اسلام است. بایان و نطق است که می‌توانیم دین را به مردم بیاموزیم و مصداق یعلمونها الناس شویم. رسول اکرم(ص) و حضرت امیر(ع) نطقها و خطبه‌ها ایراد می‌کرده و مرد سخن بوده‌اند.

اصلاح مقدس‌نماها

اینگونه افکار ابلهانه، که در ذهن بعضی وجود دارد، به استعمارگران و دولتهای جائز کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند، و از نهضت

۱. «به او سخن گفتن آموخت». (الرحمن/۴).

اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به «مقدسین» معروفند؛ و در حقیقت «مقدس‌نما» هستند نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم، و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم؛ چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته‌اند. روزی مرحوم آقای بروجردی^۱، مرحوم آقای حجت^۲، مرحوم آقای صدر^۳، مرحوم آقای خوانساری^۴، رضوان الله علیهم، برای مذکوره در يك امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند^۵. به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده، و يك نفر هم محکم دستهای شما را گرفته باشد. اینها بی که اسمشان «مقدسین» است - نه مقدسین واقعی - و متوجه مفاسد و مصالح نیستند دستهای شما را بسته‌اند. و اگر بخواهید کاری انجام بدھید، حکومتی را بگیرید، مجلسی را قبصه کنید که نگذارید این مفاسد واقع شود، آنها شما را در جامعه ضایع می‌کنند. شما باید قبل از هر چیز فکری برای آنها بکنید.

امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را

-
۱. آیت الله العظمی سید حسین بن علی طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰ هـ.ق.). فقیه، اصولی و زعیم حوزه علمیه و مرجع شیعیان جهان. از درس اساتیدی چون آخوند خراسانی و سید محمد‌کاظم یزدی و شیخ الشریعة اصفهانی بهره برده. به تقاضای علماء و طلاب شهر قم از سال ۱۳۶۴ هـ.ق. در آن دیار رحل اقام افکاره. از آثار اوست: حاشیه بر کتابهای عروة الوئیق و کفاية الاصول و نهایه شیخ طوسی و نیز تقریرات درس فقه و اصول که به قلم شاگردانش فراهم آمده است.
 ۲. آیت الله سید محمد حجت (۱۳۱۰-۱۳۷۳ هـ.ق.). از مجتهدان و مدرسان فقه و اصول. از سال ۱۳۴۹ هـ.ق. در شهر قم سکونت گزید، و پس از درگذشت آیت الله حائری، به همراهی آیات الهی صدر و خوانساری به اداره حوزه علمیه اهتمام نمود. رساله در استصحاب، رساله در بیع و حاشیه بر کتابه از آثار اوست.
 ۳. آیت الله سید صدر الدین صدر (۱۲۹۹-۱۳۷۳ هـ.ق.). از شاگردان آخوند خراسانی و آیت الله نائینی. به دعوت آیت الله حائری به قم رفت و سمت مشاورت و همکاری ایشان را به عهده گرفت. المهدی، خلاصه الفصول و مدینه العلم از آثار اوست.
 ۴. آیت الله سید محمد نقی خوانساری (۱۳۰۵-۱۳۷۱ هـ.ق.). از محضر بزرگانی چون آخوند خراسانی، میرزا نائینی و سید محمد‌کاظم یزدی بهره برده. در قیام مردم عراق علیه استعمار انگلستان، در صف مجاهدان نهضت بود. پس از درگذشت آیت الله حائری، به همراهی آیايان حجت و صدر به اداره امور حوزه علمیه همت گماشت و در خشکسالی سال (۱۳۶۳ هـ.ق.) به دعوت مردم قسم نماز «استسقا» اقامه نمود که در پی آن باران فراوانی باریدن گرفت.
 ۵. به استناد اظهارات آقایان: دوایی و خلخالی، امر سیاسی مذکور بحث پیرامون مسأله مجلس مؤسان بوده است.

می‌گیرند، و به اسم اسلام به اسلام صدمه می‌زنند. ریشه این جماعت، که در جامعه وجود دارد، در حوزه‌های روحانیت است. در حوزه‌های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها افرادی هستند که روحیه مقدس نمایی دارند؛ و از اینجا روحیه و افکار سوء خود را به نام اسلام در جامعه سرایت می‌دهند. اینها هستند که اگر یک نفر پیدا شود بگوید باید زنده باشید، باید نگذارید ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم، نگذارید انگلیس و امریکا اینقدر به ما تحمیل کنند، نگذارید اسرائیل اینطور مسلمانان را فلچ کند، با او مخالفت می‌کنند.

این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد. به آنها گفت مگر خطر را نمی‌بینید؟ مگر نمی‌بینید که اسرائیلیها دارند می‌زنند و می‌کشند و از بین می‌برند و انگلیس و امریکا هم به آنها کمک می‌کنند، و شما نشسته‌اید تماشا می‌کنید. آخر شما باید بیدار شوید؛ به فکر علاج بدبهتیهای مردم باشید. مباحثه به تنهایی فایده ندارد؛ مسأله گفتن به تنهایی دردها را دوا نمی‌کند. در شرایطی که دارند اسلام را از بین می‌برند، بساط اسلام را به هم می‌زنند، خاموش نشینند مانند نصرانیها که نشستند درباره روح القدس و تثیل صحبت کردند تا آمدند آنها را گرفته از بین بردن. بیدار شوید، و به این حقایق واقعیتها توجه کنید. به مسائل روز توجه کنید. خودتان را تا این اندازه مهمل بار نیاورید. شما با این اهمال کاریها می‌خواهید که ملاتکه اجنبه خود را زیر پای شما پهن کنند؟ مگر ملاتکه تنبل پرورند؟ ملاتکه بالشان را زیر پای امیر المؤمنین (ع) پهن می‌کنند؛ چون مردی است که به درد اسلام می‌خورد؛ اسلام را بزرگ می‌کند؛ اسلام به واسطه او در دنیا متشر می‌شود و شهرت جهانی پیدا می‌کند؛ با زمامداری آن حضرت جامعه‌ای خوشنام و آزاد و پر حرکت و پر فضیلت به وجود می‌آید. البته ملاتکه برای حضرتش خصوص می‌کنند. و همه برای او خصوص و خشوع می‌کنند. حتی دشمن در برابر عظمتش تعظیم می‌کند. برای شما که جز مسأله گفتن تکلیفی ندارید خصوص معنی و مورد ندارد.

هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحتهای مکرر بیدار نشده و به انجام وظیفه برخاستند، معلوم می‌شود قصورشان از غفلت نیست، بلکه درد دیگری دارند. آن وقت حسابشان طور دیگری است.

تصفیه حوزه‌ها

حوزه‌های روحانیت محل تدریس و تعلیم و تبلیغ و رهبری مسلمانان است. جای فقهای عادل و فضلا و مدرسین و طلاب است. جای آنهاست که امانتدار و جانشین پیغمبران هستند. محل امانتداری است؛ و بدیهی است که امانت الهی را نمی‌توان به دست هر کس داد. آن آدمی که می‌خواهد چنین منصب مهمی را به عهده بگیرد و ولی امر مسلمین و نایب امیر المؤمنین باشد و در اعراض، اموال و نفوس مردم، مغانم، حدود و امثال آن، دخالت کند، باید منزه بوده دنیا طلب نباشد. آن کسی که برای دنیا دست و پا می‌کند، هرچند در امر مباح باشد، امین الله نیست، و نمی‌توان به او اطمینان کرد. آن فقیهی که وارد دستگاه ظلمه می‌گردد و از حاشیه نشینان دربارها می‌شود و اوامر شان را اطاعت می‌کند، امین نیست و نمی‌تواند امانتدار الهی باشد. خدا می‌داند که از صدر اسلام تاکنون از این علمای سوء چه مصیبتهایی بر اسلام وارد شده است. ابوهریره^۱ پکی از فقهاست؛ لیکن خدا می‌داند که به نفع معاویه و امثال او چقدر احکام جعل کرد؛ و چه مصیبتهایی بر اسلام وارد ساخت. قضیه ورود علما در دستگاه ظلمه و سلطنتین غیر از ورود افراد عادی است. یک آدم عادی اگر وارد دستگاه شود فاسق است، و بیش از این چیزی بر آن مترتب نیست؛ لیکن یک فقیه، یک قاضی، مثل ابوهریره و شریع قاضی، وقتی که در دستگاه ظلمه وارد شوند، دستگاه را عظمت می‌دهند؛ اسلام را لکه‌دار می‌کنند. یک نفر فقیه اگر وارد دستگاه ظلمه شد، مثل این است که یک امت وارد شده باشد، نه اینکه یک نفر آدم عادی

۱. ابوهریره (۵۷ یا ۵۸ هـ.ق.) صحابی در سال هفتم هجری اسلام آورد. هر چند بیش از سه سال از مصاحبت پیامبر برخوردار نبود، بیش از هر صحابی دیگر از آن حضرت حدیث نقل کرد. تا آنجا که در عصر خلفاً بارها بزرگان صحابه به او اعتراض کردند. در روزگار عمر ولایت بحرین داشت، سپس معزول گشت و به کفر بردن اموال بیت‌المال به پرداخت ده هزار درهم غرامت محاکوم گردید. در زمان خلافت عثمان برای تقرب به وی احادیث در فضیلت وی جعل کرد. در دوره خلافت امیر المؤمنین با سکوت ظاهری از خیرخواهی جهت دستگاه معاویه درین نمود. گویند در هنگامه جنگ صفين از پیکار کناره گرفت و روزی را در خیمه گاه حضرت امیر و روز دیگر را در میان لشکریان معاویه می‌گذراند. و گویند در نماز به حضرت اقتدا می‌نمود در طعام، سفره معاویه را رجحان می‌نماد و می‌گفت: غذای معاویه چربیتر و نماز با علی(ع) افضل است. در بسیاری از احادیث دانشمندان اسلامی - چه شیعه و چه سنی - وی را مردود شناخته‌اند. ابوهریره، علامه شرف الدین؛ ابوهریره شیخ المضیره، محمد ابوزهرا؛ شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۴، ص ۶۹-۶۲ و ۷۸ — دائرة المعارف اسلامیة؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۱، ص ۴۱۸ - ۴۱۹.

وارد شده است؛ ولذا ائمه(ع) از ورود به این دستگاهها شدیداً تحذیر کردند، و فرمودند اگر شماها وارد نمی‌شدید، کار به اینجاها نمی‌رسید.^۱

تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست. فقهای اسلام برای مقام فقاهتی که دارند باید بسیاری از مباحثات را ترک کنند و از آن اعراض نمایند. فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند. تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بود که اگر تقیه نمی‌کردند مذهب را باقی نمی‌گذاشتند. تقیه مربوط به فروع است، مثلاً وضو را اینطور یا آنطور بگیر؛ اما وقتی که اصول اسلام، حیثیت اسلام، در خطر است، جای تقیه و سکوت نیست. اگر یک فقیهی را وادار کنند که برود منبر خلاف حکم خدا را پکوید، آیا می‌تواند به عنوان التقیه^۲ دینی و دین آبائی^۳ اطاعت کند؟ اینجا جای تقیه نیست. اگر بنا باشد به واسطه ورود یک فقیه در دستگاه ظلمه باساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لکه دار گردد، باید وارد شود، هر چند او را بکشند. و هیچ عذری از او پذیرفته نیست؛ مگر اینکه معلوم شود ورود او در آن دستگاه روی پایه و اساس عقلایی بوده است؛ مثل علی بن یقطین^۴ که معلوم است برای چه وارد شده است؛ یا خواجه نصیر، رضوان الله عليه، که معلوم است در ورود او چه

۱. در نامه امام سجاد(ع) به محمد بن مسلم زهری آمده است: 『أَغْلَمَ أَنَّ أَذْنِي مَا كَتَنَتْ وَأَخْفَى مَا اخْتَمَلَتْ أَنْ أَنْتَ وَخَشَّةُ الظَّالِمِ وَسَهْلَتْ لَهُ طَرِيقُ الْغَيْرِ يَدْتُولُكَ بِنَهْ حِينَ دَكَنَتْ وَاجْبَاتَكَ لَهُ حِينَ دُعِيْتَ... أَوْيَسٌ يُدْعَاهُ إِلَّا حِينَ دَعَاهُكَ جَعْلَرُكَ قُطْبًا أَدَارُوكَ رَحْمَنَ مَظَالِيمِهِمْ وَجَسْرًا يَعْبُرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بَلَاهُمْ وَسَلَمًا إِلَى ضَلَالِهِمْ دَاعِيًّا إِلَى غَيْرِهِمْ سَالِكًا سَيِّلَهُمْ، يُذْخِلُونَ يَكَ الشَّكُّ عَلَى الْعَلَمَاءِ وَيَقْتَدُونَ يَكَ قُلُوبَ الْجُهَالِ إِلَيْهِمْ. (پس بدان کمترین حق که پنهانش داشته‌ای و سبکترین باری که بر دوش خود گرفته‌ای آن است که وحشت ستمگر را با زدیکی به او زایل نموده‌ای و راه گمراهمی را بر او هموار ساخته‌ای، از این راه که به او تقرب می‌جویی و هرگاه بخواند اجابت می‌کنی. مگر نه آنکه اینان با این دعوتها می‌خواهند تو را همچون قطب آسیا محور یدادگریهای خویش قرار دهند، و ستمکاریها را گرد وجود تو بچرخانند؟ تو را پای قرار دهند برای مظالم و مقاصد خود و تربانی برای گمراهمیها و دعوت کننده‌ای برای کنج رویهای خویش، و به همان راهی تو را ببرند که خود می‌روند و تو را وسیله سازند تا دانشمندان را لکه‌دار نمایند، و دلهای نادانان را به سوی خود متمایل سازند). تحف المقول؛ ص ۲۱۴، بخش کلمات امام سجاد(ع).

۲. «تقیه مسلک من و مسلک پدران من است». مستدرک الوسائل؛ ج ۱۲، ص ۲۵۸، «كتاب الامر بالمعروف»، «ابواب الامر والنهی...»، باب ۲۲، حدیث ۴.

۳. علی بن یقطین(۱۲۴-۱۸۲ هـ). ق.). پدرش در دوران حکومت بنی امية داعی حکومت آن عباس بود، از این رو پس از روی کار آمدن بنی عباس، علی بن یقطین نزد آنان متزلج نام یافت تا آنجا که هارون الرشید او را به وزارت خود ←

فوایدی بود. البته فقهای اسلام از این حرفها منزه‌اند؛ وضعشان از صدر اسلام تاکنون روش است؛ مثل نور پیش ما می‌درخشنند و لکه‌ای ندارند. آن آخوندهایی که در آن زمان با دستگاه بودند، از مذهب ما نبودند. فقهای اسلام نه تنها اطاعت آنها را نکردن، بلکه مخالفت کردند؛ جبسها رفتند؛ زجرها کشیدند، و اطاعت نکردند. کسی خیال نکند که علمای اسلام در این دستگاهها وارد بوده یا هستند. البته بعضی موقع برای کنترل یا منقلب ساختن دستگاه وارد می‌شدند که اکنون هم اگر چنین کاری از ما ساخته باشد، واجب است که وارد شویم. این موضوع مورد صحبت نیست. اشکال سر آنهاست که عمامه بر سر گذاشته و چهار کلمه هم اینجا یا جای دیگر خوانده یا نخوانده، و برای شکم یا بسط ریاست به این دستگاهها پیوسته‌اند. با اینها باید چه کنیم؟

آخوندهای درباری را طرد کنید

اینها از فقهای اسلام نیستند. و بسیاری از اینها را سازمان امنیت ایران معجم کرده تا دعا کنند. اگر در اعیاد و دیگر مراسم توانست به زور و جبر ائمه جماعت را وادار کند که حضور یابند، از خودشان داشته باشند تا «جل جلاله» بگویند! اخیراً لقب «جل جلاله» به او^{*} داده‌اند! اینها فقها نیستند؛ «شناخته شده»‌اند! مردم اینها را می‌شناسند. در این روایت است که از این اشخاص بر دین بترسید؛ اینها دین شمارا از بین می‌برند. اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند؛ ساقط شوند. اگر اینها در اجتماع ساقط نشونند، امام زمان را ساقط می‌کنند؛ اسلام را ساقط می‌کنند.

باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام، به اسم علمای اسلام، اینطور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوانهای ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم اینطور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند؛ اینها قابل کشتن نیستند؛ لکن

برگزید. وی در عین حال با امام کاظم(ع) نیز مرتبط بود و آن حضرت را واجب الاطاعه می‌دانست و در اجرای فرمانش می‌کوشید. امام (ع) درباره او فرمود: «ای علی، خداوند در کنار دستیاران ستم پیشگان یاورانی دارد که آنها را وسیله دوستان خود قرار می‌دهد، و تو ای علی از آنان هستی». *

شاه.

عمامه از سرشان بردارند. مردم موظف هستند، جوانهای غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها (جل جلاله گوها) معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمame در بین مردم بیایند. لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند؛ لیکن عمامه‌هایشان را بردارند؛ نگذارند معمم ظاهر شوند. این لباس شریف است، باید بر تن هر کسی باشد. عرض کردم که علمای اسلام از این مطالب متزهاند، و در این دستگاهها نبوده و نیستند. و آنها بی که به این دستگاه وابسته‌اند، مفتخرهایی هستند که خود را به مذهب و علماء بسته‌اند؛ و حسابشان اصلاً جداست و مردم آنها را می‌شناسند.

خود ما نیز وظایف دشواری داریم. لازم است خودمان را از لحاظ روحی و از حيث طرز زندگی کاملتر کنیم. باید بیش از پیش پارسا شویم و از حطام دنیوی رو بگردانیم. شما آقایان باید خود را برای حفظ امانت الهی مجهز کنید. امین شوید. دنیا را در نظر خود تزلزل دهید. البته نمی‌توانید مثل حضرت امیر(ع) باشید که می‌فرمود دنیا در نظر من مثل «اعفة عنز» است؛ لیکن از حطام دنیا اعراض کنید^۱؛ نفوس خود را تزکیه کنید؛ متوجه به حق تعالی شوید؛ متقدی باشید. اگر خدای نکرده برای این درس می‌خوانید که فردا به نوایی برسید، نه فقیه خواهید شد، و نه امین اسلام خواهید بود. خود را مجهز کنید تا برای اسلام مفید باشید. لشکر امام زمان باشید تا بتوانید خدمت کنید و عدالت را بسط دهید. افراد صالح طوری هستند که وجود آنها در جامعه مصلح است. ما از این اشخاص دیده‌ایم. انسان به واسطه راه رفتن و معاشرت با آنها متزه می‌شود. شما کاری کنید که با کار شما و اخلاق و سلوك شما و اعراض شما از حطام دنیا مردم اصلاح شوند؛ به شما اقتدا کنند؛ شما مقتدى الائمه باشید. جنده‌الله، سرباز خدا شوید تا اسلام را معرفی کنید؛ حکومت اسلامی را معرفی کنید من نمی‌گویم ترک تحصیل نمایید، لازم است درس بخوانید، فقیه شوید، جدیت در فقاهت کنید، نگذارید این حوزه‌ها از فقاهت بیفتند تا فقیه نشوید نمی‌توانید به اسلام خدمت کنید؛ لیکن در خلال تحصیلات خود در فکر باشید که اسلام را به مردم معرفی کنید؛ فعلًا که اسلام غریب است و کسی اسلام را نمی‌شناسد؛ ولی لازم است که شما اسلام و احکام اسلام را به مردم برسانید تا مردم بفهمند اسلام چیست، و حکومت اسلام

۱. ص ۳۸ همین کتاب.

۲. پیشوای مردم.

چه می‌باشد؛ رسالت و امامت یعنی چه؛ اصلاً اسلام برای چه آمده است و چه می‌خواهد. کم کم اسلام معرفی گردد، و ان شاء الله روزی حکومت اسلامی تشکیل شود.

حکومتهاي جائز را براندازيم

روابط خود را با مؤسسات دولتی آنها قطع کنیم. با آنها همکاری نکنیم. از هرگونه کاری که کمک به آنها محسوب می‌شود پرهیز کنیم. مؤسسات قضائی، مالی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی به وجود آوریم.

برانداختن «طاغوت»، یعنی قدرتهاي سیاسي ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ماست. دستگاههای دولتی جائز و ضد مردم باید جای خود را به مؤسسات خدمات عمومی بدهد؛ و طبق قانون اسلام اداره شود؛ و بتدریج حکومت اسلامی مستقر گردد. خداوند متعال در قرآن اطاعت از «طاغوت» و قدرتهاي ناروای سیاسي را نهی فرموده است؛ و مردمان را به قیام بر ضد سلاطین تشویق کرده؛ و موسی را به قیام علیه سلاطین واداشته است. روایات بسیاری هست که در آن مبارزه با ظلمه و کسانی که در دین تصرف می‌کنند تشویق شده است. ائمه، علیهم السلام، و پیروانشان، یعنی شیعه همیشه با حکومتهاي جائز و قدرتهاي سیاسي باطل مبارزه داشته‌اند. این معنی از شرح حال و طرز زندگانی آنان کاملاً پیداست. بسیاری اوقات گرفتار حکام ظلم و جور بوده‌اند، و در حال شدت تقطیه و خوف به سر می‌برده‌اند. البته خوف از برای مذهب داشتنده نه برای خودشان. و این مطلب در بررسی روایات همیشه مورد نظر است. حکام جور هم همیشه از ائمه(ع) و حاشیه داشتند. آنها می‌دانستند که اگر به ائمه (علیهم السلام) فرصت بدھند قیام خواهند کرد؛ و زندگی توأم با عشرت و هوسبازی را بر آنها حرام خواهند کرد. اینکه می‌بینید «هارون» حضرت موسی بن جعفر(ع) را می‌گیرد و چندین سال حبس می‌کند، یا «امامون» حضرت رضا(ع) را به مرو می‌برد و تحت الحفظ نگه می‌دارد و سرانجام مسموم می‌کند^۱، نه از این جهت است که سید و اولاد پیغمبرند و اینها با پیغمبر(ص) مخالفند؛

۱. عبدالله مامون(۲۱۸-۱۷۰هـ). ق. فرزند هارون الرشید و هفتمن خلیفه عباسی.

۲. الارشاد؛ ص ۲۹۰-۲۹۵ - تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۴۹ - مروج الندب؛ ج ۳، ص ۴۰-۴۴.

هارون و مأمون هر دو شیعی بودند،^۱ بلکه از باب «الملک عقیم»^۲ است ولور اینها می‌دانستند که اولاد علی (ع) داعیه خلافت داشته بر تشكیل حکومت اسلامی اصرار دارند، و خلافت و حکومت را وظیفه خود می‌دانند. چنانکه آن روز که به امام (ع) پیشنهاد شد حدود «فدلک»^۳ را تعیین فرماید تا آن را به ایشان برگردانند، طبق روایت حضرت حدود کشور اسلامی را تعیین فرمود.^۴ یعنی تا این حدود حق ماست و ما باید بر آن حکومت داشته باشیم، و شما غاصبید. حکام جائز می‌دیدند که اگر امام موسی بن جعفر (ع) آزاد باشد، زندگی را بر آنها حرام خواهد کرد؛ و ممکن است زمینه‌ای فراهم شود که حضرت قیام کند و سلطنت را براندازد. از این جهت مهلت ندادند اگر مهلت داده بودند، بدون تردید حضرت قیام می‌کرد. شما در این شک نداشته باشید که اگر فرصتی برای موسی بن جعفر (ع) پیش می‌آمد، قیام می‌کرد و اساس دستگاه سلاطین غاصب را واگذون می‌ساخت.

همچنین، مأمون حضرت رضا (ع) را با آنمه تزویر و سالوس و گفتن «یا ابن عم» و «یا

۱. اشاره امام به اقرار آنها به حقانیت ائمه (ع) است. چنانکه مأمون خلیفة عباسی خود را شیعه می‌شمرد و تشیع خود را از پدرش هارون می‌دانست. وی گفته است که چون از پدرش، هارون، درباره امام کاظم پرسید، هارون به او گفت: «من پیشوای ظاهری مردم و بازور و غلبه بر ایشان تسلط یافتم و موسی بن جعفر امام بر حق است به خدا سوگند پسرم اگر تو هم در امر حکومت با من بستیزی، چشمهاشت را از کاسه بیرون خواهم آورد؛ بدآن که حکومت بی‌زاد و ولد است». بخار الانوار؛ ج ۴۸، ص ۱۲۹-۱۳۲.

۲. مقصود هارون از اینکه گفت: «حکومت بی‌زاد و ولد است» آن بود که چون مخاصمه بر سر قدرت و حکومت درگیرد، خویشاوندیها فراموش می‌گردد و هیچ پدری آن را حتی بر فرزند خود نیز روانخواهد داشت و ازاو سلب خواهد کرد چنانکه گویی اصلاً عقبم بوده و فرزندی نداشته است. مقصود امام از «الملک عقیم» اشاره به همین معناست.

۳. «فدلک» قریه آبادی بوده است واقع در یک متزلی خیر که پس از جنگ خیر ساکنان آن با پیغمبر (ص) پیمان صلح بستند و فدلک از آن پیغمبر (ص) گردید، و پیامبر به دستور خداوند آن را به دخترش فاطمه (س) بخشید. سیره این هشام؛ ج ۳ و ۴، ص ۲۵۲-۲۵۳. تاریخ طبری؛ ج ۳، ص ۲۰-۲۱. شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج ۴، ص ۸۲۳-۸۷۴.

۴. درباره مهدی، خلیفه عباسی، نوشته‌اند که وی تصمیم گرفت حقوق و اموال به ناحق رفته را به صاحبانش بازگرداند. این خبر به امام موسی بن جعفر - علیه السلام - رسید، امام به او فرمود: چرا حق ما را باز نمی‌گردانی. مهدی گفت: حق شما چیست؟ فرمود: فدلک حق ماست و سپس وسعت آن را کوه احمد، عریش مصر، دومة الجندي و سیف البحر، تعیین فرمود. چون مهدی متعجب‌انه پرسید: آیا تمام اینهاست؟ امام فرمود: آری، همه اینهاست. بخار الانوار؛ ج ۴۸، ص ۱۵۶-۱۵۷، تاریخ امام موسی بن جعفر (ع)، باب ۴۰، حدیث ۲۹-۳۰. ابن شهر آشوب از کتاب «اخبار الخلفاء» این برخورد را با هارون نقل می‌کند و حدود آن را سرزمینهای عدن، سمرقند، افريقا، سیف البحر (نژدیک ارمنستان) می‌شمرد. مناقب آل أبيطالب؛ ج ۴، ص ۳۴۶.

□ فهارس

فهرست آيات

- اطبعوا الله واطبعوا الرسول و اولى الامر منكم.
الم تر الى الذين يزعمون انهم أنسوا بما انزل اليك.
ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها.
انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها.
انه كان من المفسدين.
بيانا لكل شيء.
خذ من اموالهم صدقه تظاهرهم و تزكيهم بها.
الزانية والزانى فاجلدوا كل واحد منها مائة جلدة
علمه البيان
فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول...
فلا تخشوا الناس واخشنون ولا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا.
لابنالهدى الطالمين
لعن الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود و عيسى ابن مريم.
لقد ارسلنا رسلنا بالبيانات...
لولا ينهاهم الريانيون والاحبار عن قولهم الاثم و اكلهم السحت.
الذين اولى بالمؤمنين من انفسهم.
و اذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل.
واعدوا لهم ما استطعتم...
واعلموا انما فتنتم...
والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض.
ويقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة و يطععون الله و رسوله...
117 / 71 (توبه)
117 / 107 (توبه)
119 / 112، 113، 116 (مايده)
117 / 63 (مايده)
101، 100، 54 (احزاب)
88 / 86، 84 (نسا)
24، 33 (انفال)
71 (انفال)
117 / 71 (توبه)
117 / 71 (توبه)
117 / 78 (مايده)
70 / 25 (حديد)
117، 107 (مايده)
117 / 44 (مايده)
49 (بقره)
143 / 4 (الرحمن)
29 (نحل)
68 / 2 (نور)
71 / 103 (توبه)
71 (قصص)
121 / 60 (توبه)
86 / 83 (نسا)
88 / 60 (نسا)
100 / 45 (نسا)

بِرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكِمُوا إِلَى الظَّاغُوتِ وَقَدْ أَمْرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ . (نَسَاءٌ / ٦٠) ٨٩

فهرست روايات

- اتقوا الحكومه، فان الحكومه انما هي للامام العالى بالقضاء العادل فى المسلمين لنبي او وصى نبى ٧٧.
- اذا ظهرت البدع فللعلماء ان يظهر علمه والاقعلىه لعنة الله. ١١٣.
- اذا مات المؤمن بكت عليه الملائكة... ٦٦
- اذا مات المؤمن الفقيه... ٦٦
- اعترروا ايها الناس بما وعظ الله به اولياء... ١٠٧، ١٢٢، ١٢١، ١٢٠، ١١٩، ١١٧، ١١٢، ١٠٨
- افتخر يوم القيمة بعلماء امتى و علماء امتى كسائر انباء قبلى، ٩٩، ١٠٦، ١٠٥ و ٩٥
- اللهم ارحم خلقك... ٥٩
- اللهم انك قد تعلم انه لم يكن الذى كان منا... ٥٥
- اللهم انى اول من اتاب و سمع و اجاب. لم يسبقنى الا رسول الله(ص) بالصلوة... ٥٦
- اما والذى فلت الحجۃ ويرأ النسمة... ٣٧
- ان العلماء ورثة الانبياء... ٩٧، ٩٩، ٩٨، ١٠١، ١٠٢، ١٠٤
- ان لئام الله حالات لايسعه ملك مقرب ولانبي مرسل. ٥٣
- اياكم اذا وقعت بينكم الخصومة... ٩٣
- الثقة ديني و دين آبائى. ١٤٧.
- رب حامل فقه ليس بفقهه. ٦١
- سالت ابا عبدالله... من تحاكم اليهم فى حق اوباطل... ٨٩، ٩١، ٩٢
- علماء امتى كانوا ياء بنى اسرائيل. ٩٨
- العلماء امناء والانتقاء حصون والانبياء سادة. ٦٩
- العلماء حكام على الناس. ١٠٦
- فان قال قائل: ولم جعل اولى الامر... ٣٨، ٧٣، ٧٢
- الفقهاء امناء الرسل مالم يدخلوا فى الدنيا... ٦٩، ٤٩

كُونا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمُظْلُومِ عَوْنَا. ٣٧.
لَمْ يَقِنْ الْأَقْرَائِتَهُ. ٦٨.
لَوْدَنُوتْ أَنْمَلَةً لِأَخْتَرَقَتْ. ٥٣.
مِنْ حَفْظِ عَلَىٰ امْتَيْ أَرْبَعِينَ حَدِيثَنَا حَشْرَهُ اللَّهُ فَقِبَاهَا. ٦٣.
مِنْ سَلْكٍ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلْكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. ١٠٢، ٩٦...
مَنْزَلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزَلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلِ. ١٠٥.
وَإِمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجَعُوهَا نَفِيَّهَا إِلَى رَوَاهَ حَدِيثَنَا... ٧٩...
وَلَمْ يَقِنْ الْأَسْمَهُ. ٦٨.
يَا شَرِيعَ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ (مَاجْلِسَهُ) الْأَنْبِيَاءُ وَرَسُولُنَّ بْنَ إِبْرَاهِيمَ... ٧٥.

* * *

انْهَهُ (ع) دَرْهَمَهُ اُمُورَ وَارِثَ پِيغمَبَرِ (ص) هَسْتَنْدَ. ١٠١.
اگر از تأثیر این واقعه انسان بیمیده قابل سرزنش نخواهد بود. ٨٥.
اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم به این کار نشده بودم آن را رها می کردم. ٥٤.
امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است. ٣٧.
این کوشش چقدر می ارزد؟ ٥٤... ٣٧.

فهرست اعلام

- | | |
|--|--------------------------------|
| امام عصر(عج) ١٩، ٦٨، ٦٧، ٣٩، ٢٣، ٩٩ | ابراهيم بن هاشم ٩٧ |
| امام علي(ع) ٣٢، ٢٢، ١٩، ٨٠، ٧٩، ٧٨، ٤٩ | ابن عباس ٥٤ |
| ٣٨، ٢٨، ٢٧، ٥٢، ٥٠، ٤٨، ٤٦، ٤٥، ٤٠ | ابن محبوب ٦٦ |
| ٥٦، ٥٩، ٥٨، ٨٤، ٨١، ٨٠، ٧٥، ٧٠، ٥٩، ٥٤ | ابن مسكان ٧٧ |
| ١٢٣، ١١٩، ١١٢، ١٠٦، ١٠٤، ١٠٢، ٩٢ | ابوالبيهري ١٠٢، ١٠١، ٩٨، ٩٧ |
| ١٤٢، ١٣٩، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٥، ١٣٢، ١٣١ | ابوهريه ١٤٦ |
| . ١٤٩، ١٤٦، ١٤٥، ١٤٣ | ابن الجهم ٩٣ |
| امام محمد باقر(ع) ١٩، ١٠٠ | ابن خديجه ٩٣ |
| امام موسى كاظم(ع) ٩٦، ٩٥، ١٥١، ١٥٠ | ابن عبدالله(ع) ← امام صادق(ع) |
| اميرالمؤمنين ← امام علي ١٤٤ | ابن عبدالله المؤمن ٧٧ |
| بروجردي (آيت الله) ١٤٤ | احمد بن محمد ٩٣، ٦٦ |
| بني اسرائيل ١١٧، ١٠٨، ١٠٥ | احمد بن محمد بن عيسى ٩٧ |
| بني امية ١٣٥، ٨١، ٣٤، ٣٥ | اسامة ٨٧، ٧١ |
| بني عباس ٨١، ٣٥ | السكوني ٦٩ |
| بني هاشم ١٥٢ | اسحاق بن عمارة ٧٥ |
| بني قريظة ٨٥ | اسحاق بن يعقوب ٧٩ |
| پامير اکرم (ص) ← حضرت محمد | امام حسن(ع) ١٩ |
| حضرت امير ← امام علي | امام حسین(ع) ٦٩، ١٣٤، ١٣٣، ١٣٥ |
| حضرت محمد(ص) ١٢، ١٣، ١٤، ٢١، ٢٨، ٣٢ | امام رضا(ع) ٣٧، ٣٨، ١٥٠، ١٥١ |
| ٤٣، ٤٢، ٤٥، ٤٧، ٤٣، ٥٣، ٥٦، ٥٩، ٦٢، ٦٣ | امام صادق(ع) ٦٩، ٧٧، ٧٥، ١٣٥ |

- على بن ابراهيم ٩٦، ٦٩
 على بن حمزه ٩٦
 على بن ابيطالب \rightarrow امام على(ع) ١٥٢، ١٥٠، ١٤٣، ١٣٧
 على بن محمد بن قتيبة ٣٨
 على بن يقطين ١٤٧
 عمر بن حنظله ١٢٥، ٩٤، ٨٩
 فرعون ١٣٦، ٣٥
 فضل بن شاذان ٣٨
 القذاخ (على بن ميمون) ١٠٢، ٩٦
 قمي (سيدحسن) ١٤٠
 كاشف الغطاء ١٢٥
 مالك اشتر ٥٧
 مأمون ١٥٢، ١٥١، ١٥٠
 محمدين احمد ٧٥
 محمد بن حسن ٩٣
 محمد بن الحسين ٨٩
 محمد بن خالد ٩٧
 محمدبن عثمان العمري ٧٩
 محمد بن على بن محبوب ٩٣
 محمد بن محمد بن عاصم ٧٩
 محمدبن يحيى ٦٦، ٧٥، ٨٩
 محمد بن يعقوب ٨٩
 محمد على ميرزا ١٢٦
 معاویه ٧٣، ٧٥، ٨١، ٨٥
 مفید(شيخ مفید) ٦١
 میرزا محمد تقی شیرازی ١٢٤
 میرزا شیرازی ١٢٤
 نائینی (آیت الله) ١٢٥، ٧٦
 نراقی(ملااحمد) ٦٩، ٩٧، ٧٦
 نوری(ميرزا حسين) ٦٩
 هارون الرشید ١٥٢، ١٥١، ١٥٠، ١٣٨
 هرقلیوس ١٣
 یحیی بن مبارک ٧٥
 یزید ١٤
 یعقوب بن یزید ٧٥
- ٩٩، ٩٧، ٨٧، ٨٥، ٨٠، ٧٨، ٧٦، ٧٢، ٦٨
 ١٠٥، ١٠٣، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٦
 جبرئیل(ع) ٥٣
 حجت (آیت الله) ١٤٤
 حسین بن سعید ٩٣
 حضرت زهرا(س) ٥٤، ٣٧
 حضرت عیسی(ع) ٩٩
 حضرت موسی(ع) ١٣٩، ١٣٦، ١٠٥، ٩٩، ٦٥
 حماد بن عیسی ٩٦
 خدیجه(ع) ١٣٥
 خواجه نصیر طوسی ١٤٧، ١٣٤
 خوانساری(آیت الله سید محمد تقی) ١٤٤
 داود بن الحصین ٨٩
 راوندی ٦٩
 رسول اکرم(ص) \rightarrow حضرت محمد(ص)
 رسول الله(ص) \rightarrow حضرت محمد(ص)
 رضاخان ١٣٨
 روح القدس ١٤٥
 زراوه ٨٠
 سلیمان بن خالد ٧٧
 سمرة بن جندب ٦٤
 سهیل بن زیاد ٧٧
 سوکارتون ١٣٥
 سید الشهداء \rightarrow امام حسین(ع)
 شاه سلطان حسین ٦٧
 شاه(محمد رضا) ١١٦
 شریع(آیت الله) ١٤٦، ٧٥
 صدر (آیت الله) ١٤٤
 صدق (شیخ صدق) ٦٠، ٦١، ٧٧
 صفوان بن یحیی ٨٩
 عبدالله بن جمیله ٧٥
 عبد الواحد بن محمد بن عبادوس ٣٨
 عقیل ١٣٠
 علامه حلی ١٣٤

ମୁଖ୍ୟମନ୍ତ୍ରୀ ପାତ୍ରଙ୍କିଳୀ

ପ୍ରକାଶନ କମିଶନ
ଫିଲେଟ୍ ଏଣ୍ଟର୍ ପାଇଁ
ପାଇଁ ପାଇଁ ପାଇଁ

ପାଇଁ ପାଇଁ ପାଇଁ
ପାଇଁ ପାଇଁ ପାଇଁ

ପାଇଁ ପାଇଁ

حقوق کشاورزی	۲۹	أهل ذمہ	۸۵
حکم حقوقی	۹۰	بانکداری	۱۴
حکم کیفری	۹۰	بدعت	۱۱۴، ۱۱۳، ۴۱، ۴۰
حکم واقعی	۶۵، ۶۳	بودجه	۵۰، ۳۲
حکومت استبدادی	۴۳	بیت المال	۱۵۲، ۱۳۱، ۱۲۵، ۱۱۲، ۷۳، ۴۹، ۳۱
حکومت جمهوری	۹۵، ۴۴	بیعت	۱۳۵، ۱۱۰
حکومت شاهنشاہی	۱۲، ۴۶	تبیرات	۳۲
حکومت شخص	۵۲	تحريم	۹۰
حکومت مردم	۱۲	تشريع	۴۴، ۲۹، ۲۶، ۲۱
حکومت مشروطه	۱۳، ۴۳، ۱۲۶	تقليد	۴۸
حکومت مطلقه	۴۳	تفصیل	۱۵۰، ۱۴۷، ۱۳۵، ۹۱، ۶۵، ۶۳
حلال	۱، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۰۸، ۹۴، ۹۳	تفصید	۹۷
حوادث واقعہ	۷۹	تكلیف	۱۴۷، ۱۱۹، ۹۶، ۹۲، ۶۸، ۵۰
حوزہ علمیہ	۹، ۱۱، ۱۸، ۱۲۹، ۵۸، ۳۲، ۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰	جزیہ	۲۸، ۵۲، ۳۳، ۳۱
خاص	۶۲	جعل	۷۶، ۹۵، ۵۱، ۲۱
خبر واحد	۸۰	جمع فقلایی	۶۲
خارج	۲۸، ۷۲، ۷۱، ۵۲، ۵۲، ۵۰، ۳۲، ۳۱	حاکم	۹۲، ۸۵، ۸۴، ۷۲، ۷۱، ۶۶، ۵۷، ۵۴، ۹۳
خلفیہ	۶۳، ۶۱، ۵۹، ۵۴، ۴۸، ۴۵، ۴۰، ۲۱، ۲۰	۹۵، ۹۴	
خمس	۷۲، ۷۱، ۵۲، ۵۲، ۵۰، ۳۲، ۳۱	حاکم اسلامی	۱۳۱، ۵۸، ۵۰، ۴۸، ۳۲، ۳۱
دادرسی	۹۰، ۸۹، ۸۷، ۷۷، ۷۵، ۷۲، ۵۷	۱۴۰	
دعاوی جزایی	۸۷	حبس ابد	۶۹
دعاوی حقوقی	۸۷	جمع	۱۳۱، ۱۳۰
دفعی	۹۰	حجت	۸۲، ۸۱، ۸۰
دفع	۱۳۸، ۷۷، ۵۰، ۴۳، ۲۸	حد	۷۲، ۶۸، ۵۲، ۲۵، ۲۱
دلائل	۱۰۴، ۹۶، ۹۲، ۸۲، ۷۷، ۷۴، ۶۵، ۵۹	حدود	۷۱، ۶۹، ۶۷، ۵۳، ۵۱، ۴۷، ۳۴، ۲۶، ۱۲، ۱۲
دیبات	۲۸	حرام	۱۲۶، ۱۲۳، ۸۵، ۸۴، ۸۱، ۷۴، ۷۲
ربا	۱۴	حضرات	۵۱
رجم	۱۶	حقوق	۱۱، ۱۵، ۳۴، ۴۷، ۶۷، ۶۹، ۹۵، ۹۱
رسالة علمیہ	۱۱	اسلام	۱۲
رشوه	۵۷، ۱۵	حقوق بین الملل خصوصی	۱۲
روایات متواتره	۷۹	حقوق بین الملل عامی	۱۲
زکات	۲۸، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۵۰، ۵۲	حقوق تجارت	۲۹
	۸۱، ۷۲، ۷۱	حقوق صنعت	۲۹

فصل خصومات	٩٠، ٨١، ٤٧، ١٥	١٢٣، ١١٧، ١٠٩
فقه عامة	١٠٤	زمامدار اسلامی ہے حاکم اسلامی
فهم عرف	١٠٠	٦٨، ٥٢، ١٦
فنه باعیہ	١١٤	سنت ٢٦، ٢٩، ٤٤، ٥٧، ٥٩، ٥٢، ٥٣، ٦٣
فی	١١٧، ١٠٧	١١١، ١٤٣، ١٣٠
قاضی	٢٦، ٥٢، ٥٤، ٥٢، ٨٤، ٧٨، ٧١، ٦٣، ٥٤	سنن (روایت) ٧٧، ٧٦، ٨٣، ٩٢، ٩٣، ٩٧، ١٠٣، ١٢٣
	٩٥	
قاضی شرع	٤٧، ١٥	١٢٣، ١١١، ١٢٣، ١٠٨، ٦٢، ٤٠
قانون کیفری	٢٨	شارع مقدس ٤٤، ٥٠
قصاص	٧٢، ٣٤، ٢٨	شرب خمر ١٦
قضاؤت	١٢، ٩٣، ٩١، ٨٤، ٧٨، ٧٧، ٥٧، ٢٦	شرع ١١٤، ١١٣، ١١٢، ٧٣، ٥١، ٥٠، ٣٥، ٢٧
قوانين حکومتی ہے احکام حکومتی	٩٤، ٨٤، ٥٠	صحیح (روایت) ٩٧، ٧٧
قوہ قضایہ	٨٤، ٥٢، ٥٠، ٢٧، ٢٦	صدقات ٣٢، ١١٧، ١٠٩، ١٠٧، ١٠٤، ٧٢
قوہ مجریہ	٢١، ٨٤، ٥٢، ٥٠	١٢١
قوہ مقتنہ	٨٤، ٤٤	ضروریات فقه ٧٨
قیم	٧٣، ٥١، ٤١	ضعیف (روایت) ١٢٣، ١٠٢، ٩٧، ٧٧، ٦٥
قیم صغار	٩٥، ٥١	حرایہ مضمونہ ١٣٠
کیفر	٩٠	عام ٦٢
کیفرخواست	٨٧	عبادات ١٢، ١١، ١٢٦، ٧١، ٨٦
مال اللہ	٣٢	عدالت ١٨، ١٩، ٦٥، ٥٦، ٤٧، ٧٣، ٧٢
مالیات	٢٦، ٥٢، ٤٩، ٣٣، ٣١، ٢٨	١٢٣، ١١٤، ٨٦، ٨٢، ٧٦
	١٣٩، ١٢١، ١١٨، ١٠٩، ٨٧، ٨٤، ٧٤	عدالت اجتماعی ٧٦
مالیات سرانہ	٣٣	عرف ١٠١
مباح	١٤٦، ١٤٥	عرف عام ٩٩
متولی	٩٥	عقل ٧٠، ٤٧، ٣٨، ٣٥
مجتهد	١١، ١٤٣، ٦٣، ٦٢	علم (فقہ) ١٢٣، ٤٧، ٥٧، ٧٧
محاکمه	٩٠	عنوان ثانوی ١٤٤
مححسن	١٦	عنوانی ٤١
محضنہ	١٦	عین شخصی ٩٠
معدن العموم	٨٧	عین کلی ٩٠
مرسل	٦٠	غناہ ١١٧، ٨١، ١٠٧
مروت	١٩، ١٨	غير مشروع ١٥
مسائل شرعیہ	١٣٧، ٨٠	فتوا ٧٥، ٦١
مسند	٦٠	فحشا ٦٨، ٤٦، ١٦، ١٤
معارضہ (در احادیث)	١٠٤	فساد فی الارض ٣٥

وکیل	۱۵	معتبر	۷۷
ولایت	۲۰، ۵۰، ۵۴، ۵۱، ۵۰، ۲۱، ۸۴، ۵۶، ۵۴، ۵۱	مقام	۱۴۶، ۵۶
	۹۹، ۱۰۳، ۱۰۱	مقررات شرعی	۷۳
ولایت فقیه	۹، ۵۰، ۵۱، ۵۰، ۵۹، ۵۵	منابع احکام	۱۱
	۱۲۴، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴	مناصب	۹۵، ۷۵
ولن امر	۲۱، ۳۸، ۲۶، ۴۰—۸۰، ۵۳، ۴۵، ۴۰	منصب حکومت	۹۶، ۹۵، ۷۶
	۱۴۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۹۲، ۸۶، ۸۴	منصب قضا	۹۴، ۷۸، ۷۶
ولن مقتول	۷۲	منصب ولایت	۱۰۱
		منکرات	۱۱۸، ۴۶
		موازین شرعی	۹۱
		موازین عقلی	۹۱
		موقعه	۹۵
		مؤیدات	۱۰۶، ۹۶، ۹۳، ۸۳
		نص	۱۰۴
		نظام حقوقی	۲۹
		نظام سیاسی اسلام	۱۳۵، ۳۵
		نظام عادلانه	۷۳، ۷۰، ۵۵، ۵۴، ۴۱، ۲۷، ۲۱
		نفوس مردم	۱۴۶
		نقی بلد	۶۹
		نكاح	۲۹
		نمایز	۱۱۷، ۸۶، ۶۹، ۲۲
		نمایز جماعت	۱۳۲، ۱۳۰، ۴۰
		نمایز جمعه	۱۳۲، ۱۳۰، ۴۰
		نهی از منکر	۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷
			۱۱۸، ۱۱۷
		واجب	۱۱۳، ۱۰۹، ۱۰۰، ۷۲، ۷۱، ۶۹، ۶۸
			۱۴۸
		واجب عینی	۵۳
		واجب کفایی	۵۳
		واجب مشروط	۶۸
		واجب مطلق	۶۸
		والی	۹۲، ۷۴، ۷۱، ۵۷، ۵۲، ۳۳، ۳۲، ۲۶
		وصف عنوانی	۱۰۰، ۸۵
		وضع → جعل	
		وکالت	۹۴

فهرست مأخذ پاورقیها

الف - منابع فارسی

- امثال و حکم؛ دهدخدا؛ چاپ پنجم، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- ایران در دوره سلطنت قاجار؛ علی اصغر شمیم؛ چاپ سوم، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
- ایران سراب قدرت؛ روبرت گراهام؛ ترجمه: فیروز فیروزی؛ چاپ نخست، سحاب کتاب، ۱۳۵۸.
- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی؛ سید حمید روحانی؛ چاپ چهارم، انتشارات دارالفکر و دارالعلم، ۱۳۵۸.
- بیت المقدس شهر پامبران؛ عبدالله ناصری طاهری؛ سروش، ۱۳۶۷.
- تاریخ اجتماعی ایران؛ مرتضی راوندی؛ چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران.
- تاریخ بیداری ایرانیان؛ نظام الاسلام کرمانی؛ چاپ دوم، کتابفروشی ابن سينا.
- تاریخ بیست ساله ایران؛ حسین مکی؛ امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
- تاریخ خاورمیانه؛ روزنچاگسکی؛ ترجمه: دکتر هادی جزايري؛ چاپ نخست، شرکت نسیم حاج محمد حسین اقبال و شرکا، ۱۳۳۷.
- تاریخ رجال ایران؛ مهدی بامداد؛ چاپ نخست، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۷.
- تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران؛ غلامرضا نجاتی؛ چاپ نخست، مؤسسه خدمات فرهنگ رسان، تهران، ۱۳۷۱.
- تاریخ قرن نوزدهم؛ آلمالله؛ ترجمه: میرزا حسین خان فرموده؛ چاپ نخست، انتشارات کمیسیون معارف، ۱۳۱۳.
- تاریخ قرون وسطی؛ آلمالله و زول ایزاك، ترجمه: میرزا عبدالحسین خان هزیر؛ چاپ چهارم، ۱۳۴۵.
- تاریخ مشروطه ایران؛ کسری تبریزی؛ چاپ نهم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۱.
- تحريم تباکر؛ ابراهیم تیموری؛ چاپ سوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۱.
- تحريم تباکر در ایران؛ نیکی ر. کدی؛ ترجمه: شاهrix قائم مقامی؛ چاپ نخست، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۶.
- تفسیر نمونه؛ جمعی از نویسندهای، دارالکتب الاسلامیه.
- تمدن اسلام و عرب؛ گوستاو لوپون؛ ترجمه: محمد تقی فخرداعی گیلانی؛ چاپ چهارم، بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۳۴.
- جنایات جنگ در ویتنام؛ برتراند راسل؛ ترجمه: ایرج مهدویان؛ چاپ دوم، انتشارات فرهنگ، ۱۳۴۷.
- جهان در عصر یعشت، ص ۱۲.

- حقوق بگیران انگلیس در ایران؛ اسماعیل راین؛ چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۸.
- حیات یعنی؛ یعنی دولت آبادی؛ چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۱.
- دائرۃ المعارف فارسی؛ زیر نظر: غلامحسین مصاحب؛ چاپ نخست، مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- دانستان اوپک؛ پر توزیع؛ ترجمه: عبدالرضا غفارانی؛ چاپ اول، ۱۳۶۷.
- دانشنامه سیاسی؛ داریوش آشوری؛ چاپ دوم، انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
- روابط سیاسی ایران و امریکا؛ آبراهام سلیسون؛ ترجمه: محمد باقر آرام؛ امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- شکست شاهانه؛ ماروین زنیس؛ ترجمه: عباس مخبر؛ چاپ نخست، طرح نو، ۱۳۷۰.
- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰.
- فرهنگ جامع سیاسی؛ محمود طلوعی؛ چاپ نخست، ۱۳۷۲.
- فرهنگ علوم سیاسی؛ غلامرضا علی بابائی؛ چاپ دوم، شرکت نشر و پخش ویس، ۱۳۶۹.
- قانون اساسی و متمم آن؛ چاپخانه مجلس شورای ملن، ۱۳۴۶.
- قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی؛ مصطفی رحیمی؛ ابن سینا، ۱۳۵۴.
- کلمات مکتوته؛ ملامحسن فیض؛ چاپ سنتگی.
- مجلة نور علم؛ دوره نخست، شماره ۶ (مهرماه ۱۳۶۳) و ۷ (آذرماه ۱۳۶۳) و ۱۰ (خرداد ۱۳۶۴).
- مطالعات سیاسی؛ نشریه مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی؛ کتاب اول، تهران، پاییز ۱۳۷۰.
- نفت از آغاز تا به امروز؛ انتشارات روابط عمومی و ارشاد وزارت نفت، تهران، ۱۳۶۱.
- نفت، قدرت و اصول؛ مصطفی علم؛ ترجمه: غلامحسین صالحیار؛ چاپ نخست، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
- نهج البلاغه؛ ترجمه: فیض الاسلام؛ چاپ دوم، ۱۳۵۱.
- ویتنام از دیدگاه دادگاه نورنبرگ؛ نامور؛ چاپ نخست، انتشارات جمعیت ایرانی هوادار صلح، ۱۳۵۹.
- هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی؛ زیر نظر: غلامرضا کرباسچی؛ چاپ نخست، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۱.

ب - منابع عربی

- ابهریرة؛ شرف الدین؛ چاپ نخست، صیدا، ۱۳۶۵. ق.
- الاختصاص؛ شیخ مفید؛ مؤسسة النشر الاسلام، قم.
- الارشاد؛ شیخ مفید؛ مکتبة بصیرتی، قم.
- الاستیماب؛ ابن عبدالبر؛ در حاشیة کتاب الاصابة.
- أسد الغابه فی معرفة الصحابة؛ ابن اثیر؛ افسٌ اسماعیلیان.
- الاصابة فی تمیز الصحابة؛ ابن حجر عسقلانی؛ مصر، ۱۳۲۸. ق.
- أصول الفقه؛ شیخ محمد رضا المظفر؛ چاپ سوم، نجف اشرف، ۱۳۹۱. ق.
- الاعلام؛ زرکلی؛ چاپ دوم، مصر.
- اعیان الشیعة؛ سید محسن امین؛ دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶. ق.
- الامال؛ شیخ صدق؛ مؤسسة الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۰. ق.
- بحار الانوار؛ علامہ مجلسی؛ چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳. ق.

- البداية والنهاية؛ ابن كثير؛ چاپ چهارم، مکتبة المعارف، لبنان، ۱۴۰۸ق.
- البرهان في تفسير القرآن؛ بحران؛ افسنت اسماعيليان.
- بصائر الدرجات؛ محمد بن حسن صفار؛ شرکت چاپ کتاب، تبریز، ۱۳۸۱ق.
- بلغة القافية؛ سید محمد آل بحرالعلوم؛ مطبعة الآداب، نجف، ۱۳۹۶ق.
- تاريخ ابن خلدون؛ دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
- تاريخ الطبرى (تاریخ الامم والملوک)؛ تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم؛ دارالتراث، لبنان.
- تاريخ اليعقوبي؛ المکتبة المرتضوية؛ نجف، ۱۳۵۸ق.
- تحریر الرسیلة؛ امام خمینی (قده)؛ انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیہ قم.
- تفسير الفخرالرازی (التفسیر الكبير)؛ دارالفکر، لبنان، ۱۴۱۰ق.
- التهذیب؛ شیخ طوسی؛ دارصعب - دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱ق.
- جوامد الكلام؛ شیخ محمد حسن نجفی؛ داراجیاء التراث العربي، بیروت، ۱۹۸۱م.
- الخصال؛ شیخ صدوق؛ مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۳ق.
- دائرة المعارف الاسلامیة؛ دارالمعرفة، لبنان.
- الذریعة الى تصانیف الشیعیة؛ آقا بزرگ تهرانی، دارالاوضاء، بیروت.
- ریاض المسائل؛ سیدعلی طباطبائی؛ خط: كلب على انشاء، چاپ سنگی، ۱۲۹۲ق.
- زیدۃ البیان فی احکام القرآن؛ مقدس اردبیلی؛ المکتبة المرتضوية، تهران.
- سفينة البخار و مدينة الحكم والأثار؛ شیخ عباس قمی؛ کتابخانه سنایی، ۱۳۸۲ق.
- سنن ابی داود؛ حافظ ابی داود سجستانی؛ دارالحدیث، سوریه، ۱۳۹۳ق.
- سنن الدارمى؛ حافظ عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى؛ دارالكتب العربي، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- السیرة الحلبیة؛ علی بن برهان الدین الحلبی؛ دارالمعرفة، بیروت.
- السیرة النبویة؛ ابن هشام؛ تحقيق: السقا، الایباری و سلی، دارالمعرفة، لبنان.
- شروع الاسلام؛ محقق حلی؛ تحقيق: عبدالحسین محمد علی؛ چاپ اول، نجف، ۱۳۸۹ق.
- شرح اللمعة؛ شهید ثانی؛ خط: عبدالرحیم، ۱۳۰۹ق.
- شرح نهج البلاغة؛ ابن ابی الحدید؛ تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهیم؛ چاپ نخست، مصر، ۱۳۷۸ق.
- شیخ المضیرة؛ ابوهریرة الدویس؛ محمود ابویة؛ چاپ دوم، مصر.
- صحیح البخاری؛ محمد بن اسماعیل البخاری؛ دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- العروة الوثقی؛ سید کاظم بیزدی؛ چاپ اول، مکتب وکلای امام الخمینی، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- علل الشرایع؛ شیخ صدوق؛ دارالبلاغة.
- عواائد الایام؛ ملا احمد نراقی؛ مکتبة بصیرتی، قم.
- عيون اخبار الرضا؛ شیخ صدوق؛ چاپ رضا مشهدی، قم، ۱۳۶۳ش.
- الغدیر؛ علامه امینی؛ چاپ دوم، دارالكتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۷۲ق.
- غیر الحكم و درر الكلم؛ عبد الواحد آمدی؛ ترجمه: محمدعلی انصاری؛ چاپ هشتم.
- القدک فی التاریخ؛ محمدباقر صدر؛ المطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۷۴ق.
- القاموس المعیط؛ فیروزآبادی؛ دارالجیل، بیروت.
- القصاء؛ میرزا محمد حسن آشتیانی؛ دارالهجرة، قم.